

گفت‌وگویی جهانی

۳ شماره در سال به چندین زبان

گفت‌وگویی جامعه‌شناسانه
با س. م. رودریگز

مارگارت آبراهام

پیتر اوانز
گابور شیرینگ
کریستوفر مولر
سورش نایدو
پاتریسیا زاولا
ج. میچین چا
مارکوس آنتونی هانت

آمریکا: مخمسه و
امکان‌ها

فانی بک
پل نیبری
یا-هان چوانگ
امیلی تران
الن لو بیل
ستیگ توگرسن
استر نیهار
لیندا سابو
تینگ دنگ
یلنا گلدیچ
مارتینا بوفولین

مهاجرت
مردم چین
به اروپا

والدن بلو

استبان تورس
خوزه مائوریسیو دومینگز
ویویان براچت-مارکز
سرجیو کوستا
آلدو ماسکارنو
ورونیکا گاکو
کارمن ایلزارب
ماریانا هردیا
گیلر مه لیتی گونسالویس

چشم‌انداز نظری

جامعه‌شناسی
آمریکای لاتین

بخش آزاد

< معرفی تیم لهستانی گفت‌وگویی جهانی

سیاسی چین بر مهاجران و آثار پاندمی کووید ۱۹ بر وضعیت ایشان و بر گفتمان مهاجران را نشان می‌دهند.

طی سال‌های گذشته، شاهد نفوذ روزافزون جنبش‌ها و احزاب و رژیم‌های راست افراطی بوده‌ایم که آثار نئولیبرالیسم، بحران‌های اقتصادی، مشکلات حل‌نشده نابرابری‌های اجتماعی و مهاجرت برای آنها به پنجره فرصت‌ها تبدیل شده است. والدن بلو در بخش نظری ابعادی از برنامه‌ها و رویه‌ها و رهبری سیاسی راست افراطی در شمال و جنوب جهانی را مقایسه می‌کند.

محوریت بخشی از مجله که به جامعه‌شناسی مناطق مختلف می‌پردازد، آمریکای لاتین است. استبان تورس مجموعه‌ای از مقالات را تدوین کرده است که ما را به گردشی در دل نظریات اجتماعی فرامی‌خواند. این مقالات را محققان برجسته طرح کرده و پروراندند که اکثرشان اعضای فعال گروه نظریه اجتماعی و واقعیت آمریکای لاتین (Teoría social y realidad latinoamericana) در «شورای علوم اجتماعی آمریکای لاتین» هستند.

در بخش آزاد، تیم ترجمه لهستانی مجله گفت‌وگوی جهانی اعضای خود را معرفی می‌کنند و به این طریق بینشی کلی درباره انواع سوابق و علایق تحقیقاتی همکاران ما ارائه می‌دهد.

از این فرصت استفاده کرده‌ایم تا از کریستین شیکرت به پاس ارزشمندترین کارهایش در مقام دستیار سردبیر گفت‌وگوی جهانی سپاسگزاری کنیم و به ولید ابراهیم (دانشگاه ینای آلمان) به عنوان جانشین وی خوش آمد بگوییم. ■

بریگیت اولن‌باخر و کلاوس دوره،

سردبیران نشریه گفت‌وگوی جهانی

انتخابات ایالات متحده در زمان ویرایش این شماره گفت‌وگوی جهانی، یکی از موضوعات اصلی در رسانه‌های سراسر جهان بود. در عین حال می‌دانیم که این انتخابات به دوره پساترامپ منتهی شد، اما به این معنی نیست که دیگر اثری از مشکلاتی که ایالات متحده طی سال‌های گذشته با آنها مواجه بوده است، وجود نخواهد داشت. مارگارت آبراهام در بخش گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه با اس. ام رودریگز، یکی از فعالان «جان سیاهان مهم است»، مصاحبه‌ای ترتیب داده است. این مصاحبه بینش‌هایی به دست می‌دهد درباره تاریخ مقاومت علیه نژادپرستی در آمریکا و تلاقی نابرابری‌های اجتماعی و دغدغه عدالت اجتماعی که محرک این جنبش اجتماعی بوده است.

پیتر ایوانز و مایکل بوراووی در رابطه با تحولات پیرامون انتخابات، اولین پرونده ما درباره مصیبت‌ها و امکان‌ها در ایالات متحده را تنظیم کردند. مقالات چشم‌اندازهایی تاریخی درباره «سرمایه‌داری نژادی» ایالات متحده را پوشش می‌دهند و اثرات تحولات اقتصادی و سیاسی دهه گذشته را تحلیل می‌کنند؛ تحولاتی همچون کاهش رفاه، روابط بحث‌انگیز میان طبقه کارگر و اجتماعات رنگین‌پوستان، مسائل بوم‌شناختی و تغییرات اقلیمی و همچنین اثرات فاجعه‌بار سیاست‌های ترامپ که به حوادث تکان‌دهنده ژانویه در واشنگتن منجر شد. همچنین نویسندگان در مواجهه با این مصیبت‌ها کارهایی را به بحث می‌گذارند که ممکن است تغییر را شدن می‌کنند.

نقطه کانونی دومین پرونده ما مهاجرت مردم چین به اروپاست. در این پرونده که فانی بک و پل نیری آن را ترتیب داده‌اند، مروری بر گذشته و اکنون امواج پیاپی مهاجرت چینی‌ها به اروپا ارائه شده است. این مقالات وضعیت این مهاجران و همچنین روابط پیچیده میان قومی در کشورهای اروپایی را تحلیل می‌کنند و تأثیر تحولات

< گفت‌وگوی جهانی را به چندین زبان در وبسایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بخوانید.

< مقاله‌هایتان را به globaldialogue.isa@gmail.com بفرستید.

isa International
Sociological
Association

**GLOBAL
DIALOGUE**

< شورای سردبیری

سردبیر: بریگیت آولنباخر، کلاوس دوره.

کمک سردبیران: جوآنا گروینر، ولید ابراهیم.

دستیار سردبیر: آپارنا سوندار

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتیل، آگوست باگا.

مشاور: مایکل بوراووی

مشاور رسانه‌ای: خوآن لگاگارا

سردبیران مشاور:

ساری حنفی، ژفره پله‌یرز، فیلمین گوتیرز، الویسا مارتین، ساواکو شیراهاسه، ایزابلا بارلینسکا، توا بنسکی، چیه‌جو جی چن، جان فریتز، کویچی هاسه‌گاوا، هیروشی ایشیدا، گریس خانو، آلیسون لوکوتو، سوزان مک‌دنیل، الینا اویناس، لورا اوسو کاساس، پاندانا پور کایاستا، رودا ردوک، مونیر سعیدانی، آیسسه ساکتانیر، سلی سکالون، نازنین شاه‌رکنی.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: (تونس) منیر السعیدانی، فاطمه الرضوانی، حبیب الحاج سالم؛ (الجزایر) صوریه مولوچی قروچی؛ (مراکش) عبدالهادی الحلو، سعید الزین؛ (لبنان) ساری حنفی.

آرژانتین: مگدالنا لمس، پیلاز پی پویگ، مارتین اورتاسن

بنگلادش: حبیب الحق خوندکار، خیرول چودھاری، محمد جسیم اودین، بیجوری کریشنا بانیک، سایننا شارمین، سبک کومار ساها، محمد چهیرول اسلام، ابدور رشید، سرکار سوهل رانا، جوئل رانا، هلال اودین، مسودور بهمن، بی. ام. نجموس سکب، عیشرت جهان ایمون، شمسول آرفین، یاسمین سلطانا، شهیدول اسلام، اکرامول کبیر رانا، صالح المأمون، شارمین اکثر شپلا، روما پروین.

برزیل: گوستاو تانیگوتی، آنجلو مارتینز جونیر، آندریزا گالی، دمتری سربونسینی فرناندز، گوستاوو دیاس، خوزه گویرادو نتو، جسیکا مازینی مندس.

فرانسه/اسپانیا: لولا بوسوتیل.

هند: راشمی جین، نیدهی بانسال، سندپ میل، پراگیا شارما، مانیش یاداو.

اندونزی: کامانتو سونارتو، هاری نوگروهو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتریاتی، ایندرا راتنا ایراواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیانو، محمد شهیب‌الدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا، دایانا ترسا پاکاسی، نورالعینی، گگر ریانتو، ادیتیا پارادانا ستیادی.

ایران: ریحانه جوادی، نیایش دولتی، عباس شهرابی، سید محمد مطلبی، فائزه خواجه‌زاده.

قزاقستان: آیگول زابیروا، بیان اسماکامبت، آدیل رودینوف، الماش تلسپایوا، کوانیش تل، آلمانک موسینا، آکتور ایمانکول.

لهستان: یوستینا کوشچینسکا، مگدالنا کاملا، الکساندرا لوبینسکا، آدام مولر، جاناتان سکوویل، الکساندرا بیرناتسکا، یاکوب بارشوفسکی، اگنیشکا شپولسکا، ایگا واژینسکا، الکساندرا سن، سارا هرچینسکا، زوفیا پنتزا-گالبر، ایوونا بویاجیوا، ورونیکا پیک.

رومانی: رالوکا پوپسکو، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، ایلیان گابور، مونیکا جورگسکو، ایونا اینوش، بیانکا میهیل، ورنیکا اونسه، ماریا استویچسکو.

روسیه: النا زدرانوو میسلووا و آناتسیسیا دائور.

تایوان: وان-جو لی، تائو-یونگ لو، تسونگ-جن هانگ، سیوان-لی رن، یو-چیا چن، یو-ون لیائو، پو-شانگ هونگ.

ترکیه: گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن.



این پرونده نگاهی می‌اندازد به **مخمسه‌ها و امکان‌های موجود در ایالات متحده** پس از انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۰. مقالات چشم‌اندازهایی تاریخی را پوشش می‌دهند و آثار تحولات اقتصادی و اجتماعی دهه اخیر را تحلیل می‌کنند. نویسندگان، در مواجهه با رویدادهایی که در ژانویه ۲۰۲۱ در واشینگتن رخ داد، نگاهی به آینده می‌اندازند و درباره کارهایی بحث می‌کنند که می‌توان برای ممکن کردن تغییر انجام داد.



این پرونده طیف گسترده‌ای از تحقیقات درباره **مهاجرت مردم چین به اروپا** را عرضه می‌کند. تمرکز برخی مقالات بر جنبش‌های مهاجرتی قرن بیستم است و سایر مقالات به تغییرات مهم وضعیت اجتماعی و اقتصادی مهاجران چینی در قرن بیست‌ویکم می‌پردازند.



نظریه جامعه‌شناختی آمریکای لاتین در مواجهه با چالش‌های جهانی امروز نقطه ارجاعی بیش از پیش مهم شده است. این پرونده اصالت نظریه‌پردازی آمریکای لاتین را در عین وسعت و تنوع نشان می‌دهد. نظریه‌پردازی آمریکای لاتین همواره ابتدا از دیدگاه محلی‌شان آغاز شده و به سمت نظریه جهانی حرکت می‌کند.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

< در این شماره

۳۲	وضعیت رو به تغییر چینی‌ها در صربستان یلنا گلدیچ، صربستان
۳۴	مهاجران چینی و پاندمی کووید-۱۹ مارتینا بوفولین، اسلونی
< چشم‌انداز نظری	
۳۶	به سوی تحلیل مقایسه‌ای رژیم‌های راست افراطی والدن بلو، ایالات متحده آمریکا
< جامعه‌شناسی آمریکای لاتین	
۳۹	اهداف جهان‌شمول جامعه‌شناسی آمریکای لاتین استبان تورس، آرژانتین
۴۰	پارادایم جهانی: پیشنهادی جدید برای جامعه‌شناسی استبان تورس، آرژانتین
۴۲	پیوند جامعه‌شناسی جهانی و مدرنیته جهانی خوزه مائوریسیو دومینگس، برزیل
۴۴	تاریخ‌مندسازی نظریه: پیشنهادی برای آمریکای لاتین ویویان براچت-مارکز، مکزیک
۴۶	بازنگری در وابستگی‌های متقابل سرجیو کوستا، آلمان
۴۸	عصر نادیده‌انگاری: نظریه سیستم‌ها درباره بحران‌ها آلدو ماسکارنو، شیلی
۵۰	پژوهش درباره تنولیرالیسم در آمریکای لاتین ورونیکا گاکو، آرژانتین
۵۲	به سوی دستور زبان پسالیبرال کارمن ایلزارب، پرو
۵۴	مقیاس‌ها، نابرابری‌ها و نخبگان آمریکای لاتین ماریانا هردیا، آرژانتین
۵۶	انباشت اولیه و نقد قانون گیلرمه لیتی گونسالویس، برزیل
۵۸	< بخش آزاد معرفی تیم لهستانی گفت‌وگوی جهانی

۲	سرمقاله
< گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه	
۵	درخشندگی جنبش «جان سیاهان مهم است»: مصاحبه‌ای با س. م. رودریگز مارگارت آبراهام حنفی، ایالات متحده آمریکا
< آمریکا: مخصصه و امکان‌ها	
۹	در خصوص آمریکا چه می‌توان کرد؟ پیتر اوانز، ایالات متحده آمریکا
۱۱	مرگ‌های نومیدانه و سلامت دموکراسی: چالش‌هایی برای جامعه‌شناسی گابور شیپرینگ، ایتالیا
۱۴	سرمایه‌داران انسانی کریستوفر مولر و سورش نایدو، ایالات متحده آمریکا
۱۶	آینده عدالت بازتولیدی در ایالات متحده پاتریسیا زاولا، ایالات متحده آمریکا
۱۸	مبارزه برای عدالت اقلیمی و دولت بایدن-هریس ج. میچین چا، ایالات متحده آمریکا
۲۰	غرامت‌های رادیکال مارکوس آنتونی هانتز، ایالات متحده آمریکا
< مهاجرت مردم چین به اروپا	
۲۲	مکان متغیر چینی‌ها در اروپا فانی بک، مجارستان و پل نییری، هلند
۲۴	از خاموشی تا عمل: مردم چین در فرانسه یا-هان چوانگ، فرانسه، امیلی تران، هنگ‌کنگ و الن لو بیل، فرانسه
۲۶	دانشجویان چینی در اروپا ستیگ توگرسن، دانمارک
۲۸	مهاجران چینی «ویزا طلایی» در بوداپست فانی بک، استر نیهار و لیندا ساپو، مجارستان
۳۰	چینی‌ها در ایتالیا: کسب‌وکارها و هویت تینگ دنگ، ایالات متحده آمریکا

«در حالی که اروپایی‌ها – و اهالی آمریکای شمالی – جهان شمولیت خود را مسلم می‌پنداشتند و می‌دیدند که ویژه‌بودگی شان بی‌درنگ از لحاظ مفهومی قابل تعمیم می‌شود، اهالی آمریکای لاتین مجبور بودند که از ویژه‌بودگی شروع کنند زیرا جهان شمولیت‌شان از اصل انکار شده بود.»

خوزه مائوریسیو دومینگس

< درخشندگی جنبش «جان سیاهان مهم است» مصاحبه‌ای با دکتر س. م. رودریگز

س. م. رودریگز |

عصر فراملیتی؛ «بدیل‌های الغارایانه کوپیر برای جرم‌انگاری خشونت مبتنی بر نفرت» (در دست انتشار)؛ و «نه پشت میله‌ها: تأثیر موج‌وار عادت‌واره زندان و خشونت اصلاحی بر زندگی زندان‌بان‌ها در خانواده و اجتماع» (در دست انتشار). دکتر رودریگز در حال کار بر دو پروژه کتاب به‌شدت مبتکرانه است: الغای ستم در فضای دانشگاهی: پژوهش-کنشگری و جنبش الغای محکومیت جزایی و نشان‌شده برای حذف: استعماریت مداوم، اعیان‌نشینی و پراکسیس الغارایانه کوپیر در شهر نیویورک. پس از سال‌ها سازماندهی اجتماع محلی با «جمع ایمن بیرون از سیستم» (Safe OUTside the System Collective)، رودریگز به هیئت مدیره پروژه آدری لرد (Audre Lorde Project) پیوست که بزرگ‌ترین سازمان رنگین‌پوستان کوپیر و مدافع رنگین‌پوستان کوپیر در ایالات متحده است. کار آن‌ها از اعانه‌ها، جوایز و طرح‌های همکاری علمی برخوردار بوده است، از جمله طرح مطالعات پسادکتری انجمن آمریکایی زنان دانشگاهی (AAUW) در سال ۲۰۲۰-۲۰۲۱ برای «الغای ستم در فضای دانشگاهی» و طرح همکاری علمی در مورد اقلیت‌ها در انجمن جامعه‌شناسی آمریکا در سال ۲۰۱۴-۲۰۱۵.

در این‌جا، **مارگارت آبراهام**، رییس پیشین انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و نایب رییس ارشد و استاد ممتاز کرسی هری اچ. واکتل در دانشگاه هوفسترا، با دکتر رودریگز مصاحبه کرده است.



استاد دکتر س. م. رودریگز (سمر رودریگز-فیرپلی) استادیار جرم‌شناسی و مدیرگروه مطالعات دگرباشان در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه هوفسترا است. او نویسنده کتاب اقتصادهای شمول‌گر کوپیرها: سازماندهی فراملی برای حقوق دگرباشان در اوگاندا (۲۰۱۹) است. او در این کتاب تحلیلی دقیق از دلالت‌های سازماندهی فراملی و تأمین مالی بین‌المللی برای کنشگری محلی ارائه می‌کند. از جمله آثار او می‌توان عبارتند از «حمایت‌گری در زندان و (نا)آسیب‌پذیران همیشگی»؛ «رؤیت‌ناپذیری مهم است: سازماندهی کوپیرهای آفریقا و مدیریت رؤیت‌پذیری در

م.آ: «جان سیاهان مهم است» چیست؟

مردمان آفریقایی‌تبار، و ساختن قدرت محلی لازم برای برقراری جامعه‌ای ضدنژادپرستی است. «جان سیاهان مهم است» در وهله دوم شعاری است که قصد دارد خودش را به صورت واقعیتی برای مردمان آفریقایی در سراسر جهان بروز دهد؛ ما وجود داریم، ما اهمیت داریم. در نهایت، و شاید بیش از باقی موارد، منظور مردم «جنبش حمایت از جان سیاهان» (Movement for Black Lives / M4BL) است که سازمانی فراگیر و ائتلافی است از بسیاری سازمان‌های متحد در جهت عدالت نژادی، که بیش‌تر آن‌ها سابقه

س.م: وقتی مردم به جنبش «جان سیاهان مهم است» اشاره می‌کنند، معمولاً منظورشان یکی از این سه مورد متفاوت اما به‌هم‌مرتبط است. این جنبش نخست یک سازمان واحد و جهانی با بخش‌های چندگانه در ایالات متحده، بریتانیا و کاناداست که شروعش به سال ۲۰۱۳ برمی‌گردد. اهداف کلیدی جنبش مبارزه با برتری‌جویی سفیدپوستان، پایان دادن به خشونت دولتی علیه

خیلی طولانی‌تری از «جان سیاهان مهم است» دارند. به این ترتیب، من به گرایش رسانه‌ها اشاره می‌کنم که فوراً هرگونه اعتراض علیه قساوت پلیس را یک رویداد «جان سیاهان مهم است» می‌نامند، فارغ از تعلقات واقعی سازمان‌دهندگان یا مشارکت‌کنندگان آن رویداد.

درخشندگی «جان سیاهان مهم است» این است که تکثیر احساس ناشی از آن، که به عنوان اصطلاحی فراگیر که همه ضدنژادپرستان می‌توانند تأییدش کنند، به مراتب سریع‌تر از آن است که شاخه‌های قابل ذکر می‌توانند ترتیب دهند. «جان سیاهان مهم است» نسخه هزارهٔ سومی «سیاه زیباست» یا «قدرت سیاهان» است: آن قدر که یک نظام باور، یک فریاد مستمر و یک فراخوان جمعی است، یک جنبش متمرکز نیست.

م.آ: از جمله تداوم‌ها و تغییراتی که میان جنبش‌های گذشتهٔ سیاهان و جنبش کنونی «جان سیاهان مهم است» می‌بینید کدام‌اند؟ چه استراتژی‌های اخلاص‌گراانه‌ای وضع موجود را به چالش کشیده‌اند؟

س.م: در ایالات متحده تاریخ بلند و برحق از سازماندهی محلی و یاری متقابل آن‌هایی داریم که در حاشیه‌های خدمات اجتماعی دولت حضور داشته‌اند. یاری متقابل مستلزم به‌اشتراک‌گذاری منابع و نوسازی تصور دربارهٔ منابع و مسئولیت‌پذیری به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر روابط اجتماع محلی به جای ارتباط دولت با شهروند است. جنبش‌های سیاهان تاریخاً مطالباتی از دولت داشته‌اند، اما تقریباً هیچ‌وقت دولت را «کلید حل همهٔ مشکلات» ندانسته‌اند. این امر شامل مطالبهٔ برنامهٔ ده بندی «حزب پلنگ سیاه» برای جبران ستم‌های بردگی و نسل‌کشی و در عین حال تصور توزیع چنین منابعی تحت هدایت اجتماعات محلی می‌شود. جنبش «جان سیاهان مهم است» به همین سان طالب جبران و تلافی و پایان آسیب‌های گوناگون است اما نمی‌خواهد کار بازتوزیع در چارچوب حدود اختیارات دولت قرار بگیرد. و.ا.ب. دوبویس وقتی در جان‌های مردم سیاه‌پوست دربارهٔ «ادارهٔ انسان‌های آزادشده» می‌نوشت، محدودیت‌های دولت را توضیح می‌داد. این اداره که به عنوان نهادی فدرال به طور خاص برای حمایت از آزادی آمریکایی‌های سیاه‌پوست و پیگیری کار مزدی در دههٔ ۱۸۷۰ ایجاد شد، خیلی سریع از وظیفه‌اش جا زد زیرا به اندازهٔ کافی متعهد نبود که در برابر خشونت برتری‌جویانهٔ سفیدپوستان (به‌ویژه کو کلاکس کلن) (Ku Klux Klan) و طرح‌های قانون‌گذاری سفیدپوستان برتری‌جو بایستد؛ طرح‌هایی که زندگی سیاهان را جرم‌نگاری می‌کرد.

تداوم‌های تاریخی فراوانند: مطالبات امنیت، کرامت و رهایی از ستم سیاسی؛ حضور زنان و دگرباشان سیاه‌پوست در سطح رهبری؛ وجود پلیسی‌گری بی‌رحمانه، سرکوب دولتی و ضدجنبش‌های نژادپرستانه، و غرامت/معافیت از غرامت سفیدپوستان. تغییرات ارزشمندانده در برخی شهرها، به‌ویژه در غرب میانه، شاهد این هستیم اغلب معترضان بسیاری در راهپیمایی‌های «جان سیاهان مهم است» متحدان سفیدپوست جنبش هستند. به لحاظ تاریخی، ممکن است این مناطق چندان سابقهٔ کنش مستقیم نداشته باشند. همچنین به وضوح شاهدیم که این معترضان سفیدپوست قربانی نیروهای پلیس تا بن دندان مسلح و ضدمعترضان سفیدپوست برتری‌جو می‌شوند؛ سفیدپوستان برتری‌جویی که عملاً متحدان سفیدپوست «جان سیاهان مهم است» را کشته‌اند! در جریان «سواری‌های آزادی» (Freedom Rides)، کنشگران سفیدپوست (که بسیاری‌شان یهودی هم بودند) به خاطر پیوستن به جنبش حقوق مدنی کتک می‌خوردند - در نتیجه، آن جنبه از موضوع خیلی تفاوتی ندارد - اما اصلاً اطلاع ندارم که هیچ‌وقت در تاریخمان دیده باشیم پیرمردان

سفیدپوست به دست پلیس کشته شده باشند، یک زن جوان سفیدپوست زیر گرفته شده باشد و یک نوجوان سفیدپوست به دو مرد سفیدپوست شلیک کرده و آن‌ها را کشته باشد. منظورم این است که با وجود استمرار آسیب‌های ضد سیاهان، این واقعیتی بسیار تازه است - این که متحدان سفیدپوست زبان‌های بی‌سابقه‌ای را متحمل شده‌اند. فکر می‌کنم این تغییر به نوآوری مهمی در سرکوب دولتی اشاره دارد: نظامی کردن پلیس، که نه تنها با گشودگی بصری کامل پوشش رسانه‌ها و رسانه‌های اجتماعی، بلکه با روح احیاشدهٔ پلیسی‌گری به وقوع پیوسته است.

م.آ: آیا «جان سیاهان مهم است» می‌تواند نژادپرستی سیستمی ایالات متحده را دگرگون کند؟ برای ایجاد تغییر ساختاری چه کارهایی لازم است؟

س.م: فکر می‌کنم باید به جای این نکته، در نظر بگیریم که چه شکل‌هایی از تغییر باید اعمال کنیم که تا جان سیاهان مهم باشد؟ به جای فکرکردن به «جان سیاهان مهم است» به عنوان سازمانی منفرد با هدفی منفرد، باید آن را فریاد نبرد بدانیم. من در کارم تمرکز سازمان‌دهندگان سیاه‌پوست بر عدالت تحول‌خواهانه، فمینیسم زندان‌ستیز و سازماندهی ضدخشونت را بررسی می‌کنم. محوریت‌دادن به این مسائل نه صرفاً چون مجموعه‌ای از ارزش‌ها، بلکه همچون کردوکارها، تغییر ساختاری‌ای را پیش می‌کشد که برای تحول «جان سیاهان مهم است» از شعار به واقعیت اجتماعی لازم است.

م.آ: جنسیت، نژاد و طبقه در بستر جنبش «جان سیاهان مهم است» چگونه تلاقی پیدا می‌کنند؟

س.م: «جان سیاهان مهم است» نمونه‌ای جذاب از جنبشی است که صریحاً و از همان ابتدا طالب تلاقی (intersectionality) صداهاست. این جنبش که به دست سه زن آفریقایی‌تبار تأسیس شده است، که دو نفرشان کوئیر است، هیچ‌وقت قصد نداشته که پیکارهای فقط یک زیرمجموعه از آمریکایی‌های سیاه‌پوست را برجسته کند. به لحاظ تاریخی، جنبش‌هایی که برای پایان دادن به قساوت پلیس جنگیده‌اند، به مردان دگرجنس‌گرای سیاه‌پوست محوریت داده‌اند و منتقدان ادعا می‌کنند که در حالی که مردان دگرجنس‌گرای سیاه‌پوست درون این جنبش به طرز نامتناسبی مورد توجه قرار گرفته‌اند، این امر بازتاب اهداف بنیانگذاران جنبش نبوده است. برعکس، به نظر من این امر بازتاب دهه‌ها حافظهٔ سازمانی ماست که به مردان و پسران دگرجنس‌گرای سیاه‌پوست محوریت داده است. می‌دانیم چطور برای اسکار گرنت سوگواری کنیم، و این سبقه هم شکل و شمایل سوگواری برای فیلاندو کاستیل را فراهم کرد. عزای آمادو دیالو را به یاد می‌آوریم و به این ترتیب می‌دانیم که چگونه برای آلفرد اولانگو عزای بگیریم. محور ستم (مردانگی نژادی شده) قادر است به ما مجال دهد که مرزهایی مشخص و مرتب در روایت‌هایمان راجع به مسئولیت‌پذیری و خطاکاری ترسیم کنیم و تغییرات نسبتاً کوچکی مثل «دستگیرکردن مأموران قاتل» را طلب کنیم. وقتی زنان و کوئیرهای سیاه‌پوست را در افق جنبش ادغام کنیم، لایه‌های بیش‌تر از جزییات را وارد می‌کنیم که فاقد هرگونه قالبی است که مورد اجماع گسترده باشد، و به این ترتیب گفتگویی راه می‌اندازیم که به کلی در تاریخ ما مسکوت گذاشته شده است. این به آن معناست که وقتی اقدامات آگاهی‌افزایانه مبتنی بر رسانه‌های اجتماعی مثل هشتگ «نامش را بگو» (#SayHerName) به پا می‌شود، به‌راستی هیچ ساختار مشخصی برای بحث دربارهٔ شیوع، معنا و جبران زیان‌ها

وجود ندارد. بخش اعظم خشونت‌ی که زنان و کوپیرهای سیاه‌پوست با آن روبرو اند به خاطر درونی‌کردن پلیسی‌گری و خشونت دولت است و با تضعیف روابط (اجتماع محلی) تشدید شده است. با وجود این، لنز تلاقی (intersec-tionality) است که مجالان می‌دهد نه تنها تغییر هدف‌مند، بلکه تغییر تحول‌خواهانه را نیز تصور کنیم. در این رابطه، نظریهٔ کیمبرلی کرشنا سهم عمده‌ای دارد: وقتی نیازهای کسانی را که بیش‌تر به حاشیه رانده شده‌اند تصور می‌کنیم و محوریت می‌دهیم، مداخلاتی به مراتب فراگیرتر خلق می‌کنیم.

م.آ: مباحثات و مجادلات بسیاری دربارهٔ کاهش منابع مالی پلیس در جریان بوده است. «جان سیاهان مهم است» چگونه لزوم اصلاح عدالت جزایی را مطرح کرده است؟

س.م: پیشنهادهای معطوف به تغییر اجتماعی اغلب از الگوی مشابهی از سرنوشت‌های گفتمانی رنج می‌برند: لحن و جهت‌گیری منفی بیش‌ترین توجه را جلب می‌کند. در این مورد، ساده است که بر «کنار زدن»، بر غیاب و یا بر آنچه به خاطر شدید به نظر آمدنش تغییر منفی و سلبی خوانده می‌شود تمرکز کنیم؛ القاگر ترس است. افزون بر این، سیاست مثبت و ایجابی – سیاست آفرینشگری – ممکن است شگفتی بیافریند. فریاد «کاهش منابع مالی پلیس» معانی بسیاری در خود دارد؛ این طرحی غنی و پر جزئیات است که در قالب شعاری سه‌کلمه‌ای خلاصه شده است. در این‌جا مطالبه عبارت است از کاهش منابع مالی پلیس و تأمین منابع مالی برای اجتماعات محلی ما؛ توأمان شامل جنبه‌های منفی و سلبی و مثبت و ایجابی می‌شود. منظورم مثبت و منفی در معنای ارزش‌بار آن نیست، بلکه در معنای سلبی و ایجابی، ابطال و آفرینش است. به طرق بسیار، این موضوع باید از علایق اصلی جامعه‌شناسان باشد، چنان‌که بر طرحی مبتنی است که پدر بنیانگذار جامعه‌شناسی آمریکایی – و. ای. ب. دوبویس – در صورت‌بندی خود از دموکراسی الناکرایانه (abolition democracy) در سال ۱۹۳۵ ارائه کرد. نظریهٔ دوبویس بر این باور بود که ما نمی‌توانیم بدون ادغام کنش آفرینشگرانه، تغییر ترقی‌خواهانه و الناکرایانه را عملی کنیم. ما باید زمان، انرژی و منابعمان را در تأسیس «نهادهای آری‌گو به زندگی» (روت ویلسون گیلور) سرمایه‌گذاری کنیم که جای نهادهای زندان‌گونه و ساختارهای بردگی‌آفرین را بگیرند. این تنها راه «خلاص‌شدن» است بدون این‌که بعدتر از نوعی خلأ رنج ببریم؛ فرصتی نو برای تحول زندان‌گونه (carcerality) و بردگی. حالا، آیا «جان سیاهان مهم است» این نیاز را پیش کشیده است؟ رهبران جنبش‌های اجتماعی معاصر ما نه تنها بیان کرده‌اند که چه چیزی باید حذف شود، بلکه آنچه را که باید عملی شود نیز مشخص کرده‌اند.

م.آ: تصویرسازی رسانه‌ها از «جان سیاهان مهم است» چگونه بر سازماندهی در جهت عدالت نژادی اثر گذاشته است؟

س.م: نکتهٔ بسیار جالب این‌که پوشش رسانه‌ها از اعتراضات سیاهان در دورهٔ ترامپ را به مراتب همدلانه‌تر می‌بینم، یعنی در دوره‌ای که دستورکار ناسیونالیستی سفید خیلی آشکارا به نمایش گذاشته می‌شود. رسانه‌های جریان اصلی روایتی قصه‌سرایانه از خطری به‌تازگی حاضر – آنچه آشیل ممبه ابداع اضطرار خوانده است – در رابطه با سیاست زندگی و مرگ سیاهان پیش برده‌اند. با وجود استمرار خشونت دولتی ضد سیاهان و بومیان، مطالبات پیش‌تر «ناموجه» ناگهان معقول شده‌اند.

در حالی که برای کتابم، اقتصاد شمول کوپیرها، تحقیق می‌کردم، بررسی کردم

که چگونه توجه رسانه‌ها می‌تواند موجی از حمایت مالی را فراهم کند، بدون این‌که واقعاً رشد چندانی در زمینهٔ فهم مسئله پدید آورد. تصویرپردازی هرچه احساسی‌تر و شدیدتر باشد، حمایت بیش‌تری برانگیخته می‌شود. با وجود این، حمایت‌ها تا اندازهٔ زیادی سطحی باقی می‌ماند و درگیری‌ها معمولاً در طول زمان کاهش می‌یابند. پوشش رسانه‌ای در نهایت مسئول خلق موضوعات جنجالی است که پس از آن، به ناگاه، آوردهٔ مالی ناگهانی و بسیار موقتی دریافت می‌کنند! بسیاری از کمک‌کنندگان منفرد و بنیادها مجرای برای پرداخت خیرانه پیدا می‌کنند که به بهترین نحو وجههٔ خودشان را بهبود بخشد. رسانه‌ها وجههٔ فرهنگی و حسی از مناسبت و اهمیت کنونی می‌آفرینند. در کار من، این موضوع لایحهٔ ضد همجنس‌گرایی در اوگاندا بود و این شکل از جریان (طوفان) تأمین مالی عملاً همراه با پیامدهای ناخواسته‌اش وارد صحنه شد. همین تابستان – و این را به عنوان کسی می‌توانم بگویم که حضور هیئت مدیرهٔ یک سازمان عدالت نژادی است – «جان سیاهان مهم است» منجر شد به این‌که طرح‌ها و ابتکارات معطوف به عدالت جنسیتی «باب روز» باشند؛ و تجربهٔ تأمین مالی این چنینی را زمانی تجربه می‌کنیم که مردم بحرانی سیاسی را تصور می‌کنند.

م.آ: ترقی‌خواهی جنبش «جان سیاهان مهم است» چگونه بر انتخابات و سیاست احزاب بزرگ تأثیر گذاشته است؟

س.م: ترقی‌خواهی سیاهان، هرچند عمدتاً در حاشیه‌های سیاست انتخاباتی رها شده است، همواره بر واقعیت‌های سیاست جریان اصلی اثرگذار بوده است. به عنوان مثالی تاریخی، می‌توان برنامهٔ صبحانهٔ رایگان حزب پلنگ‌های سیاه را به یاد آورد که به محوری سیاسی در دههٔ ۱۹۶۰ بدل شد و در سال ۱۹۷۵ به طرزی گسترده در برنامهٔ مدارس دولتی آمریکا ادغام شد. رویدادی مشابه را در همین سال نیز شاهد بودیم، وقتی که ترقی‌خواهان سیاه‌پوست کوشیدند برای نامزدی مجوز شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری کسب کنند که جبران زیان‌های ناشی از برده‌داری را در رأس اولویت‌های چهار طرح سوسیالیستی دموکراتیک قرار دهد: خدمات درمانی همگانی، الغای بدهی دانشجویی، دسترسی به دانشگاه عمومی و کاهش سرمایه‌گذاری در امور نظامی و پلیسی برای سرمایه‌گذاری در منابع اجتماعات محلی (مثل مراقبت روزانه، مدارس عمومی، تسهیلات رفاهی و...). باز هم می‌بینیم که ترقی‌خواهان سیاه‌پوست نامزد چپ‌گرایی مطلوب را به دست نیاوردند، بلکه به نامزد دموکراتی رسیدند که تمایل نداشت در طول مناظره‌های اولیهٔ انتخاباتی، دربارهٔ امکان جبران زیان‌های ناشی از به بردگی کشیدن آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار صحبت کند. با وجود این، تاریخ به ما نشان داده است که از رهگذر سازماندهی و تفکر سیاسی سیاهان، جمیع احاد کشور از قیل مطالبات ترقی‌خواهانهٔ سیاهان بهره‌مند شده‌اند.

م.آ: جامعه‌شناسان شیوهٔ اندیشیدن و عمل‌کردن ما به جامعه‌شناسی را به چالش کشیده‌اند. برخی از جامعه‌شناسانی را که بر چشم‌انداز شما نسبت به سیاست و کنشگری «جان‌های سیاه» اثر گذاشته‌اند نام می‌برید؟

جامعه‌شناسان مدت‌هاست نقدهایی بر «نهاد تام» (total institution) مطرح کرده‌اند و کنشگر-پژوهشگرانی که بر این نقد تکیه دارند برای خلاصی جوامع ما از این ساختارهای مبتنی بر چرخهٔ برجسب‌زنی، نظارت (surveillance) و مجازات دست به سازماندهی زده‌اند. در کتاب اخیرم دربارهٔ الغای ستم در



راهپیمایی «جان سیاهان مهم است» به هدایت کاراییبی‌ها در گزند آرمی پلاتزا، بروکلین، نیویورک، یکشنبه چهاردهم ژوئن ۲۰۲۰. امتیاز عکس: مارگارت آبراهام

متقاعد کرد که به توان‌یابی و جنون در پژوهش و کنشگری خود مرکزیت بدهیم. فکر می‌کنم این سه زن به‌راستی پیشگام نوآوری فکری و کنشگری درگیرانه برای پایان‌دادن به زندان‌گرایی هستند.

بیرون از ایالات متحده، من به‌راستی از کار و نسا ایلین تامپسون در آلمان و سیلویا تامیل در اوگاندا تأثیر پذیرفته‌ام. تامپسون فناوری‌های مقاومتی را توضیح می‌دهد که کنشگران و سازمان‌دهندگان محلی فعال در زمینه پایان‌دادن به خشونت دولتی ضد سیاهان و ضد مهاجران در آلمان و فرانسه به کار بسته‌اند. تامیل، کنشگر و پژوهشگری فمینیست، دهه‌ها در زمینه عدالت جنسیتی و جنسی متعهدانه فعالیت کرده است، و در عین حال گروه‌های گوناگونی را درگیر تحول فرهنگ‌های مبتنی بر خشونت کرده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

sm.rodriguez@hofstra.edu

و یا به این سایت مراجعه کنید:

www.smrodriguez.com

فضای دانشگاهی، این پژوهشگران همگی زبان و هویت الاغرایانه اتخاذ می‌کنند.

بی‌مبالاتی است اگر پیش از همه کار ماریام کابا را برجسته نکنم. او بسط‌دهنده اصلی تفکر و کنش الاغرایانه بوده است، و مدرک دانشگاهیش در رشته جامعه‌شناسی است. سخن‌گفتن از کار جامعه‌شناسانی که به‌ویژه در مؤسسه‌های آموزش عالی فعالند یک چیز است، اما سفت چسبیدن به کار جامعه‌شناختی با در نظر داشتن آن در عمل چیزی دیگر. کابا قادر بوده که بر مسیر تحولات جنبش «جان سیاهان مهم است» در شیکاگو و بسیاری از سازمان‌های نقش‌آفرین در «جنبش حمایت از جان سیاهان»، از جمله «پروژه ۱۰۰ جوانان سیاه‌پوست»، اثر بگذارد.

کنشگر-پژوهشگران فعال در فضای دانشگاهی که تأثیر بزرگی بر چشم‌انداز و کار من گذاشته‌اند عبارتند از بث ریچی، عضو بنیانگذار جنبش اینسایت!، میمی کیم، بنیانگذار «مداخلات آفرینشگرانه»، و لیات بن-موشه، که ما را

< در خصوص آمریکا چه می‌توان کرد؟

پیتر اوانز، دانشگاه کالیفرنیا برکلی ایالات متحده آمریکا، عضو کمیته‌های پژوهشی اقتصاد و جامعه (RC02)، جنبش‌های کارگری (RC44)، و طبقات اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی (RC47) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

هنگام تحلیل تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی چهار دهه اخیر در ایالات متحده، لازم است نگاهی هم به آینده و امکان‌های نهفته در آن بیندازیم. امتیاز عکس: کریستو کامانز.



و اجتماعات محلی طبقه کارگر به دست قدرت بازار - تخریبی که محرک مرگ‌های نومیدانه است - نارضایتی‌های سیاسی طبقه کارگر را به سمت حمایت از سیاست پوپولیستی راست‌گرای طردگرا منحرف کرده است.

مرگ‌های نومیدانه همچنین دردناکی گویا برای کریستوفر مولر و سورش نایدو هستند، اما آسیب‌شناسی مولر و نایدو بر «تقسیمات اجتماعی ناشی از استثمار و طرد مدرک‌گرایانه» و شکاف سیاسی حاصل از این طرد تأکید می‌کند. گسترش دسترسی به مدرک دانشگاهی از طریق کاهش چشمگیر هزینه‌ها ممکن است به پل زدن بر این شکاف کمک کند، اما از نظر آن دو ساخت اتحادهای مؤثر میان دو طرف این شکاف تحصیلی به مراتب مهم‌تر است. تحلیل مولر/نایدو بار مسئولیت ساختن اتحاد را بر دوش چپ تحصیلکرده می‌گذارد، و مثلاً پیشنهاد می‌کند که اعضای بیش‌تری از این گروه برخوردار باید مدارک تحصیلی‌شان را در خدمت سازمان‌هایی مثل اتحادیه‌های کارگری بگذارند «که در عمل پاسخگوی آمریکایی‌های طبقه کارگر هستند».

مقاله پت زاولا از تخریب زیست‌جهان‌های طبقه کارگر به پیکار مصرانه زنان رنگین‌پوست مهاجر و فقیر حرکت می‌کند. در تضاد با استدلال شیرینگ که در آن دولت عمدتاً هم‌دست دستورکار تخریب‌گرانه سرمایه‌داری نئولیبرال است، سرکوب فعالانه حقوق

از نیمه قرن بیستم، سیر تحولات ایالات متحده نمادی از تطور جهانی سرمایه‌داری بوده است. آیا آمریکا هنوز پرچمدار تطور جهانی سرمایه‌داری است؟ اگر چنین باشد، توانایی رو به ضعف سرمایه‌داری قرن بیست‌ویکم آمریکا در حفظ استانداردهای قرن بیستمی رفاه برای طبقه کارگرش، و پیامدهای سیاسی این ضعف و شکست، دلالت‌هایی برای همه شهروندان جهان دارد.

رمزگشایی از خاستگاه‌ها و معانی ورود آشوبناک ایالات متحده به قرن بیست‌ویکم چالشی تحلیلی است. در ادامه، پنج تلاش مؤثر و گیرا در مواجهه با این چالش ارائه می‌شود. این‌ها تحلیل‌هایی مختصرند که با تمرکز بر حوزه‌های خاصی از اقتصاد سیاسی ایالات متحده، این پرسش را می‌کاوند که کژکارکردی اختلال‌زای ایالات متحده چه می‌توان کرد. در حالی که این مجموعه هیچ ادعایی مبنی بر جامعیت ندارد، موزاییکی پُربصیرت و برانگیزاننده است که آغازی مولد به دست می‌دهد در باب بحث‌هایی که احتمالاً گریبان‌گیر کسانی خواهد بود که با آغاز دهه جدید باید در آمریکا (یا در سایه آن) زندگی کنند.

گابور شیرینگ بحث ما را با شاخصی به‌تازگی رسمیت‌یافته از افول رفاه در ایالات متحده آغاز می‌کند - افزایش نرخ‌های مرگ‌ومیر ناشی از «مرگ‌های نومیدانه» (deaths of despair) در میان کارگران سفیدپوست بدون مدارک دانشگاهی. تخریب معاش

طرح شد حل نخواهند کرد. ریشه‌های ساختاری کژکارکردی‌های آمریکای قرن بیست‌ویکم هدف اصلی استراتژی‌های پیشنهادشده این نویسندگان است، این ریشه‌ها با وجود حضور یک دولت ملی جدید در واشینگتن تداوم خواهند داشت. زاولا نتیجه می‌گیرد که حضور بایدن در کاخ سفید این واقعیت را که «آینده از جنس پیکار است» تغییر نمی‌دهد. چا بر این باور است که «دورنماهای یک بسیج سیاسی از گونه «معامله جدید سبز» (Green New Deal) در دولت بایدن-هریس تیره و تار به نظر می‌رسد.»

آن‌هایی که نسبت به آینده ایالات متحده مضطرب‌اند با این مجموعه مقالات آسوده‌خاطر نخواهند شد. هیچ‌یک از این نویسندگان ادعا نمی‌کند که به دلایل ساختاری ناگزیر، راهکارهای پیشنهادی آنان احتمالاً پذیرفته خواهند شد. هیچ‌یک از آن‌ها ادعا نمی‌کند که نیروهای سیاسی قدرتمندی برای مقابله با افول اقتصاد و سیاست ایالات متحده در حال هم‌گرایی است. هیچ خط اطمینان‌بخش نوعی غایت‌شناسی خوش‌بینانه در کار نیست که جویندگان اطمینان، به آن بچسبند.

با این حال، در این مجموعه اثری از منادیان نومی‌دی و شکست محتوم نیز نیست. این تحلیل‌ها صرفاً آسیب‌شناختی نیستند. این‌ها مجموعه‌ای جذاب از امکان‌های پیشبرد تغییر را شامل می‌شوند. هانتر که بر ژرف‌ترین مسئله ساختاری ایالات متحده - نژادپرستی - متمرکز است، خوش‌بینانه‌ترین نگرش را نیز به دست می‌دهد و استدلال می‌کند که «به‌رسمیت‌شناسی و بایگانی کردن حقیقت و دستیابی به التیام نژادی معنادار می‌تواند قفل یک آمریکای دگرگون‌شده را باز کند.» هر مقاله مجموعه‌ای از عوامل سیاسی را شناسایی می‌کند که استعداد اعمال قدرت در جهت تغییر مرفقی دارند. این مقالات با ملاحظه سیاست ملی همچون میدانی نومیدکننده، بر امکان‌های انضمامی در مقیاس خردتر تمرکز می‌کنند. چا به ائتلاف‌های موفقیت‌آمیز در جهت عدالت اقلیمی در سطح ایالتی اشاره می‌کند، به‌ویژه آن‌جا که ائتلاف‌ها شامل سازمان‌های طبقه کارگر می‌شوند. زاولا مستقیم بر ائتلاف‌هایی میان هویت‌های جنسیتی، نژادی و طبقاتی همچون هسته ذاتی انرژی ترقی‌خواهانه تمرکز می‌کند. نزد مولر و نایدو، تمایل چپ تحصیلکرده به یاری‌رسانی در جهت ساخت و حفظ سازمان‌های طبقه کارگر امری کلیدی است. شیرینگ این نکته را تأیید می‌کند که حتی جامعه‌شناسان نیز نقشی برای ایفا کردن دارند، آن هم از طریق نقشه‌نگاری «مسیرهای علی پیچیده‌ای که بی‌جاشدگی اقتصادی را به مرگ‌های نومیدانه پیوند می‌زند» و سازوکارهایی که نومی‌دی را به سیاست واپس‌گرایانه وصل می‌کند.

نویسندگان، با وجود تمرکز بر قلمروهای متمایز و متفاوت، مجموعه‌ای از کنشگران را شناسایی می‌کنند که به نحوی هم‌پوشانی دارند که پیروزی‌های یک قلمرو منجر به تقویت امکان‌های پیش‌روی در قلمروهای دیگر می‌شود. در نتیجه، آنچه این مجموعه به دست می‌دهد، مجموعه‌ای جذاب و تلاقی‌یابنده از برنامه‌های اقدام است. نه دستورکاری برای آنچه باید کرد، بلکه مجموعه‌ای از طرح‌های ناقص از «آنچه می‌توان کرد.» ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Peter Evans <pevans@berkeley.edu>

بازتولیدی به دست دولت تهدید اساسی برای زندگی و خانواده این زنان است. با وجود این، دولت و نه سرمایه غیرشخصی را به عنوان خصم اصلی در نظر داشتن، شاید برای سازماندهی مقاومت مناسب باشد. نزد زاولا، ذات مبارزه برای عدالت بازتولیدی در ائتلاف گسترده جنبش‌های اجتماعی، به رهبری زنان رنگین‌پوست، نهفته است که در عین مقاومت در برابر دستورکار محافظه‌کارانه، پیروزی‌های شگفت‌انگیزی به دست آورده و در مواجهه با دولت بایدن نیز به همین اندازه تهاجمی خواهد بود.

گذار به آینده‌ای کم‌کربن (low-carbon) اغلب به عنوان مسئله‌ای فن‌سالارانه تلقی می‌شود، اما مقاله میجین چا این نکته را روشن می‌کند که در این‌جا نیز کلید موفقیت چیزی نیست جز سازماندهی‌ای شمول‌گرا که سازمان‌های طبقه کارگر و اجتماعات رنگین‌پوستان را کنار هم می‌آورد. مبارزه برای عدالت اقلیمی مستلزم نوعی ائتلاف‌سازی است که «به نحوی جدایی‌ناپذیر، خلق مشاغل باکیفیت را با کاهش انتشار آلاینده‌ها پیوند بزند» و اجتماعات رنگین‌پوستانی را دربرگیرد که به اجبار متحمل فشار و لطمات ناشی از انتشار آلودگی‌های حاصل از گازهای فسیلی شده‌اند. استراتژی‌هایی که «ملاحظات اقتصادی و اجتماعی را از بحث کاهش انتشار آلاینده‌ها کنار می‌گذارند» نه تنها ناعادلانه‌اند، بلکه هیچ‌گاه به ساخت ائتلاف‌های سیاسی آن‌قدر وسیعی رهنمون نمی‌شوند که بتوانند نیروی کافی علیه سودهای حاصل از سوخت فسیلی جلب کنند.

پنجمین و آخرین مقاله، نوشته مارکوس هانتر، ژرفای تاریخی عمیق را با بینشی جامع نسبت به مسیر منتهی به راهکار ترکیب می‌کند. او با آغاز از نقش بنیادی بردگی در شکل‌گیری و تداوم سرمایه‌داری آمریکایی، بر عظمت دگرگونی لازم برای اصلاح نابرابری‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نژادپرستانه نهفته در چهارصد سال سرمایه‌داری نژادی، تأکید می‌کند. با وجود این، برنامه چندبعدی جبران‌هایی که هانتر از آن طرفداری می‌کند صرفاً صورت‌بندی‌ای نظری نیست. این برنامه با پیشنهادهایی بسیار انضمامی و مشخص می‌آغازد، مثل ایجاد کمیسیون‌های «حقیقت، التیام و تحول نژادی» (Truth, Racial Healing, and Transformation / TRHT).

این پنج مقاله، با تنوع چشم‌گیر در تمرکز محتوایی و چشم‌انداز تحلیلی‌شان، مضامینی مشترک دارند، چه از نظر تشخیص عوامل بیماری ایالات متحده و چه در تشخیص راه‌های پیش رو.

این تحلیلگران آثار مخرب سیاست‌های ترامپ را در کار خود مفروض گرفته‌اند. حمله ژانویه ۲۰۲۱ به کاخ کنگره نشان از توانایی ترامپ برای تسهیل و هدایت خشم طبقه کارگر سفید داشت، اما در عین حال به سیاقی دراماتیکی، دیگ درهم‌جوش سیاسی پدیده آمده در نتیجه کژکارکردی‌های ایالات متحده را نیز فاش کرد. مقاله شیرینگ که مدت‌ها پیش از حمله ژانویه نوشته شده، استدلال می‌کند که در غیاب جبران بلایی که دهه‌ها نئولیبرال‌سازی بر سر زندگی طبقه کارگر آورده است، احتمال دارد که ترامپ‌سیسم پیش‌درآمدی بر جنبش‌های سیاسی مشابه اما حتی سمی‌تر از این هم باشد.

نه واکسن‌زنی کووید و نه رییس‌جمهور جدید، هیچ‌یک مشکلاتی

< مرگ‌های نومیدانه و سلامت دموکراسی: چالش‌هایی برای جامعه‌شناسی

گابور شیرینگ، دانشگاه بوکونی ایتالیا، عضو کمیته پژوهشی اقتصاد و جامعه (RC02)، دگرگونی اجتماعی و جامعه‌شناسی توسعه (RC09)، جامعه‌شناسی سلامت (RC15) و جامعه‌شناسی سیاسی (RC18) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



پاندمی ویروس کرونا، با سهم‌آفرینی در پیروزی جو بایدن در رقابت انتخاباتی ۲۰۲۰، موقتاً به کاهش سرعت رشد پوپولیسم و کاستن از فشار وارده بر سیاست وضع موجود کمک کرد. با وجود این، میراث دونالد ترامپ فراسوی مشغله او در کاخ سفید می‌رود. ترامپیسم - و به طور عام‌تر، پوپولیسم ملی - بیانی است از بحران وجودی سرمایه‌داری معاصر. موج دوم پوپولیسم ملی و حتی نسخه بالقوه بدتری از ترامپیسم گریزناپذیر است اگر دولت بایدن - با شیفتگی‌اش به اعتدال و در مواجهه با مانع‌تراشی‌های

از آغاز هزاره، مرگ‌ومیر آمریکایی‌های میان‌سال رو به افزایش بوده است. سه علت مستقیم این موج مرگ‌ومیر عبارتند از خودکشی، مصرف بیش از حد مواد مخدر و مرگ‌های مرتبط با مصرف الکل - به اصطلاح «مرگ‌های نومیدانه». / امتیاز عکس: کریستینو کامانز.

جمهوری خواهان - تنش‌های اجتماعی و بی‌جاشدگی‌های اقتصادی بنیادین را ترمیم نکند. جامعه‌شناسی می‌تواند در این اقدام به سیاست کمک کند.

پوپولیسم به عنوان شیوه‌ای از رهبری سیاسی که می‌کوشد پیوندهای مستقیمی با غیرنخبگان بسازد و از آن‌ها علیه نخبگان استفاده کند می‌تواند طیفی از صور مختلف داشته باشد. گاهی، دستورکارهای بازتوزیعی به راه می‌اندازد که به تضعیف موقعیت مستحکم اقشار برخوردار کمک می‌کند. در دیگر موارد، دستورکارهای ارتجاعی و واپس‌گرایانه‌ای را ترویج می‌کند که در آن «مردم»ی که مدعی نمایندگی منافع آن است صرفاً زیرمجموعه‌ی مشخصی از جامعه است. در این موارد، حمله به «نخبگان» با دقت زیاد از تهدید امتیازهای اقتصادی می‌پرهیزد و در عوض این امتیازها را تحکیم می‌کند. موج پوپولیستی فعلی در مقوله‌ی دوم جای می‌گیرد: گونه‌ای ارتجاعی و راست‌گرایانه از پوپولیسیم. اصطلاح پوپولیسم در این مقاله به این معنای دوم اشاره دارد.

دانشمندان علوم سیاسی رایج‌ترین روایت‌های علمی درباره‌ی موج پوپولیستی کنونی را به دست می‌دهند. نقطه‌ی قوت آن‌ها در تحلیل ایستارهای رأی‌دهندگان و مانورهای سیاستمداران نهفته است. در حالی که روشن است که تاکتیک‌های سیاسی - گسستن از هنجارها و نهادهای لیبرال دموکراسی استقرار یافته - برای فهم پوپولیسم حیاتی است، سیاستمداران پوپولیست در خلأ اجتماعی عمل نمی‌کنند. برخی دیگر بر ایستارهای فرهنگی غیرلیبرالی تأکید می‌کنند که تقاضای سیاسی برای پوپولیسم را تعیین می‌کنند. با وجود این، پوپولیسم چیزی بیش از نژادپرستی صرف است. قضاوت درباره‌ی رأی‌دهندگان پوپولیست به عنوان نژادپرست باعث می‌شود لیبرال‌ها ساختارهای حزبی موجود واقعی در اجتماعات محلی طبقه‌ی کارگر را فراموش کنند - یک اشتباه سیاسی مهلک.

در مقابل علوم سیاسی، جامعه‌شناسی تاکنون نقشی حاشیه‌ای در بحث پوپولیسم بازی کرده است. جامعه‌شناسان بر این نکته تأکید کرده‌اند که چگونه تغییر اقتصادی - جهانی‌شدن، صنعت‌زدایی و تغییر مسیر به مشاغل خدماتی مهارت‌بر (skill-intensive) - ائتلاف‌های انتخاباتی سنتی را دگرگون کرده است. این تغییرات بنیادی پایگاه انتخاباتی احزاب سوسیال دموکرات را ویران کرده و حوزه‌های انتخاباتی طبقه‌ی کارگری را به سمت راست رانده است. برخی دیگر نشان داده‌اند که وقتی چپ در صحنه‌ی سیاست اجتماعی و اقتصادی به راست حرکت می‌کند، راست پوپولیست پیروز می‌شود. جامعه‌شناسان کیفی کار و مردم‌نگاران، با دست‌گذاشتن بر این که چگونه تجزیه‌ی اجتماعی ملهم از شوک درمانی و دهه‌ها نولیبرال‌سازی زیست‌جهان‌های روزمره و اجتماعات محلی طبقه‌ی کارگر را دچار مصیبت کرده و به این ترتیب هویت طبقاتی را از بین برده و راه را برای بسیج ناسیونالیستی نارضایتی‌های اقتصادی هموار کرده است، این تصویر را تکمیل کرده‌اند.

با وجود این، یک نشانه‌ی خاص بحران وجودی سرمایه‌داری تاکنون مورد توجه بیش‌تر جامعه‌شناسان قرار نگرفته است: امید به زندگی

رو به کاهش کارگران در مناطق صنعت‌زدوده و کمربند زنگارین و همراه با آن، تعمیق نابرابری‌های در حوزه‌ی سلامت. ایالات متحده شوک‌آورترین مثال از این پاندمی «مرگ‌های نومیدانه» را به دست می‌دهد، اما دیگر بخش‌های جهان - مثل بریتانیا و اروپای شرقی پسا-سوسیالیستی - نیز افزایش‌های مشابهی در نرخ‌های مرگ طبقه‌ی کارگر و اختلافات فزاینده در زمینه‌ی سلامت تجربه کرده‌اند.

طی بخش اعظم قرن بیستم در آمریکا و اروپا، امید به زندگی رو به افزایش بوده است؛ قاطع‌ترین نشانه‌ی مزایای ناشی از پیشرفت‌های خدمات درمانی، دولت رفاه و رشد اقتصادی. با این حال، امروز قدرتمندترین اقتصاد جهان جریانی کاملاً متفاوت را تجربه می‌کند که از بنیاد کارکردی بودن الگوی رشد ایالات متحده را زیر سوال می‌برد. مرگ‌ومیر آمریکایی‌های سفیدپوست میان‌سال از آغاز هزاره‌ی سوم رو به افزایش بوده است. کارگران سیاه‌پوست، سه دهه پیش، زمانی که نخستین موج تعطیلی انبوه صنایع اجتماعات محلی درون شهر را مصیبت‌زده کرد، بحران مشابهی را در حوزه‌ی سلامت تجربه کردند. همان‌طور که دو اقتصاددان تحصیل‌کرده‌ی دانشگاه پرینستون، آن کیس و آنگوس دیتون، در کتابشان تأکید کرده‌اند، مرگ نومیدانه در سال ۲۰۱۷، جان ۱۵۸ هزار آمریکایی را گرفت؛ چیزی معادل این که در طول یک سال، هر روز یک بوبینگ ۷۳۷ پر از مسافر از آسمان سقوط کند.

سه علت مستقیم این موج مرگ‌ومیر در ایالات متحده عبارتند از خودکشی، مصرف بیش از حد مواد و مرگ‌های مرتبط با الکل. این‌ها مواردی هستند که کیس و دیتون مرگ‌های نومیدانه می‌نامند. این ارقام بازتاب‌دهنده‌ی حس مردم نسبت به آینده‌ی ارزش‌گذاری آن‌ها نسبت به زندگی‌شان است. مرگ‌های نومیدانه به نحوی برابر در جامعه توزیع نشده‌اند. افزایش مرگ‌های نومیدانه محدود به کارگران بدون مدرک کالج یا دانشگاهی است. بی‌جاشدگی اجتماعی طبقه‌ی کارگر آمریکایی حیاتی‌ترین عامل پیش‌زمینه‌ای این مرگ‌هاست.

از دست رفتن مشاغل صنعتی باثبات عمیقاً اجتماعات محلی را تغییر شکل داده و فرهنگ طبقه‌ی کارگر را از هم گسیخته است. مشاغل تولیدی و خدماتی جدید معمولاً آسیب‌پذیرترند و برنامه‌های کاری موقتی و قراردادهای صفر ساعت دارند، و مشاغلی که به عنوان خوداشتغالی شناخته می‌شوند رو به افزایشند. استراتژی‌های بی‌رحمانه‌ی شرکت‌ها، غیاب قدرت تشکیلاتی خنثی‌کننده و دولتی که به تسخیر سرمایه درآمده است، همگی عناصر مرکزی این تحولند. شهرهایی که پیش‌تر ستون فقرات منطقه‌ای اشرافیت یقه‌آبی و طبقه‌ی کارگری را تشکیل می‌دادند امروز منزلگاه سیلی از مسائل اجتماعی، اقتصادی و سلامتی‌اند - منزلگاه‌های نومیدی. صنعت‌زدایی از کمربند زنگارین آمریکا محرک تجزیه‌ی طبقه‌ی کارگر است و به ظهور اضطراب و ناامیدی روانی - اجتماعی حاد منجر می‌شود. این بستر زمینی زایا برای اختلال‌های عاطفی و ذهنی است که اغلب در طول زمان به اعتیاد و دیگر مسائل مربوط به سلامت تبدیل می‌شود.

تحلیل کیس و دیتون با وجود ارائه‌ی پژوهشی راهگشا درباره‌ی

نورد» (Lega Nord) در میان کارگران شهرهای صنعت‌زدوده در ایتالیا مصادیقی از همین مسئله است.

با این‌همه، صاحبان قدرت سیاسی که نوید آینده‌ای بهتر و «بازپس‌گرفتن کنترل» را به رأی‌دهندگان می‌دهند، در پشت صحنه فقط از این مردم بهره‌کشی می‌کنند. نخبگان اولین گروهی‌اند که از جهش پوپولیستی-ملی نئولیبرالیسم نفع می‌برند که ترامپ و «بوریس برگزیت» نماینده آن است. حتی اگر نابرابری در طولانی‌مدت توسعه اقتصادی را ویران کند، بازتوزیع صعودی می‌تواند رشد را در کوتاه‌مدت تقویت کند. بنابراین، پوپولیست‌های ملی می‌توانند حمایت بورژوازی ملی، سرمایه‌گذاران خارجی و طبقه متوسط بالا را نیز جلب کنند.

پوپولیست‌ها علت ریشه‌ای بحران‌های متعدد امروز نیستند. آن‌ها کارآفرینان سیاسی جسوری‌اند که از هر فرصت ساختاری برآمده از بحران‌های حاصل از ساختارهای اقتصادی شکنده استفاده می‌کنند. جامعه‌شناسی استعداد دست‌نخورده بزرگی در تحلیل این بی‌جاشدگی‌های اقتصادی بنیادین دارد - چنان‌چه تحلیل‌های مجله گفتگوی جهانی نیز مزایایی را که چشم‌اندازهای جامعه‌شناختی می‌تواند برای تحلیل پوپولیسم به ارمغان بیاورد نشان می‌دهد.

سیاست و سیاست‌گذاری‌های اعتدالی (centrist) که از وضع موجود حمایت می‌کنند برای رویارویی با علل بنیادی موج پوپولیستی کنونی و ترمیم بی‌جاشدگی‌های اقتصادی پیش‌راننده مرگ‌های نومیدانه نابسندده‌اند. بزنگاه کنونی بحران‌های جمعیتی و دموکراتیک طالب تحولات ژرف است. جامعه‌شناسان، با بهره‌گیری از ریشه‌های رشته جامعه‌شناسی در تحلیل مرگ‌های اجتماعی و پیامدهای اجتماعی تغییرات صنعتی، می‌توانند نقشی بی‌همتا در یافتن این راهکارها داشته باشند. در تکمیل اقتصاددانان و سیاست‌شناسان، تنها رویکردی جامعه‌شناختی می‌تواند نقشه مسیرهای علی پیچیده‌ای را که بی‌جاشدگی اقتصادی را به مرگ‌های نومیدانه پیوند می‌زند ترسیم کند و بر سازوکارهایی نور بتاباند که طی آن‌ها اختلال در سلامت می‌تواند به سیاست سرریز کند و محرک حمایت از پوپولیست‌ها باشد. سلامتی دموکراسی و سلامتی شهروندان به یکدیگر وابسته‌اند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Gabor Scheiring <gabor@gaborscheiring.com>

منبع:

Case A and Deaton A (2020) *Deaths of Despair and the Future of Capitalism*. Princeton, NJ: Princeton University Press.

مرگ‌های نومیدانه، به خاطر محدودیت‌های خاص رشته اقتصاد، به چارچوبی تنگ مقید می‌ماند. نویسندگان با بازتاب‌دادن ادبیات متقدم جامعه‌شناسی درباره پیامدهای اجتماعی منفی صنعت‌زدایی، بر مرکزیت بی‌جاشدگی اقتصادی همچون نخستین عامل تعیین‌کننده نابرابری‌های سلامت تأکید کردند. با این حال، آن دو به جای گشودن پیچیدگی‌های این سازوکارها و اخذ نتایج نظری و سیاستی، بر سرشت استثنایی تجربه آمریکا اصرار می‌کنند و کتاب را با مجموعه نسبتاً بی‌اهمیتی از پیشنهادهای متمرکز بر لزوم مقررات‌گذاری بهتر بر امور دارویی و «بازارهای آزاد و رقابتی اصیل» پایان می‌دهند (کیس و دیتون، ۲۰۲۰).

چند سال پیش از آغاز افول امید به زندگی در ایالات متحده، اروپای شرقی فاجعه‌ای مشابه در زمینه نرخ مرگ‌ومیر تجربه کرد، فاجعه‌ای که عظمتش در زمانه‌های صلح در جهان توسعه‌یافته بی‌سابقه بود. روسیه به‌تنهایی ۳,۲۶ میلیون مرگ مازاد را در سال‌های ۹۹-۱۹۹۰ تجربه کرد. بحران مرگ‌ومیر پس‌اوسوسیالیستی - موضوع رساله دکتری من و چندین مقاله‌ای که به دنبال آن منتشر کردم - همچنین به تغییرات پرسرعتی مرتبط بود که ساختار صنعت و اشتغال در اروپای شرقی را متحول کرد. طی بحران مرگ‌ومیر پس‌اوسوسیالیستی در مجارستان، صنعت‌زدایی را می‌شد مسئول یک‌سوم مرگ‌های مازاد در میان مردان دانست، در حالی که مزایای اقتصادی میزبانی از شرکت‌های فراملیتی در بهبود سلامت بازتاب نیافت. شواهد موازی از روسیه تأثیر روانی اجتماعی منفی بی‌جاشدگی اقتصادی حاصل از صنعت‌زدایی و خصوصی‌سازی انبوه را تأیید می‌کند. با وجود این، از نیمه دهه ۱۹۹۰، امید به زندگی دوباره در اروپای شرقی روند صعودی را آغاز کرده است. در مقابل، امید به زندگی طبقه کارگر سفیدپوست آمریکایی به مدت بیست سال رو به کاهش بوده است.

سلامت مردم و سلامت دموکراسی اموری درهم‌تنیده‌اند. مردم در مناطق مبتلا به مرض‌های ناشی از نومیدی رها می‌شوند و کارگران در مواجهه با وضعیت مخاطره‌آمیز و دورنمای تحرک اجتماعی نزولی، گرایش بیش‌تری به حمایت از شورشیان پوپولیست دارند. محبوبیت ترامپ در مناطق محروم از نظر سلامتی در آمریکا، سهم بالای آرای برگزیت در ناسالم‌ترین شهرهای بریتانیا که زیر ضرب سال‌ها ریاضت اقتصادی قرار گرفتند و محبوبیت فزاینده حزب «لیگا

< سرمایه‌داران انسانی

کریستوفر مولر، دانشگاه کالیفرنیا برکلی و سورش نایدو، دانشگاه کلمبیا در آمریکا



طرح از آریو

دو نکته را در نظر بگیرید.

نخست این که، دانشگاه‌ها، دست‌کم از دهه ۱۹۶۰ به بعد، به یکی از مهم‌ترین حوزه‌های بازتولید نهادمند ایده‌های چپ بدل شده‌اند. محافظه‌کاران از این واقعیت گله دارند و همچنان که ما به سمت فاجعه زیست‌محیطی می‌تازیم و از خودمان مراقبت می‌کنیم تا از شر پاندمی خلاص شویم، قابل توجه است که چطور بسیاری از آن‌ها خیالشان از سیاست نامتقارن دانشگاه‌ها آشفته است. اما جای شک ندارد که دانشگاه‌ها، همراه با بخش اعظم صنعت فرهنگ، تماماً در تسخیر هواداران حزب دموکرات درآمده‌اند. این نکته هیچ‌جا به اندازه گروه‌های دانشگاهی‌ای که جامعه را مطالعه می‌کنند صادق نیست: حتی اساتید اقتصاد، که عمدتاً رشته‌ای محافظه‌کار تلقی می‌شود، با نرخ چهار به یک به حزب دموکرات تمایل دارند (در جامعه‌شناسی این نرخ ۴۴ به یک است). این فقط مربوط به دموکرات‌های معتدل نیست، بلکه به چپ‌گرایان بسیاری مربوط می‌شود که سیاست‌ورزی‌شان را از کالج به ارث برده‌اند.

دوم این که از دهه ۱۹۷۰ به بعد، بخت کسانی که از کالج فارغ‌التحصیل نشده‌اند از هر دو جنبه مطلق و نسبی کاهش یافته است. اضافه حقوق و مزایای ناشی از تحصیلات دانشگاهی از اواخر دهه ۱۹۷۰ تا سال ۲۰۰۰ روندی افزایشی داشته است. امروز، حتی با وجود این که بحران بدهی دانشجویی و رکود ۲۰۰۹ نسلی از جوانان تحصیلکرده در دانشگاه را به خطر انداخته است، هزینه‌های

به نظر می‌رسد که خرابی‌های اقتصادی ناشی از کووید ۱۹، در برابر پس‌زمینه‌ای از نابرابری شدید در ثروت و درآمد، نسخه‌ای بی‌نقص برای وضعیتی انقلابی باشند. مکانیکی‌ترین نظریه‌های بسیج اجتماعی را که مبتنی بر جبرگرایی اقتصادی‌اند در نظر بگیرید: نابرابری ساختاری زیاد به اضافه شوک‌های اقتصادی گذرا و تضعیف ظرفیت دولت باید در بحران دولت و تغییر بالقوه رژیم بازتاب یابد. به بیانی دقیق‌تر، بنا بر پیش‌بینی این نظریه‌ها هم‌زمان که توده‌های طبقه کارگر در ایالات متحده به سوی برنامه بازتوزیع‌محور او حرکت می‌کردند، برنی سندرز به پیروزی‌ای قاطع در انتخابات دست می‌یافت.

اما به جای آن، ما شاهد انسداد سیاسی مستمری بوده‌ایم که احتمالاً به فلج‌شدن بیش‌تر دولت خواهد انجامید. کالبدشکافی‌های انتخابات ۲۰۲۰ تا آینده‌ای قابل‌پیش‌بینی تکثیر خواهد شد. اما در پس‌زمینه، این واقعیت نمایان می‌شود که در سراسر دنیا آموزش همچنان یکی از قوی‌ترین سبجه‌های رأی به چپ‌ها و در واقع حتی سبجه‌های کنشگری چپ است. شکاف میان آنچه پیکتی راست تاجر مسلک و چپ براهمایی می‌خواند را چگونه می‌توان فهمید؟ آیا این به آن معناست که رویکردی ماتریالیستی به تحلیل سیاسی را باید کنار گذاشت؟ ما چنین فکر نمی‌کنیم. اما احتمالاً لازم است این رویکرد را در کنار تحلیلی قرار دهیم که به تقسیم‌های اجتماعی ناشی از طرد و استثمار مدرک‌گرایانه حساس‌تر است.

فارغ‌التحصیل نشدن از کالج بی‌تردید بالاست؛ افزایش خیره‌کننده مرگ‌ومیر در میان افراد فاقد مدرک لیسانس، چنان‌که آن کیس و آنکوس دیتون ثبت کرده‌اند، به تکان‌دهنده‌ترین نحو این نکته را نشان می‌دهد. حتی اتحادیه‌های بخش خصوصی، کهن‌الگوی سازمان‌های طبقه کارگر، بیش از پیش از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی پر شده‌اند، در حالی‌که اتحادیه‌ها در فرایند شکل‌گیری‌شان کم‌مزدترین کارگران را کنار می‌گذارند.

این دو نکته معمولاً جدای از هم توضیح داده می‌شوند، اما مفید است که در کنار هم به آن‌ها ببیندیم. وقتی چنین کنیم، می‌توانیم ببینیم که دانشگاه‌ها بیش از پیش فارغ‌التحصیلان خود را نسبت به صحت ایده‌هایی مثل مالیات جهانی بر ثروت یا معامله جدید سبز متقاعد کرده‌اند و در عین حال، فاصله اجتماعی، اقتصادی و رتوریک میان آنان و انبوه رأی‌دهندگان حاضر در جامعه را وسیع و وسیع‌تر کرده‌اند.

این بیگانگی برای هر جنبشی امیدوار به ساخت یک اکثریت، بن‌بستی پدید می‌آورد. خیزش دوبارهٔ چپ به میدان عمومی آنلاین جانی دوباره بخشیده و ایده‌های قدرتمند معطوف به بازتخیل جامعه را که همین چند سال پیش اموری حاشیه‌ای به حساب می‌آمدند به صحنهٔ رسانه‌های جریان اصلی کشانده است. اما در حالی که مباحثات آنلاین میان چپ و میانه، یا درون چپ، حیاتی و ضروری است، تقریباً به طور انحصاری درون حلقهٔ مبادلات افراد دارای لیسانس اتفاق می‌افتند و دغدغه‌های بسیاری را به نمایش می‌گذارند که شصت درصد از افراد متولد پس از ۱۹۸۲ که مدرک کالج ندارند با آن‌ها بیگانه‌اند.

روشن است که کاهش نابرابری در درآمد و ثروت مستلزم کاهش شکاف اقتصادی میان افراد دارای مدرک لیسانس و افراد فاقد آن خواهد بود. اما این نکته کم‌تر روشن و احتمالاً مهم‌تر است که شکاف اجتماعی باید هم‌زمان کاهش یابد. در نتیجه، تکلیف آن است که دو سوی شکاف آموزشی را نزدیک کنیم و شبکه‌هایی اجتماعی میان چپ دانشگاه‌رفته و دانشگاه‌نرفته‌ها بسازیم و به این ترتیب، این شبکه‌ها را به سازمان‌هایی که پاسخگوی رهبری طبقه کارگر هستند بدل کنیم. چطور می‌توانیم چنین کنیم؟

استراتژی ما گسترش دسترسی به دانشگاه‌ها و کاهش توان مالی و مزایای خصوصی حاصل از تحصیل دانشگاهی است. دانشگاه کاری را برای چپ می‌کند که ارتش برای راست. راست از این واقعیت بهره می‌برد تا از منابع مالی دانشگاه بکاهد. ما باید از این واقعیت بهره ببریم تا خواستار دانشگاه رایگان برای همه و هزینه‌های عمومی بیش‌تر برای آموزش عالی و پژوهش‌های علمی پایه شویم. به خاطر این‌که عواید حاصل از تحصیل دانشگاهی به میزان کمیابی آن بستگی دارد، این امر شکاف اقتصادی میان مردم واجد و فاقد لیسانس را کاهش خواهد داد. اما با کاهش اضافهٔ حقوق و مزایای ناشی از تحصیلات دانشگاهی و پایین آوردن هزینه‌های پیوستن به دانشگاه هنوز سهم قابل‌توجهی از جمعیت را که ترجیح می‌دهند دانشگاه نروند باقی می‌مانند و از این رو گسستگی‌های ارتباطی بر اساس تفکیک تحصیلی باقی خواهند ماند.

استراتژی دیگر می‌تواند تغییر رتوریک ما باشد؛ تمرکز کم‌تر بر بحث دربارهٔ تفاوت‌های اندک با کسانی که سیاستشان نزدیک به ماست و تمرکز بیش‌تر بر دلالت‌های رادیکال تعهدات مردمی که دیدگاه‌هایشان به نظر بسیار دور از ما می‌رسد. دسترس‌پذیرتر و ملموس‌تر کردن ایده‌هایمان برای مخاطبان وسیع و اشاره به پیوندهای میان اخلاقی که مردم را جذب خدمات و خیریه‌ها می‌کند و اخلاقی که آن‌ها را به حوزه‌های وسیع‌تر درگیری‌ها و دغدغه‌های سیاسی می‌کشاند، به یقین نقش دارد. اما ایده‌ها، حتی وقتی به طرز گسترده‌ای پخش شده باشند، تنها تا حدی کارساز است. مردم ممکن است ایده‌ای را بشنوند یا اطلاعاتی را دریافت کنند اما همچنان بخشی از یک شبکه اجتماعی نباشند که آن ایده‌ها را در گفتگوها و ارجاعات مشترک به آن‌ها بازتاب دهد. مشکل پیام‌رسانی سندرز فقدان گستردگی و جذابیت نبود، بلکه پیام‌رسانی او تنها در جایی ریشه دواند که سازمان‌های مهاجران، کارگران و کارگران مهاجر آن پیام‌ها را درون شبکه‌های عضویت‌محور بازتاب داده بودند.

بنابراین، دو استراتژی نخست احتمالاً تنها در صورتی کارا خواهند بود که به ساخت و حفظ سازمان‌های طبقه کارگر کمک کنند. آیا در این میان نقشی برای چپ‌گرایان دانشگاه‌رفته وجود دارد؟ می‌توان برای کارگران دانشگاهی تحصیلات تکمیلی که در وضعیت پرمخاطره قرار دارند و نیز برای کارگران حوزه فناوری و رسانه اتحادیه‌هایی ساخت که جناح‌هایی از روشنفکران ایجاد کنند که در جنبش‌های کارگری ادغام شده‌اند. راه دیگر می‌تواند گسترش طیف و شمار «روشنفکران خانگی» است که در سایه پشتیبانی اتحادیه‌های کارگری و دیگر سازمان‌ها قرار دارند تا بتوانند زندگی‌ای فکری در بیرون دانشگاه، آزاد از فشارهای تخصصی‌گرایانه و زبان زرگری دانشگاهی، دنبال کنند. کار چنین روشنفکرانی در گذشته اغلب استراتژیک بوده است، اما در آینده ممکن است همواره بیش از پیش جنبه فنی هم پیدا کند. برخی ممکن است از ابزارهای مهندسی که در دانشگاه یاد گرفته‌اند برای تقویت ظرفیت حقوقی، فنی و اجرایی سازمانشان استفاده کنند. برخی دیگر ممکن است از ابزارهای علوم اجتماعی آزمایشی در خدمت انگیزه‌های سازمانی بهره ببرند؛ تا اندازه زیادی مثل «آزمایشگاه عملیات فقر» دانشگاه ام.آی.تی که از این ابزارها برای توسعهٔ تحت حمایت اعانه استفاده کرد. مثلاً، اتحادیه‌های معاصر سازمان‌هایی داده‌ران (data-driven) نیازمند تحلیل و زیرساخت‌های نرم‌افزاری‌اند که ساخت و اجرای‌شان فقط به دست افرادی با مهارت‌های تخصصی ممکن است. این گونه از کار را می‌توان بر مبنای وکالت جنبش‌ها (movement lawyering) الگوبرداری کرد که در اصل عبارت است از گماردن چپ‌گرایان تحصیل‌کرده به کار برای سازمان‌های تحت هدایت افراد فاقد مدرک دانشگاهی.

احتمالاً ترکیبی از این سه استراتژی ضروری خواهد بود تا چپ دانشگاه‌رفته از منافع طبقاتی خود فراتر برود: مبارزه برای گسترش دسترسی به دانشگاه، تغییر رتوریک و فرهنگ در میان چپ تا طیف وسیع‌تری از پس‌زمینه‌های گفتمان جامعه را شامل شود (شاید با اعمال هنجارهای شفاف احترام متقابل)، و کنار گذاشتن فضاهای مؤسسه‌ای، حکومتی و تحت حمایت اعانه‌دهندگان که در تسخیر چپ‌ها به نفع سازمان‌هایی که در عمل پاسخگوی طبقه کارگر آمریکا است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Christopher Muller <cmuller@berkeley.edu>

Suresh Naidu <suresh.naidu@gmail.com>

< آینده عدالت بازتولیدی در ایالات متحده

پاتریسیا زاولا، دانشگاه کالیفرنیا سانتاکروز آمریکا

یکی از چندین راهپیمایی برگزار شده در سراسر ایالات متحده در دوره ریاست جمهوری ترامپ، با هدف اعتراض به ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های سقط جنین و نفی این ممنوعیت‌ها و محدودیت‌ها. وبسایت فلیکر. برخی حقوق محفوظ است.



تنظیم خانواده موسوم به «تایتل ایکس» (Title X) که به ۴۳ میلیون زن کم‌درآمد در ایالات متحده و خارج از آن خدمات سلامت ارائه می‌کند؛ هدایت منابع مالی پیشگیری از بارداری نوجوانان به سمت برنامه‌هایی که از دستورعمل‌های بی‌اثر مبتنی بر خودداری محض استفاده می‌کنند؛ اجازه اعمال تبعیض نسبت به بیماران دگرباش توسط کادر خدمات درمانی؛ و انتصاب حدود دویست قاضی رده‌پایین و سه قاضی دادگاه عالی که دسترسی زنان به سقط جنین را به خطر می‌اندازند.

تلاش‌های موازی دولت برای حمله به مهاجران رنگین‌پوست نیز به موفقیتی هشداردهنده دست یافت. دستورکار محدودکننده بی‌سابقه ترامپ درباره مهاجرت تصویری شیطانی از لاتین‌تباران ارائه می‌کرد و شامل بیش از چهارصد تغییر سیاستی می‌شد: مسافرت مردم کشورهای با اکثریت جمعیت مسلمان را ممنوع کرد؛ پذیرش پناهجو را به پایین‌ترین رقم از سال ۱۹۸۰ کاهش داد؛ به «موقعیت حمایت‌شده موقت» چهارصد هزار مهاجر از ده کشور پایان داد؛ شرایط دستیابی به حق اقامت دائمی قانونی یا شهروندی را دشوارتر کرد؛ مانع از این شد که مهاجران فرم درخواست پناجویی پر کنند مگر این که از یک گذرگاه مرزی رسمی عبور می‌کردند؛ خشونت (خانگی یا گروهی) به عنوان مبنای حق پناجویی را حذف کرد؛ متقاضیان پناجویی را مجبور کرد تا زمان فراخوانده شدن در مکزیک بمانند و به این ترتیب آن‌ها را «اندازه‌گیری» می‌کرد؛ و مقررتمحدودکننده توانایی مهاجران برای بهره‌مندی از مزایایی مثل کوپن غذا را افزایش داد. دولت ترامپ با سیاست «مدارای صفر»، هزاران کودک را از والدینشان جدا کرد، به شرایط بازداشت موقتی برقرار کرد که به غفلت، سوءاستفاده و مرگ، به‌ویژه در میان مهاجران خردسال و تراجنسیتی، می‌انجامید و مهاجران

اقدامات معطوف به حکمرانی بازتولیدی که رفتارهای بازتولیدی زنان را زیر نظر دارد و کنترل می‌کند در سیاست‌های ترامپ جایگاهی محوری داشتند که از ستون‌های آن رتوریک ضد سقط جنینی بود که طراحی شده بود تا پایگاه او، به‌ویژه مسیحیان انجیلی، را خشنود کند. حملات منتهی به عدالت بازتولیدی با حملات موازی به مهاجران بنیادهای سیاسی و ایدئولوژیک مشترکی داشتند. ترامپ با چارچوب‌بندی مهاجرت به عنوان تهدیدی برای امنیت ملی، اقتصاد و هویت ایالات متحده و با ترویج سیاست‌ها و گفتاری که مهاجرت «نالایقان» را محدود می‌کرد، دستورکاری بی‌سابقه مبنی بر خشونت قانونی را پیش برد.

سیاست‌های بازتولیدی و مهاجرتی را این واقعیت به هم گره می‌زد که زنان رنگین‌پوست آماج اصلی هر دو سیاست بودند. شمار انبوهی از مرگ‌های ناشی از سوءمدیریت ترامپ در جریان پاندمی کووید ۱۹ نیز در همین الگو می‌گنجد. رنگین‌پوستان و مهاجران، که هیچ گزینه‌ای جز کارکردن در مشاغل خط مقدم و زیستن در سکونت‌گاه‌های پرجمعیت نداشتند، به طرز نامتناسبی قربانی شکست دولت در کنترل پاندمی شدند.

یک عنصر کلیدی حمله به عدالت بازتولیدی تلاش برای لغو «لایحه خدمات مراقبتی ارزان» (Affordable Care Act / ACA) بود که دسترسی زنان به خدمات سلامت بازتولیدی را از طریق خدمات مراقبتی پیش‌گیرانه – از جمله امکانات جلوگیری از بارداری، غربال‌گری سرطان و مراقبت‌های دوران بارداری – گسترش داده بود. در حالی که ترامپ موفق نشد این لایحه را لغو کند، بسیاری از تلاش‌های او برای سنگ‌اندازی در برابر حق زنان به مراقبت بهداشتی بازتولیدی موفقیت‌آمیز از کار درآمدند. موفقیت‌های دولت او شامل این موارد می‌شود: کاهش منابع مالی طرح

را رد مرز کرد که باعث شد آن‌ها در معرض کووید ۱۹ و دیگر تهدیدهای جانی قرار بگیرند. زنان مهاجر در معرض عقیم‌سازی اجباری و رویه‌های بوروکراتیکی قرار گرفتند که در عین در بازداشت موقت آن‌ها، سقط جنین را هم جرم قلمداد می‌کرد.

برای زنان کم‌درآمد و به‌ویژه زنان رنگین‌پوست، ترکیبی از عدالت ضدبازتولیدی و سیاست‌های مهاجرت‌سبب‌تاثیرات مخربی به دنبال داشته‌اند. این سیاست‌ها ایالت‌های در تخصم با حقوق سقط جنین را تقویت کرده است؛ ایالت‌هایی که از هر ده زن آمریکایی شش تن در آن‌ها زندگی می‌کنند. نرخ‌های فزاینده مرگ‌ومیر مادران در میان زنان سیاه و بومی سنجۀ مشخصاً نگران‌کننده پیآمدهای حملات معطوف به عدالت بازتولیدی بود. هم‌زمان، زنان فاقد مجوز می‌ترسیدند سراغ خدمات مراقبت درمانی مثل مراقبت پیش از زایمان یا جلوگیری از بارداری و نیز مزایای عمومی‌ای مثل کوپن غذا بروند، در حالی که دگرباشان در مجموعه‌های مراقبت درمانی با تبعیض مواجه می‌شدند.

زنان، به‌ویژه زنان رنگین‌پوست، در برابر این حملات مقاومت کرده‌اند. آن‌ها علیه دستورکار چندجانبه ترامپ برای هدف گرفتن آسیب‌پذیرترین‌ها تبلیغ و تهییج به راه انداختند. طیف گسترده‌ای از گروه‌های حامی که اغلب در ائتلاف با یکدیگر کار می‌کنند، سیاست‌ها و رویه‌های واپس‌گرایانه را به چالش کشیده‌اند و برای تصویب قوانین ترقی‌خواهانه به منظور استقرار مجدد و حمایت از سلامت و حقوق جنسی و بازتولیدی همگان فشار آورده‌اند. این ائتلاف‌ها در صورتی که دولت جدیدی در واشینگتن قدرت بگیرد به کار خود ادامه خواهند داد. برنامه آن‌ها این است که با همان عزمی که علیه طرح‌های ترامپ می‌جنگیدند، دولت بایدن را زیر نظر بگیرند و بر آن فشار بیآورند تا بی‌عدالتی‌های ریشه‌دار را جبران کند.

همراه با نشانه‌هایی از جانب قضات دادگاه عالی مبنی بر عدم لغو «لایحه خدمات مراقبتی ارزان»، دولت بایدن باید برای بستن خلأهای موجود در تضمین پوشش خدمات پیش‌گیرانه سخت کار کند، حمایت‌های ضدتبعیض را احیا کند، مقرراتی را که امتناع از ارائه خدمات مراقبتی به بیماران دگرپاش را مجاز می‌دارد لغو کند، برنامه «تایتل ایکس» را ترمیم کند و از جمله این که منابع مالی آن به طرز چشمگیری افزایش دهد، برنامه‌های جلوگیری از بارداری نوجوانان مبتنی بر خودداری محض را کنار بگذارد و شمول دگرباشان در خدمات بازتولیدی را تشویق کند.

دولت بایدن باید خشونت ضد سقط جنین را محکوم کند و با ابطال دستور اجرایی‌ای که «متمم هایدی» (Hyde Amendment) را در جهت ممنوعیت پوشش بیمه‌ای سقط جنین برای میلیون‌ها نفری که از طریق برنامه‌های فدرال از پوشش بیمه سلامت برخوردارند عملی می‌کند، تعهد خود به حقوق و دسترسی به سقط جنین را نشان دهد. بایدن باید حامی تصویب قوانینی باشد که متمم هایدی را ملغی می‌کند و طرح «مراقبت درمانی» (Medicaid) را گسترش می‌دهد. او باید خدمات تلفنی سلامت (telecare) را گسترش دهد و در قیود سازمان غذا و دارو که دسترسی به سقط دارویی آشکارا ایمن را محدود می‌کند بازنگری کند. اعلام نژادپرستی به عنوان بحران سلامت عمومی برای سیاست معطوف به دسترسی به خدمات درمانی و شرایط زیستی/کاری سالم زمینه‌ای تازه می‌چیند.

در جبهه مهاجرت، بایدن به برنامه‌هایی اشاره کرده است که بسیاری

از سیاست‌های ترامپ را لغو می‌کند. انتصاب الخاندرو مایورکاس - مهاجری کوبایی که اجرای برنامه «تعویق اقدام برای ورود کودکان» را هدایت می‌کرد - به وزارت امنیت داخلی و تعطیلی یک مرکز بازداشت موقت نشان از توقف روند خشونت و بیگانه‌هراسی قانونی دارد. با وجود این، انتصاب سیسیلیا مونیز در تیم انتقالی خود نگران‌کننده است، زیرا در دوره ریاست‌جمهوری اوباما او از جد کردن خانواده‌ها دفاع می‌کرد. برای این که بایدن به سیاست جداسازی خانواده‌ها پایان دهد و مرزها را به روی پناهجویان باز کند، دادستان کل او باید تصمیمات وزارت دادگستری را لغو کند؛ تصمیماتی که استقلال قضات حوزه مهاجرت را محدود می‌کند. انتصاب قاضیان بیش‌تر برای پایان دادن به تل‌انبار پرونده‌های مهاجرتی نیز بخشی اساسی از ادای انصاف و عدالت در حق مهاجران است. درست همان‌طور که حملات معطوف به عدالت بازتولیدی موازی با حملاتی به مهاجران صورت گرفته‌اند، سیاست‌های حامی مهاجران پشتیبان عدالت بازتولیدی نیز خواهد بود. یک دولت مهاجرپذیر دسترسی زنان مهاجر به خدمات مراقبت درمانی بازتولیدی و مزایای عمومی را تسهیل خواهد کرد و در عین حال، حس تعلق را در آن تقویت خواهد داد. موفقیت‌های هر دو جبهه از اساس وابسته به همان جنبش‌هایی است که در برابر ترامپ مقاومت کردند.

جنبش اجتماعی متعهد به عدالت بازتولیدی تحت رهبری زنان رنگین‌پوست است که به نمایندگی از مردمان حاشیه‌ای‌شده - مهاجران، تهری‌دستان، گروه‌های دگرپاش، جوانان، توان‌یابان و... - عمل می‌کند. این جنبش که با چارچوبی کل‌گرایانه کار می‌کند که تلاقی‌نگری (intersectionality) را با حقوق بشر می‌آمیزد، از تغییر ساختاری‌ای حمایت می‌کند که حقوق جنسی و بازتولیدی را به سیاست‌هایی پیوند می‌زند که از اختلافات اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی تجربه‌شده افراد کم‌درآمد می‌کاهند. مأموریت جنبش عدالت بازتولیدی ترویج و ارتقای حق زنان به بچه‌آوری آزاد از اجبار یا سوءاستفاده، حق آنان به پایان دادن به بارداری‌های خود بدون مانع یا قضاوت، و حق پرورش کودکانشان در محیط‌های سالم و همین‌طور حق خودآیینی بدنی و خودهویتیابی جنسیتی است. این جنبش که از دهه ۱۹۹۰ به این سو در قالب بیش از سی سازمان غیرانتفاعی در سراسر کشور کار می‌کند، همچنین در سازماندهی توده‌ای در جهت اجتماعی کردن و بسیج سیاسی حوزه‌های انتخاباتی و در فعالیت‌های معطوف به تغییر فرهنگی که مسائل دستخوش تغییر را از طریق بازنمایی‌های فرهنگی مثبت بازتعریف می‌کند فعال بوده است، و به سنت‌های معنوی سکولار احترام می‌گذارد. این سازمان‌ها پژوهش‌هایی مقدماتی انجام می‌دهند، کارزارهای هدفمند برای تعلیم و قدرت‌افزایی زنان راه می‌اندازند، پرونده‌های حقوقی طرح می‌کنند، قوانین ترقی‌خواهانه را از تصویب می‌گذرانند، یافته‌هایشان را به سازمان ملل ارائه می‌کنند و تاکنون نیز موفقیت‌های چشمگیری داشته‌اند. سازمان‌های متعهد به عدالت بازتولیدی با سازمان‌های ارائه دهنده خدمات سلامت بازتولیدی و نیز سازمان‌های فعال در زمینه حمایت از سیاست‌گذاری در جهت تأمین حقوق بازتولیدی و مدنی ائتلاف دارند.

این کنشگران، فارغ از این که تمرکزشان بر عدالت بازتولیدی، حقوق مهاجران، حقوق دگرباشان یا حقوق زنان باشد، همچنان به فشار بر دولت بایدن در راستای حقوق جنسی و بازتولیدی ادامه خواهند داد. آینده از آن پیکار است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Patricia Zavella <zavella@ucsc.edu>

< مبارزه برای عدالت اقلیمی و دولت بایدن-هریس

ج. میچین چا، کالج شرقی، آمریکا

دیوارنگاره‌ای که فرامی‌خواند به لزوم پرداختن به بحران اقلیمی و زیست‌محیطی. / امتیاز عکس: وبسایت فلیکر. برخی حقوق محفوظ است.



اقلیمی مقابله کند. چارچوب زمانی ده‌ساله هم‌خوان است با این اجماع کارشناسان که کاهش‌های شدید در گازهای گلخانه‌ای باید تا سال ۲۰۲۹ محقق شوند تا بدترین آثار ناشی از تغییرات اقلیمی دفع شوند. بینش معامله جدید سبز، با فهم این که تغییر اقلیمی و نابرابری اموری پیوسته‌اند، از چارچوب تنگ فن‌سالارانه مبتنی بر کاهش انتشار آلاینده‌ها فراتر می‌رود. فهم شرایط مادی مردم و پرداختن به آن مسئله تغییرات اقلیمی را در ملاحظات اجتماعی و اقتصادی ادغام می‌کند، به جای این که با تغییرات اقلیمی همچون چالشی متمایز و جدا برخورد کند.

ادغام ملاحظات اجتماعی و اقتصادی تحولی بس لازم برای دادخواهی در حوزه تغییرات اقلیمی است. با فاصله گرفتن از راهکارهای فن‌سالارانه، مثل تمرکزهای نزدیک‌بینانه گذشته بر مالیات بر کربن یا برنامه «حد نکه دار و تجارت کن»، فعالان اقلیمی در سراسر طیف سیاسی تا اندازه زیادی بر سر سه اصل راهنمای **کنش اقلیمی** که دغدغه‌های اجتماعی و اقتصادی را در سیاست اقلیمی ادغام می‌کند به توافق رسیده‌اند. خط مشترک میان اقدامات مختلف در زمینه دادخواهی اقلیمی، که «استانداردها، سرمایه‌گذاری و عدالت» خوانده می‌شود، عبارت است از فراخوان آلاینده‌های صفر یا برآیند صفر (net-zero)، سرمایه‌گذاری عمومی بزرگ‌مقیاس در بخش‌ها و

دومین دوره ریاست‌جمهوری ترامپ تغییرات اقلیمی فاجعه‌بار را تضمین می‌کرد، اما دورنماهای بسیج سیاسی از گونه معامله جدید سبز در دولت بایدن-هریس به نظر تیره و تاریک می‌رسد. واضح است که تعهد بایدن، رئیس‌جمهور منتخب، به کنش اقلیمی به مراتب تهاجمی‌تر از دولت‌های قبلی است، اما چشم‌انداز و آرزوی «معامله جدید سبز» (نیو گرین دیل) از دولت او غایب است، و البته که مجادله با یک مجلس سنای احتمالاً متخاصم به شدت دولت جدید را محدود خواهد کرد. اگر دورنماهای یک معامله جدید سبز در سطح فدرال نامحتمل به نظر می‌رسد، پس این پرسش مطرح می‌شود که آیا اقدامات ایالتی و محلی می‌تواند به وزن لازم برای تحقق نوعی گذار منصفانه و عادلانه به وضعیت کم‌کربن دست یابد؟ ابتکارهای اقلیمی در سطح ایالت‌ها می‌توانند مسیری به یک گذار عادلانه به وضعیتی کم‌کربن فراهم کنند اما تنها در صورتی که دغدغه‌های اجتماعی و اقتصادی در سیاست‌گذاری اقلیمی ادغام شوند.

هرچند محافظه‌کاران معامله جدید سبز را به **سلاحی در جهت کنترل حکومتی اجبارآمیز تبدیل کرده‌اند**، معامله جدید سبز یک ماده قانونی تجویزی دقیق نیست، بلکه قطعنامه‌ای غیرالزام‌آور برای حکومت فدرال است در جهت اتخاذ یک برنامه کینزی جاه‌طلبانه که در چارچوب زمانی ده‌ساله با بحران‌های دوگانه نابرابری و تغییرات

جاه‌طلبانه و برابری خواهانه منجر شد.

اقدامات ایالت‌محور در زمینه مشاغل اقلیمی نیز الگوهای برای گذاری عادلانه به وضعیتی کم‌کربن فراهم می‌کند. وجه اخلاقی بنیادی پشت این اقدامات این است که با بحران‌های دوگانه نابرابری و اقلیم باید هم‌زمان مقابله کرد. جایگزینی مشاغل متکی بر سوخت فسیلی که معمولاً مزد بالاتری دارند و احتمالاً اتحادیه‌گراتر هستند، با مشاغل کم‌مزد و کم‌کیفیت متکی بر انرژی تجدیدپذیر، ممکن است انتشار گازهای گلخانه‌ای را کاهش دهد اما این گذاری عادلانه نیست. شکست گذارهای گذشته در حمایت از کارگران و اجتماعات محلی، مثل صنعت‌زدایی، کارگران متکی بر سوخت فسیلی را بیش از پیش در برابر یک گذار اجباری دیگر مقاوم می‌کند. طرح‌های ابتکاری در سطح ایالت‌ها، مثل رهبری کارگری در مسائل اقلیمی و مرکز منابع ملی مشاغل اقلیمی، اتحادیه‌های کارگری ایالتی و محلی را درگیر پیشبرد سیاست‌های حامی کارگران و حامی محیط زیستی می‌کند که خلق مشاغل باکیفیت و کاهش آلاینده‌ها را قاطعانه به هم پیوند می‌زنند. همان‌طور که موفقیت‌های طرح مشاغل اقلیمی نیویورک و از جمله التزام ۱/۵ میلیارد دلاری به خلق چهل‌هزار شغل اقلیمی نشان می‌دهد، این اقدامات به‌ویژه از آن جهت کارآمدند که می‌توانند قدرت سیاسی اتحادیه‌های کارگری را تقویت کنند.

در شرایطی که تدابیر برابری خواهانه و عدالت‌جویانه در خطرند که از برنامه‌های دولت بایدن-هریس کنار گذاشته شوند، تلاش‌های سطوح ایالتی باید در پیشبرد گذاری عادلانه پیش‌گام باشند. در نهایت، با توجه به مقیاس و دامنه گذار از سوخت‌های فسیلی، مقابله با بحران اقلیمی نیازمند اقدامات ملی و بین‌المللی است. با وجود این، سیاست اقلیمی نمی‌تواند ملاحظات اقتصادی و اجتماعی را از مسئله کاهش آلاینده‌ها کنار بگذارد. اقدامات سطوح ایالتی می‌توانند در باب چگونگی پیشبرد گذاری عادلانه و فهم چگونگی تقویت متقابل ادغام نابرابری، بی‌عدالتی اجتماعی و مسائل اقلیمی نقشه راهی به دست دهند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

J. Mijin Cha <mcha@oxy.edu>

۱. cap-and-trade: برنامه‌ای که بنابر آن شرکت‌ها حق ندارند بیش از مقدار معینی آلاینده تولید کنند و در صورت تولید بیش‌تر از این مقدار، باید از شرکت‌هایی که کم‌تر از حد آلاینده تولید کرده‌اند، امتیاز بخرند (م).

زیرساخت‌های کم‌کربن، و دغدغه‌های عدالت اجتماعی و اقتصادی - خلق مشاغل خوب و اتحادیه‌محور، انتقال کارگران و اجتماعات متکی بر سوخت فسیلی، و حمایت از اجتماعات حاشیه‌ای شده‌ای که پیش و بیش از همه از آثار تغییرات اقلیمی ضربه می‌خورند.

با توجه به این که رئیس‌جمهور منتخب بایدن اعلام کرده که تغییرات اقلیمی یکی از مسائل اولویت‌دار دوره انتقالی است و نیز سفیری از طرف رئیس‌جمهور در زمینه تغییرات اقلیمی تعیین کرده است، جا دارد باور کنیم که تغییرات اقلیمی برای دولت جدید بایدن - هریس از جمله اولویت‌ها خواهد بود. با این‌همه، در حالی که وجود دولتی باورمند به تغییرات اقلیمی مایه آرامش است، مبارزه برای گذاری عادلانه به وضعیت کم‌کربن از چند جهت دشوارتر می‌شود زیرا ملاحظات اجتماعی و اقتصادی - که دقیقاً امور ضامن که یک گذار «عادلانه» اند - بیش از همه در معرض‌اند که از سوی یک دولت به لحاظ سیاسی معتدل و یک سنای جمهوری خواه متخاصم حذف شوند. حمله فوری پس از انتخابات از سوی دموکرات‌های متعادل به مناقشات پیش‌رو، مثل خدمات درمانی برای همه و کاهش منابع مالی پلیس، نشان از این دارد که دغدغه‌های عدالت نژادی و اقتصادی از حمایت نیرومند لازم برای این که راهشان را از درون یک سنای متخاصم بیاوند بی‌بهره خواهند بود.

در شرایطی که عملکرد دولت فدرال در جهت تضمین یک آینده کم‌کربن عادلانه نامطمئن به نظر می‌رسد، در بهترین حالت، توجه‌ها به سمت سطوح ایالتی جلب می‌شود تا برای گذاری منصفانه به وضعیت کم‌کربن فشار آورده شود. در واقع، ایالت‌ها حتی پیش از دولت ترامپ، پیش‌گام اجرای سیاست‌های اقلیمی جاه‌طلبانه بودند. با وجود این، عادلانه‌بودن سیاست‌های اقلیمی در سطح فدرال به ایجاد و اجرای سیاست‌ها بستگی خواهد داشت. وقتی کالیفرنیا برنامه «حد نکه دار و تجارت کن» را اتخاذ کرد، حامیان عدالت زیست‌محیطی برای توقف برنامه دادخواست عرضه کردند، زیرا این برنامه آثار منفی‌ای بر عدالت زیست‌محیطی اجتماعات داشت. دعاوی حقوقی سرانجام ناموفق از کار درآمدند و سازمان‌هایی که این دعاوی را طرح کرده بودند از طرف سازمان‌های زیست‌محیطی سنتی واکنشی شدید دریافت کردند. ارزشیابی اخیری که از برنامه «حد نکه دار و تجارت کن» صورت گرفته به این نتیجه رسیده است که دغدغه‌های عدالت زیست‌محیطی مبنای درستی داشتند و از زمان اجرای آن برنامه، آلودگی محلی شده در اجتماعات آسیب‌پذیر افزایش یافته است. افزون بر این، کالیفرنیا، با وجود اهداف وعده‌داده شده «حد نکه دار و تجارت کن»، در مسیر تحقق اهداف خود در کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای قرار ندارد.

در مقابل، ایالت نیویورک جاه‌طلبانه‌ترین سیاست اقلیمی در کشور را تصویب کرده است، و نکته اساسی در موفقیتش ائتلافی چندموضوعی با پایگاهی وسیع بود که به تدابیر برابری خواهانه مرکزیت داده بود. به جای تمرکز صرف بر کاهش آلاینده‌ها، «قانون رهبری اقلیمی و حمایت از اجتماعات محلی» به سرمایه‌گذاری در اجتماعات آسیب‌پذیر اولویت داد و کل لایحه نیز به تصویب لایحه همراهی بستگی داشت که از جمله تدابیر آن، ایجاد یک هیئت مشورتی در زمینه عدالت زیست‌محیطی بود. پیوند عدالت و مسائل اقلیمی به سیاست اقلیمی

< غرامت‌های را دیکسال

مارکوس آنتونی هانتز، دانشگاه کالیفرنیا لس آنجلس آمریکا

با گذشت تقریباً نیم‌هزاره، به نظر می‌رسد که محاسبه دقیق آسیب‌ها و پرداخت متناسب به شهروندان آسیب‌دیده و خانواده‌هایشان ناممکن است. به چه کسی پرداخت شود؟ چگونه به آن‌ها پرداخت شود؟ چرا به آن‌ها پرداخت شود؟ اگر همه برده‌داران سال‌هاست که مرده‌اند، پس چه کسی و کدام طرف را باید مسئول بدانیم؟ این‌ها پرسش‌هایی است که از سال ۱۸۶۵ به بعد بحث بر سر غرامت‌ها و تلاش برای تحقق و عملی کردن ترمیم در ایالات متحده را برانگیخته است.

در سال‌های اخیر، در سرتاسر طیف سیاسی، دعاوی متقاعدکننده‌ای در دفاع از غرامت صورت گرفته است. چه از طرف حامیان محافظه‌کار چه از طرف حامیان ترقی‌خواه، تقریباً در همه موارد غرامت را به اشتباه با پول یکی گرفته‌اند. غرامت‌های اقتصادی یا پول محور مهمند، اما نمی‌توانند به طور کامل هر آنچه را که برای رسیدن به چیزی شبیه ترمیم لازم است محقق کنند. از رهگذر تأکید مداوم و مکرر بر چارچوب غرامت‌های اقتصادی، سر از این باور درمی‌آوریم که مرگ و ویرانی‌ای را که برده‌داری به بار آورده می‌توان با چکی بانکی که منتظر است رقمش را سیاست‌گذاران، پژوهشگران و طرفین دعوا تعیین کنند رفع و رجوع کرد. اما آیا جان‌ها و زندگی‌ها و بدن‌های انسانی نرخ بازاری ثابتی و ارزش پولی بسنده‌ای دارند که اگر پرداخت شود تمام خسارت‌های وارده به همه طرفین دیگر جبران می‌شود؟ آیا ارزش زندگی انسانی صرفاً مسئله دلار و سنت است؟ پاسخ‌های کلیدی به این پرسش‌ها مستلزم ثابت‌قدمی در این باور است که انسانیت مردم سیاه‌پوست ارزشمند و همچنین فراسوی ارزش است. بنابراین، لازم است که از ریشه و به نحوی رادیکال چارچوب مسئله غرامت‌ها را تجدید کنیم تا همه آنچه لازم است مشخص شود: هزینه‌ها و دیون حقیقی را نمی‌توان به تمام و کمال پولی کرد.

اگر می‌خواهیم ایالات متحده را به جامعه‌ای آزادتر، ایمن‌تر و عادلانه‌تر تبدیل کنیم، باید با تاریخ و ترومای نژادی جمعی و نامتعیّن خود روبرو شویم و آن را التیام بخشیم. انبوهی دین هست که باید تسویه شود. انبوهی لگدمالی هست که باید تسکین داده و جبران شود. انبوهی مسائل حل‌ناشده برابری نژادی و عدالت نژادی هست که باید رفع شود. این انبوه‌ها هفت گونه غرامت را بازتاب

به مدت بیش از چهارصد سال، چهارهزار ماه، و دویست میلیون دقیقه، ایالات متحده آمریکا با برده‌داری و آلوده به گناه برده‌داری زندگی کرده است. برده‌داری که الفا شده اما به گواه بسیاری از کنشگران و پژوهشگران هنوز زنده است، به هر شکلی که باشد، استمرار یافته است و مثل ویروسی درمان‌نشده سر جایش مانده است و مدام گسترش می‌یابد و مبتلا می‌کند، حتی با وجود این که بسیاری ادعا می‌کنند مرگ برده‌داری همان زمان خشک‌شدن جوهر «اعلامیه رهایی» آبراهام لینکلن به وقوع پیوسته است. از مجتمع زندانی صنعتی تا تجربه تاسکیگی^۱، تا گنگ‌های زنجیره‌ای، تا جنگ‌های متعدد علیه جرم و فقر و مواد مخدر، زندگی مردم سیاه‌پوست از سوی همین حکومت ملغی‌کننده نهاد و رویه برده‌داری، آسیب‌پذیر و بی‌حمایت مانده است.

برده‌داری آمریکایی و تجارت وسیع‌تر برده در اروپا که زاده طمع، نژادپرستی، تجاوز و استعمار است، عامل نقض و لگدمالی انسانیت مردم سیاه‌پوست بی‌حرمت بوده است. صدها هزار سیاه‌پوست از خانه‌هایشان در آفریقا و بنادر بی‌بازگشت غرب آفریقا در سراسر اقیانوس اطلس، از مسیر بی‌رحم گذرگاه میانی به سرزمین‌هایی تحت تصرف مردمان بومی در سراسر آمریکا و کاراییب عبور داده شدند. آن‌ها در مسیر انتقال یا در مزارع جنوب جهانی یا زیرزمین‌های شمال جهانی می‌مردند. بسیاری در سنین پایین می‌مردند، اما نه پیش از آن که بتوانند نسل بعدی مردم سیاه‌پوست به‌بردگی کشیده‌شده را تولید کنند.

مردم سیاه‌پوست تحت مالکیت قرار گرفتند، بدن‌ها و خانواده‌هایشان از آن‌ها سلب شد، روحشان به طور روزمره لگدمال می‌شد. در تمام این مدت، کارشان مورد نیاز بود و بدون هزینه تأمین می‌شد. این است تاریخ و حقیقت نژادی لگدمالی و رنج انسان که به ارث برده‌ایم، و مثل هر میراثی، مسئولیت‌هایی بر دوشمان گذاشته شده است، از جمله جبران برخی دیون. این لگدمالی‌ها، آسیب‌ها و دیون انباشته و مستمر، جبران مافاتی که معمولاً به عنوان غرامت شناخته می‌شود، پرداخت‌نشده و تسویه‌نشده باقی مانده است. در این میان، مردم سیاه‌پوست عملاً بدون هیچ حمایت دولتی به حال خود رها شده‌اند، هرچند در معرض عمیق‌ترین و ریشه‌دارترین نظارت دولتی ضدسیاهان بوده‌اند.

«اگر می‌خواهیم ایالات متحده را به جامعه‌ای آزادتر، ایمن‌تر و عادلانه‌تر تبدیل کنیم، باید با تاریخ و ترومای نژادی جمعی و نامتعیّن خود روبرو شویم و آن را التیام بخشیم.»

برای دستیابی به این تغییر حیاتی، حقیقت، التیام و تحول نژادی اساسی‌است. چنین مسیری همچنین سازگار است با فراخوان‌های موجود برای غرامت‌دادن به آمریکایی‌هایی آفریقایی‌تبار که از سوی کوین مادر اودلی مور (Queen Mother Audley Moore) و عضو سابق کنگره جان کونیرز سر داده شده بود و حالا هم توسط شیلا جکسون-لی، عضو کنگره، در قالب لایحهٔ اچ.آر. ۴۰ (لایحه‌ای که «قانون کمیسیون مطالعه و بسط پیشنهاد‌های غرامت برای آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار» را تصویب می‌کند) ارائه شده است. به مدد رهبری باربارا لی، عضو کنگره، و سناتور کوری بوکر، فراخوانی نیز برای ساخت کمیسیون ملی «حقیقت، التیام و تحول نژادی» در جریان است که تصور می‌کنم مقدمه‌ای باشد برای شکل‌های پایدار ملی، محلی و منطقه‌ای «بایگانی‌های التیام نژادی و فرهنگی».

ایالات متحده باید این فرصت تاریخی برای رسیدن به عدالت نژادی و التیام نژادی را غنیمت بشمرد تا جامعه‌مان را از ریشه به جامعه‌ای تبدیل کند که در آن تصور کاذب سلسله‌مراتب انسانی سرانجام ناپود شده است. اگر این پروژه با جدیت همچون اقدام اجرایی در همراهی با اقدام تقنینی دنبال شود - به‌ویژه در دولت بایدن-هریس - ایالات متحده می‌تواند در صحنهٔ بین‌المللی همچون سرمشقی اقناع‌کننده ظهور کند؛ سرمشق این که چگونه به‌رسمیت‌شناسی و بایگانی‌کردن حقیقت و دستیابی به التیام نژادی معنادار می‌تواند آمریکایی متحول بسازد که در آن با همهٔ مردم منصفانه برخورد می‌شود و همه از دسترسی‌های معنادار و شهروندی درجهٔ یک برخوردارند، و به این ترتیب، آسیب‌های آینده پیش‌گیری و تسکین داده می‌شود. اگر ما عامدانه و با فوریت، به طور جمعی کوشش‌های متعهدانه‌ای برای تأمین مالی خصوصی-عمومی، بایگانی‌های ملی و محلی برای التیام نژادی و فرهنگی، کمیسیون‌های «حقیقت، التیام و تحول نژادی» و سیاست‌های غرامت‌پردازی هدف‌مندی و قابل اجرا راه بیندازیم، می‌توانیم تضمین کنیم که انسانیت‌زدایی میراث تجارت بردهٔ اروپایی‌ها سرانجام پایان می‌یابد و ما می‌توانیم آغاز نوبی را از سر بگیریم که همگی سزاواریم. کلید التیام نژادی، تحولات نژادی و شکوفایی متقابل و آیندهٔ ما در دست حقیقت است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Marcus Anthony Hunter <hunter@soc.ucla.edu>

۱. Tuskegee: نخستین کالج برای آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار. (م.)

می‌دهند که برای بازسازی و التیامی جهانی و ملی کلیدی‌اند و تاکنون دیده نشده‌اند و عمیقاً مورد نیازند:

• **غرامت‌های سیاسی:** دادخواهی اعاده‌کننده و ترمیم‌کنندهٔ به لحاظ تاریخی آگاه در جهت تحول حکومت و سازوکارهای نمایندگی و مشارکت سیاسی

• **غرامت‌های فکری:** بازشناسی و به‌رسمیت‌شناسی قصدمند و عمومی آفرینش‌ها، ابداعات و ایده‌های مردم پیش‌تر به‌بردگی کشیده‌شده و نوادگان‌شان

• **غرامت‌های حقوقی:** عدالت اعاده‌کننده و عدالت نژادی که در قوانین و سیاست‌ها مستقر شده و مرجعیت یافته باشد.

• **غرامت‌های اقتصادی:** جریمهٔ نقدی و یا کمک پولی، یارانه، جبران مالی و لغو بدهی‌ها

• **غرامت‌های اجتماعی:** اعاده و ترمیم قرارداد اجتماعی برای پایان‌دادن به نژادپرستی و ذهنیت‌های متکی بر سلسله‌مراتب نژادی و قومی، و به این ترتیب، تصدیق کرامت انسان‌ها

• **غرامت‌های فضایی:** اعاده و ترمیم جغرافیایی فرصت‌های اجتماعی-اقتصادی و سیاسی، به‌ویژه برای آن‌هایی که برده‌داری آمریکایی آن‌ها و نوادگان‌شان را آواره و سلب مالکیت کرده است

• **غرامت‌های معنوی:** بازشناسی، بازنمایی و احیای هدفمند و عامدانهٔ منظومه‌ها، کردوکارها و باورهای مذهبی و معنوی که در مسیر مثلثی تجارت برده و برده‌داری آمریکایی آسیب دیده یا گم شده‌اند

این هفت صورت غرامت باید در آمریکا و خارج از آن، در مسیر پایان‌دادن به نابرابری نژادی و التیام‌یافتن از گناهان و تداوم برده‌داری، تجارت برده، اقتصاد جهانی مبتنی بر برده‌داری و ذهنیت‌های فرهنگی گوناگون و تحریف‌شده‌ای که روا داشته شده و ترویج یافته‌اند مرکزیت یابند. مردم سیاه‌پوست سزاوار بردگی نبودند. هیچ انسانی سزاوار زندگی در چنین رژیم بی‌رحم غیرانسانی نیست. با این حال، مردم سیاه‌پوست در کنار همتایان خود در میان بومیان آمریکایی سزاوار آرامش و ترمیم بوده‌اند؛ و نیز مستحق تجدید منابع مالی‌شان از طرف نهادها و آژانس‌های حکومتی جهانی، فدرال، منطقه‌ای و محلی که این مردم را ناامید کرده‌اند، در حالی که قرن‌ها از آن پول مالیات می‌گرفتند.

< مکان متغیر

چینی‌ها در اروپا

فانی بک، دانشگاه اروپای مرکزی مجارستان و پل نیبری دانشگاه آزاد آمستردام هلند

شکل تازه‌ای از مهاجرت کاری تحت هدایت دولت در حال ظهور است که مربوط به پروژه‌های زیربنایی تحت حمایت مالی چین در جنوب شرقی اروپاست. در عوض، طبق چیزی که در مقالاتی از توگرسن، بک و نیهار و سابو مستند شده است، دانشجویان و مدیران مهاجری که گسترش فرامرزی سرمایه جمهوری خلق چین را همراهی می‌کنند و مهاجرانی با سبک زندگی طبقه متوسط به‌طور فزاینده موقعیت‌های اصلی را در این جریان‌ها اشغال می‌کنند. در نتیجه، تقسیم‌های اجتماعی-زبانی اولیه در میان چینی‌های اروپا پیچیده است و قشر بندی طبقاتی روز به روز بیشتر جایگزین آنها می‌شود.

موقعیت چینی‌ها در جوامع اروپایی در حال تغییر است؛ نه فقط به دلیل «ادغام» و مطالبه‌گری نسل دوم و سوم و وضعیت اجتماعی-اقتصادی بالاتر مهاجران جدید، بلکه همچنین به دلیل ژئوپولیتیک متغیری که چین در آن، هم ابژه حسادت است و هم ابژه ترس. مادامی که روابط میان اتحادیه اروپا و چین روز به روز خصمانه‌تر می‌شود، دولت چین برای برقراری ارتباط با گروه قومیتی چینی در اروپا و تلقی آنها به عنوان لابی‌گرهای بالقوه به نمایندگی از خود، فعال‌تر می‌شود. با وجود آنکه این تلاش‌ها تازه نیستند، حضور بی‌سابقه رسانه‌های اجتماعی چینی در اروپا بر دامنه آنها افزوده و موفقیت‌های صوری چین در مبارزه با پاندمی ویروس کرونا مجاب‌کننده‌ترشان کرده است. همان‌طور که مقاله دنگ نشان می‌دهد یکی از اثرات آن بالا رفتن اعتماد به نفس ملی است که سبب می‌شود چینی‌ها در منطق سلسله‌مراتب قومی که همچنان آنها را به حاشیه می‌راند تردید نکنند. همزمان در کشورهای اروپایی که روابط دوستانه با چین را در سر می‌پروراند (صربستان و مجارستان)، نفع مستقیم چینی‌های ساکن در آن کشورها در هاله‌ای از ابهام است (نگاه کنید به مقالات گلدیچ، بک و نیهار، و سابو).

پاندمی ویروس کرونا موقعیت روبه‌تغییر چینی‌ها در اروپا را بیش از پیش واضح و مرئی کرده است. برخی از آنها فراخوانده شدند تا در دیپلماسی ماسک (face-mask diplomacy) چین به عنوان پشتیبان خدمت کنند. بسیاری از چینی‌ها به این دلیل که گرایش‌های خفته نژادپرستانه و بیگانه‌هراسانه پیشین همراه با سوءظن‌های سیاسی تشدید شده به بهانه «ویروس چینی» فرصت بروز پیدا کرده بودند، با

در سال ۱۹۹۸، کتابی تدوینی درباره چینی‌ها در اروپا چندین موج پیاپی مهاجرت قومی چینی‌ها به اروپا را شناسایی کرد: تاجران خرد از استان چجیانگ در اوایل قرن بیستم؛ مهاجران استعماری از هنگ‌کنگ و نواحی مجاور در اواسط قرن بیستم؛ مهاجران پساستعماری از جنوب شرقی آسیا پس از استعمارزدایی و جنگ ویتنام؛ و تاجران و نیروی کار مهاجر از جمهوری خلق چین پس از گشایش دوباره‌اش به سوی جهان در دهه ۱۹۸۰. این امواج گروه‌های اجتماعی-زبانی متمایزی ایجاد کرد که ارتباطات چندانی فراتر از مرزهای گروهی ندارند اما پیوندهای وسیع فرا-کشوری دارند. موقعیت اجتماعی-اقتصادی این گروه‌ها در پایان قرن بیستم نسبتاً ضعیف مانده بود، هرچند تفاوت‌های چشمگیری وجود داشت میان شمال غربی اروپا که این گروه‌ها بیشتر در آنجا به تجارت مشغول بودند با جنوب اروپا که اکثراً آنجا در کارگاه‌های کوچک پوشاک کار می‌کردند و اروپای شرقی که کالاهای مصرفی را به آنجا وارد می‌کردند و در بازارها و مغازه‌های کوچک می‌فروختند.

در سده جدید ترکیب اجتماعی-جمعیتی و وضعیت اجتماعی-اقتصادی گروه قومیتی چینی در اروپا دستخوش تغییراتی بنیادی شده است. این پرونده به برخی از این تغییرات پرداخته است. ابتدا، نسل جدید چینی‌های مهاجر که تحرکی کاملاً صعودی داشته‌اند، به سن بلوغ رسیدند. آن‌طور که چوانگ و لو بیل و تران مستند می‌کنند، این نسل نسبت به تبعیض حساس‌تر است و پذیرای گفت‌وگوهای لیبرال ضد نژادپرستانه است اما با کاهش رشد اقتصادی در اروپا جاه‌طلبی‌های حرفه‌ای خود را بی‌ثمر می‌یابد و این در حالی است که فرصت‌ها در کشور چین آنها را به سوی خود فرامی‌خواند. این امر گاهی منجر به مهاجرت به چین می‌شود، اما اغلب در یک دوره زندگی فراملی دائمی. درحالی‌که در گذشته در چین، مهاجرت به اروپا میانبری به تحرک اجتماعی تصور می‌شد، امروزه جهت‌یابی این نقل مکان‌ها پیچیده‌تر شده است.

تغییرات چشمگیر اقتصاد سیاسی جهانی نیز در ماهیت مهاجرت‌های جدید از چین به اروپا بازتاب پیدا می‌کند. این مهاجرت‌ها دیگر مختص تاجران خرد و کارگران یدی نیست - این موقعیت‌ها را در رستوران‌ها و مغازه‌هایی که صاحبشان چینی است، به‌طور فزاینده‌ای گروه‌های مهاجر دیگر اشغال می‌کنند - هرچند

تعرض کلامی و جسمی روبرو شدند. وقتی پاندمی کرونا از اوج افتاد، کسانی که در جستجوی ایمنی در چین بودند با دولت بی‌رغبیتی روبرو شدند که برای آنهایی که قصد بازگشت داشتند و برای جمعیت مشکوکی که نه فقط به آلوده بودن بلکه به وطن‌فروشی نیز متهم بودند، موانع مالی فزاینده وضع کرد. اما همان‌طور که بوفولین نشان می‌دهد، همان تحرک بین‌المللی که معمولاً در میان چینی‌های اروپا بسیار متداول است، موجب بروز سوءظن و سرکوفت در میان مهاجران هم‌وطن چینی می‌شود که ولع دارند آدم‌های مقصر را به عنوان مسئول شیوع واگیری هدف بگیرند.

امروزه، رسانه‌های اجتماعی این وحشت را دوچندان کرده‌اند. اگر در اواخر دهه ۱۹۹۰، رسانه‌های چینی در اروپا مشتمل بر روزنامه‌های محلی بودند که جهت‌گیری‌های سیاسی و تلویزیون ماهواره‌ای تازه‌کار را دنبال می‌کردند، امروزه تحت تسلط پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی مستقر در چین مانند وی‌چت درآمده‌اند و در معرض سانسوری قرار گرفته‌اند که همزمان با سرکوب چشم‌اندازهای بدیل، دیدگاه‌های مطلوب دولت چین و ملی‌گرایی رایج را تقویت می‌کند. این فضای آنلاین در [جایگاه ابزار تحرک بخشی ضروری است](#)، اما با پلتفرم‌هایی مانند فیس‌بوک و توئیتر همزیستی دارد که همچون پلی برای افکار عمومی مردم اروپا به کار می‌روند. همزمان

که کنشگران چینی مهاجر در فرانسه، با الهام از توجه فزاینده به نژادپرستی که جنبش «جان سیاهان مهم است» آن را برانگیخته است، از فیس‌بوک برای یافتن متحدان در میان سایر اقلیت‌ها استفاده می‌کنند، سودآفرینان چینی (entrepreneurs) در ایتالیا سلسله‌مراتب نژادی خود را ایجاد می‌کنند و چینی‌های طبقه متوسط در مجارستان چسبیده‌اند به آرمان احیاگرانه اروپای سفید که دولت در آنجا تبلیغش می‌کند؛ این آرمان در [نظریه‌های نژادی محبوبی که در وی‌چت دست به دست می‌شوند پژوهاک پیدا می‌کنند](#). اگر گروه اول با توسل به همبستگی ضدنژادپرستانه و ضدنخبه‌گرایانه علیه تبعیض اعتراض می‌کند، گروه دوم این اعتراض را به نام نظامی نژادی و طبقاتی انجام می‌دهد که کله‌گنده‌های اروپایی و آسیایی بر سر رئوسش اشتراک دارند.

نویسندگان مقالات این پرونده^۱، برای شناخت و تحلیل مرزها و سلسله‌مراتب‌های تغییرپذیر بیرونی و درونی که مشخصه چینی‌های اروپاست، مطالعات خود را در فضاهایی واقعی – از مدارس شبانه‌روزی گرفته تا میخانه‌ها – بنا نهاده‌اند که روابط میان‌قومی در آنجا شکل می‌گیرد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Fanni Beck <Beck_Fanni@phd.c.eu.edu>

Pál Nyíri <p.d.nyiri@vu.nl>

۱. ایده این پرونده از کارگاه «روابط میان‌نژادی: مهاجران چینی و جوامع میزبان اروپایی آنها» گرفته شده که شبکه تحقیقاتی چین در اروپا (China in Europe Research Network) در ۱۶ اکتبر ۲۰۲۰ در پوداپست و با حمایت انجمن همکاری اروپا در علم و فناوری (European Cooperation in Science and Technology) برگزار شد.

< از خاموشی تا عمل: مردم چین در فرانسه

یا-هان چوانگ، موسسه ملی مطالعات جمعیت‌شناختی فرانسه، امیلی تران، دانشگاه باپتیست هنگ‌کنگ و الن لو بیل، مرکز مطالعات بین‌المللی سیانس‌پو پاریس، فرانسه.

آسیایی‌های زاده فرانسه در حال تظاهرات در پاریس
علیه بی‌عدالتی نژادی ضد آسیایی.
امتیاز عکس: کامیل میلراند.



ویزای دانشجویی است. دانشجویان چینی در حال تحصیل در خارج از کشور، پس از مراکشی‌ها دومین گروه بزرگ دانشجویان خارجی در فرانسه‌اند (۹ درصد).

فرانسه یکی از بزرگ‌ترین جمعیت‌های دیاسپوریک چینی را دارد (تخمین زده می‌شود حدود ۴۰۰ هزار مهاجر چینی و چینی‌تبار، اگرچه فرانسه هیچ آمار قومی رسمی‌ای ندارد)؛ پنجمین گروه بزرگ در میان خارجی‌های مقیم، شهروندانی از جمهوری خلق چین‌اند. آنها نه فقط از حیث تحصیلات و شغل و وضعیت اقتصادی (سرمایه‌گذاران ثروتمند، تاجران فراملیتی، متخصصان، دانشجویان، کارآفرینان و کارگران)، بلکه از نظر نسلی و تحرک و سطح مشارکت در جامعه فرانسه متنوعند. علی‌رغم این تنوع، ویژگی‌های مشترکی نیز وجود دارد، مانند همکاری میان گروه قومیتی چینی از جنوب شرقی آسیا و مهاجرانی از جمهوری خلق چین (عمدتاً ونزو) در حوزه سودآفرینی دیاسپوریک و اخیراً افزایش اقدامات جمعی به‌منظور محکوم کردن مشکلات مربوط به امنیت و نژادپرستی روزمره.

تاریخ جماعت‌های چینی در فرانسه، همچون سایر کشورهای اروپای غربی مانند انگلستان و هلند، به اوایل سده بیستم برمی‌گردد. حضور اولیه چینی‌ها به سه عامل مربوط است: استعمار، استخدام کارگران چینی در طول جنگ جهانی اول و اقامت دانشجویان در دوره بین دو جنگ جهانی. این تحرک اولیه بر موج‌های مهاجرتی اخیر تأثیر گذاشت: شهر ونزو در استان چجیانگ، به دلیل تجدید شبکه‌های مهاجرتی پیشین پس از سال ۱۹۷۸، امروزه مبداء اصلی مهاجران چینی و فرزندان آنها در فرانسه است. به‌علاوه، یکی از میراث استعمار فرانسه حضور چینی‌های مقیم جنوب شرقی آسیاست که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به عنوان پناهنده از کامبوج، ویتنام و لائوس وارد فرانسه شدند. ترکیب جمعیتی گروه قومیتی چینی در فرانسه، از نظر مکان‌های مبداء، مسیرهای مهاجرت، و طبقه، از اوایل قرن حاضر متنوع‌تر شده است. فرانسه به مقصد شمار زیادی از مهاجران کوچ کرده از شمال چین تبدیل شده است؛ به‌ویژه مهاجرانی از جاهایی که به دلیل گذار از اقتصاد برنامه‌ریزی شده به اقتصاد بازار از دهه ۱۹۹۰، با تعدیل نیروی گسترده مواجه شده‌اند. به‌طور کلی، گذرگاه قانونی اصلی ورود به اتحادیه اروپا همچنان

< اقدام جمعی علیه نژادپرستی

بازنمایی‌های کلیشه‌ای و تلاش برای شناسایی مربوط است: (۱) جمع‌آوری و انتقال حافظه جمعی؛ (۲) بسیج علیه خشونت هدفمند؛ (۳) کنش‌گری فرهنگی به منظور واکاوی بازنمایی‌های کلیشه‌ای از آسیایی‌ها و اصلاح این بازنمایی‌ها.

برای درک اقدامات اخیر چینی‌های مهاجر فرانسه، باید به دهه ۲۰۰۰ بازگردیم؛ یعنی زمانی که شبکه‌های اجتماعی آنلاین به تدریج گسترش می‌یابند و پاتوقی برای تبدیل تجربه‌های فردی به تجربه جمعی عرضه می‌کنند. به‌طور خاص، درباره تجربه‌هایی از ریزپرخاصگری‌های متداول و اشکال پنهان توهین‌های نژادپرستانه موارد زیادی به اشتراک گذاشته شد. چینی‌های فرانسه کم‌کم انجمن‌های گفت‌وگو و گروه‌های مباحثه - به‌ویژه در فیس‌بوک و بعدها در وی‌چت و توییتر- ایجاد کردند. آنها در آنجا می‌توانستند تجربه‌های خود را عمدتاً به زبان فرانسه، گاهی اوقات مخلوط با زبان چینی یا سایر زبان‌های آسیایی به اشتراک بگذارند.

«کنشگری فرهنگی» که پس از سال ۲۰۱۶ پرورش یافت، عمدتاً از ابزارهای آنلاین مانند ویدئوهای کوتاه، وبلاگ، کانال‌های یوتوب، مجموعه‌های اینترنتی و پادکست‌ها استفاده می‌کند و از طریق حوزه‌های هنری و رسانه‌ای، فرصت‌های تازه‌ای را برای برخورد‌های میان آسیایی‌های متولد فرانسه فراهم می‌آورد. از سال ۲۰۱۶، بسیاری در ساخت هویتی جمعی و علیه نژادپرستی ضدآسیایی در فرانسه اعتراض موضع می‌گیرند. برخی می‌کوشند با متصل کردن اقداماتشان به مطالبات سایر اقلیت‌ها (مانند پادکست گریس‌لی، مسابقه کیفه‌تا (Kiffe ta race)، ساخته روخایا دیالو، فمینیست مشهور آفریقایی؛ یا مشارکت فرانسوی‌های آسیایی در اعتراضات «جان سیاه‌پوستان مهم است») در جهت خنثی کردن تنش‌های میان‌قومی بکوشند. افراد دیگر میان موضوعات قومی-نژادی و موضوعات جنسیتی هم‌پیوندی ایجاد می‌کنند: با ساختارزدایی از شهوانی‌سازی زن آسیایی و همچنین از جنسیت‌زدایی از مرد آسیایی.

کووید ۱۹ در سال ۲۰۲۰، برای چین فرصتی یگانه فراهم آورد تا با یک کارزار بین‌المللی دیپلماسی عمومی را به صحنه بیاورد و به منظور انتقال آنچه «داستان واقعی چین» می‌نامد، حمایت چینی‌های خارج از کشور را بسیج کند. باید دید که جمهوری خلق چین آیا و تا چه حد به دنبال بهره‌برداری از موج اخیر کنشگری گروه قومیتی چینی علیه نژادپرستی ضدآسیایی ناشی از شیوع کووید ۱۹ است. حتی جالب‌تر خواهد بود که نحوه واکنش گروه قومیتی چینی نسل اول، دوم و سوم را به کوشش‌های سرزمین مادری در جهت بسط و بسیج فراملی مقایسه کنیم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Ya-Han Chuang <ya-han.chuang@ined.fr>

Emilie Tran <emilietran@hkbu.edu.hk>

Hélène Le Bail <helene.lebail@sciencespo.fr>

جماعت چینی در پاریس و حومه آن قربانی دزدی و جرایم خرد شده‌اند. علاوه بر اینکه به دلیل تمرکز کسب‌وکار و جشن‌های چینی، از جمله ضیافت‌های مجلل عروسی در محله‌های چندملیتی محروم از حیث اجتماعی-اقتصادی، تصور می‌شود چینی‌ها ثروتمندند، به‌سبب اکراهشان به طلب کمک از پلیس پس از وقوع تعرض و سرقت، آسیب‌پذیرتر نیز هستند. در گذشته، وضعیت بی‌ثبات و همچنین بی‌تفاوتی به سیاست فرانسه، به نحوی مشابه مهاجران غیرقانونی بنگاه‌داران خرد را نسبت به مشارکت در بسیج سیاسی بی‌میل کرده بود.

با این‌همه، جماعت چینی که زمانی به‌عنوان اقلیت خاموش یا حتی اقلیت نمونه شناخته می‌شد که سخت‌کوش است و کمتر جلب توجه می‌کند، در دهه پیشین و در بحبوحه بالاگرفتن نگرانی‌های امنیتی و حوادث، دست‌کم پنج تظاهرات گسترده به منظور مطالبه حراست پلیس ترتیب داده است. آنها گاه‌به‌گاه از سوی سفارت چین به‌منظور «حراست از اتباع خارجی» حمایت شده‌اند؛ «حراست از اتباع خارجی» از سال ۲۰۱۲ یکی از اولویت‌های دولت چین به‌عنوان راهی برای انتشار قدرت خود در هر جایی است که منافع شهروندانش در خطر باشد. آن پنج مورد اقدام جمعی از حیث الگوی بسیج متفاوتند: سه مورد از آنها تظاهرات گسترده خیابانی بود؛ یک مورد انجمن بنگاه‌داران بود که به یک گروه فشار (شکست‌خورده) تبدیل شد؛ و آخرین مورد ترکیبی از شورش خیابانی و تجمعات مسالمت‌آمیز بود. این اقدامات بسیج‌گرانه معمولاً به‌منظور تأکید بر عدم امنیتی انجام گرفت که ساکنان و بازرگانان چینی در یک محله مشخص تجربه کرده بودند و مطالبات مشترکی را مطرح می‌کردند: افزایش تعداد گشت‌های پلیس در محله‌ها؛ تشدید مجازات متخلفان قانونی؛ و تسهیل روند به‌منظور ممکن‌ساختن ثبت شکایت قربانیان چینی‌تبار نزد پلیس.

تظاهرات خیابانی سال ۲۰۱۶ که به‌دنبال قتل کارگری چینی در حومه پاریس انجام گرفت، نقطه عطفی را رقم زد که طی آن نسل دوم در نقشی فعال‌تر گامی رو به جلو گذاشت. گروه قومیتی چینی زاده فرانسه دعوی‌های خود را به نحوی متفاوت بازگو کردند تا بر نژادپرستی ساختاری‌ای تأکید بورزند که زیربنای خشونت معطوف به چینی‌های قومی یا سایر آسیایی‌هاست. درحالی‌که کنشگری چینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی پان-آسیایی مدت‌ها در آمریکای شمالی و استرالیا مطالعه شده است، در اروپا کانون پژوهشی جدیدی است. در مورد فرانسه می‌توان بر سه نوع اقدام اصلی تأکید کرد که چینی‌های فرانسه به راه انداخته‌اند؛ اقداماتی که جملگی آنها به

< دانشجویان چینی در اروپا

ستینگ توگرسن، دانشگاه آرهوس دانمارک

دانشجوی چینی در محوطه دانشگاهی در اروپا.
امتیاز عکس: کریستو کامانز.



کشورهای غیرانگلیسی‌زبان نقش دارند. بسیاری نیز به فرهنگ اروپایی جذب می‌شوند و به‌طور خاص فرانسه و ایتالیا را جاهایی رمانتیک و دارای سبک زندگی جذاب می‌دانند.

< تغییر مشخصات دانشجویان در دهه‌های اخیر

از زمان ورود اولین دانشجویان دوران پس از مائو به اروپا در سال ۱۹۷۸ چیزهای زیادی تغییر کرده است. اول، روندی را که دولت چین با کنترل دقیق خود به مثابه مانوری راهبردی آغاز کرد، اکنون عمدتاً بلندپروازی‌های فردی دانشجویان و خانواده‌هایشان جلو می‌برد؛ طوری که ۹۰ درصد از دانشجویان بین‌المللی چینی با بودجه شخصی خود تحصیل می‌کنند. این امر بازار به‌شدت تجاری‌ای را در زمینه آموزش بین‌الملل ایجاد کرده است که در این بازار عوامل بسیاری در انتخاب دانشجویان برای تعیین مقصد تأثیر می‌گذارد: رتبه‌بندی و وجهه دانشگاه، میزان شهریه و هزینه‌های زندگی، امکان دریافت کمک‌هزینه‌های کشور میزبان، سطح ذهنی امنیت اجتماعی و شهرت عمومی کشور میزبان، جملگی در بازی پیچیده‌ای نقش دارند که در آن کارگزاران آموزش خصوصی چین از طریق راهنمایی دانشجویان و خانواده‌هایشان در تصمیم‌های دشوار و اغلب ثبت‌نام‌های پیچیده و روندهای درخواست ویزا، تجارت پرسودی را ایجاد کرده‌اند.

دوم، تحصیل در خارج دیگر ضرورتاً مهمترین اولویت دانشجویان

دنگ شیائوپینگ در سال ۱۹۷۸ اعلام کرد که چین سالانه سه تا چهار هزار دانشجو به خارج از کشور خواهد فرستاد تا انزوای علمی کشور را بشکند و روند مدرن‌سازی را تسریع کند. در آن زمان به نظر می‌رسید طرح او بلندپروازانه باشد اما تصورش را هم نمی‌کرد که چه موج عظیمی را به انداخته‌است. امروزه چین با فاصله، بزرگترین مبدأ دانشجویان در حال تحرک در سطح بین‌المللی است. طبق آمار یونسکو تقریباً یک میلیون دانشجوی چینی در مؤسسات آموزش عالی خارج از کشور ثبت‌نام شده‌اند، شهریه‌های آنها منبع درآمد عمده‌ای برای بسیاری از دانشگاه‌هاست. دانشجویان چینی به مؤلفه مهم حضور مردم چین در سراسر جهان تبدیل شده‌اند.

کشورهای اروپایی همچنان سهمشان را از این مهاجرت عظیم می‌گیرند. بریتانیا با ۱۰۷ هزار نفر، میزبان بیشترین تعداد است و در سطح جهان فقط در ایالات متحده و استرالیا این تعداد بالاتر است. با در نظر گرفتن اینکه زبان خارجی غالب در نظام آموزشی چین انگلیسی است، عجیب نیست. سایر کشورهای بزرگ اروپایی نیز با داشتن دانشگاه‌های دارای رتبه بالا شمار چشمگیری را جذب کرده‌اند؛ مانند آلمان با بیش از ۳۰ هزار، فرانسه با حدود ۲۴ هزار و ایتالیا با بیش از ۱۵ هزار دانشجو. حتی کشورهای کوچکتر اروپایی مانند سوئد، ایرلند، مجارستان و سوئیس اکنون هرکدام میزبان حدود ۲ هزار دانشجوی چینی‌اند. بورس‌های تحصیلی دولت‌های اروپایی قاره، شهریه پایین در مقایسه با ایالات متحده و بریتانیا و فرصت بازدید از چندین کشور با ویزای شنگن، جملگی در جذب دانشجویان به

چینی نیست. اغلب دانشجویان تا حدود سال ۲۰۰۰ بالاترین هدفشان داشتن شهروندی انعطاف‌پذیر^۱ در کشورهای توسعه‌یافته بود، اما امروز بسیاری ورود به یکی از دانشگاه‌های برتر خود چین را جذاب‌تر می‌دانند. اعتبار اجتماعی ناشی از مدرک خارجی به‌طرز چشمگیری کاهش یافته است - مگر اینکه آن مدرک از دانشگاهی سطح بالا و دارای نام تجاری مشهور باشد - و رسانه‌های چینی درباره «کارخانه‌های مدرک تحصیلی» خارجی و وفور برنامه‌هایی با کیفیت پایین گزارش می‌دهد. با این‌همه، نظام آموزش عالی چین بسیار قشر بندی شده و پذیرش در آن تحت کنترل کنکور سراسری، گائوکائوی (gaokao) دله‌آور است. بنابراین، بسیاری از دانشجویان طبقه متوسط و خانواده‌های ایشان به جای رفتن به یک دانشگاه درجه دو یا سه چینی که صرفاً ممکن است آینده شغلی کم‌درآمدی را پیش بیاورد، هنوز هم به دنبال فرصت‌های تحصیلی در خارج از کشور خواهند بود.

سوم، در حالی که دانشجویان قبلاً تحصیل در خارج از کشور را نقطه عزیمت طبیعی روند دائمی‌تر مهاجرت تلقی می‌کردند، اکنون آن را گامی در جهت موقعیت حرفه‌ای در داخل کشور می‌دانند. در دهه ۱۹۸۰ و به‌ویژه پس از سرکوب جنبش دموکراسی در ژوئن ۱۹۸۹، کمتر جوانان چینی دارای مدرک خارجی حتی فکر بازگشت به خانه می‌کرد. این موضوع در قرن بیست و یکم به‌طرز چشمگیری تغییر کرده است؛ دلیل آن کوچک شدن بازار کار اروپا، افزایش حقوق‌ها و فرصت‌های شغلی در چین و مجموعه‌ای از سیاست‌های دولت چین است که مهاجرت بازگشتی پس از فارغ‌التحصیلی را تشویق می‌کند. دولت چین دیگر درباره اینکه هر کس باید در خارج چه بخواند برنامه‌ریزی جزئی نمی‌کند، با وجود این همچنان برای تقویت توسعه ملی روی جابجایی و گردش مغزها حساب باز می‌کند. دست‌آخر اینکه مهاجران تحصیلی چینی اکنون بسیار جوان‌تر از گذشته‌اند. شمار دانشجویان مقطع کارشناسی بیشتر از دانشجویان تحصیلات تکمیلی است و بسیاری از خانواده‌ها فرزندان‌شان را حتی برای تحصیل در دبیرستان نیز به خارج می‌فرستند تا آنها را از حیث فرهنگی و دانشگاهی برای تحصیل در دانشگاه‌های خارج آماده سازند.

تمرکز اغلب پژوهش‌های اولیه بر روی مهاجران تحصیلی چینی مشکلاتی بود که برای معلمان غربی ایجاد کرده بودند؛ این معلمان شکایت داشتند که آنها در کلاس بسیار ساکتند، گروه‌های بسته قومی به یکدیگر می‌چسبند و نگرشی ابزاری به تحصیل دارند. این مشکلات بی‌تردید هنوز احساس می‌شوند اما پژوهش‌های اخیر به‌نحوی جامع‌تر به تجربه‌های دانشجویان می‌پردازد. به‌رغم پس‌زمینه افزایش فردی شدن جامعه چین، مشخص شده است که دانشجویان تحصیلات خود در خارج را نوعی «سفر عاطفی تغییر و تحول هویت»

می‌دانند، یک تجربه بلوغ شخصی و تغییردهنده زندگی که نه فقط از لحاظ حرفه‌ای بلکه به‌نحوی کلی‌تر به عنوان شهروندان دنیای معاصر، افق دیدشان را وسعت می‌دهد و آنها را شایسته‌تر می‌کند. جوانان چینی که توانایی مالی‌اش را دارند همچون معاصران غربی خود، تحصیلاتشان را با سفرهای فراوان ترکیب می‌کنند تا در فرهنگ‌های خارجی عمیق‌تر شوند و توانایی خود را برای بقا و شکوفایی در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی گوناگون محک بزنند. به بیان دیگر در حالی که بسیاری از دانشجویان همچنان بر علوم «سخت» و مطالعات بازرگانی متمرکزند، اکنون شاهدیم که دانشجویان بیشتری به علوم اجتماعی «نرم» و برنامه‌های علوم انسانی وارد می‌شوند، با اینکه خوب می‌دانند این رشته‌ها ضرورتاً به موقعیت مطمئنی در بازارهای شغلی چین و اروپا منتهی نمی‌شوند.

مهاجران پر شمار تحصیلی ترکیب جمعیتی چینی‌ها را در اروپا تغییر داده‌اند، اما ما درباره نحوه تعامل دانشجویان با دیاسپوراهای چینی اطلاعات نسبتاً اندکی داریم. مطالعه‌ای در فرانسه نشان می‌دهد، دانشجویان با وجود ایجاد روابط قوی هم‌وطنانه میان خود، تعاملشان با جماعت‌های چینی مستقر بسیار محدود بوده است. با این حال، مطالعه یکی از شهرهای بریتانیا از تعامل بیشتری حکایت دارد و اهمیت بالقوه دانشجویان چینی دانشگاهی را برای توسعه دیاسپوراهای چین آشکار می‌سازد.

شمار دانشجویان چینی که وارد دانشگاه‌های اروپا می‌شوند دهه‌ها که به‌طور مداوم در حال رشد بوده است، اما دو جریان اخیر پیش‌بینی آینده را دشوارتر می‌کند. پاندمی سال ۲۰۲۰ اکثر مبادلات آموزشی را به طور موقت قطع کرده است و احتمالاً در سال ۲۰۲۱ نیز همین‌طور خواهد بود، زیرا چینی‌ها تا مدت‌های طولانی اروپا را یکی از کانون‌های ویروس تلقی خواهند کرد. علاوه بر این، روابط بیش از پیش پرتنش میان غرب و چین نگرشی منفی‌تر به چین را در اروپا موجب شده است و منجر به تلقی‌هایی درباره دانشجویان چینی شده است که بر آن اساس آنها را خطر بالقوه امنیتی می‌دانند. بدین‌سان، سیاست بین‌الملل ممکن است آینده مهاجرت تحصیلی میان اروپا و چین را تحت تأثیر قرار بدهد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Stig Thøgersen <stig.thogersen@cas.au.dk>

۱. شهروندی انعطاف‌پذیر، ایدئولوژی‌ای درباره شهروندی است که ادعا می‌کند آن چیزی که نزد مردم دلیل اصلی انتخاب تابعیت است دلایل اقتصادی است و نه حقوق سیاسی مشترک و یا مشارکت در کشور دولت-ملتی که در آن زندگی می‌کنند.

< مهاجران چینی «ویزا طلایی» در بوداپست

فانی بک، دانشگاه اروپای مرکزی مجارستان، استر نیهار، دانشگاه اتووش لوراند مجارستان و لیندا سابو، مرکز سیاست و تحقیقات پیرفریای مجارستان.



ارتقاء طرح «ویزا طلایی» مجارستان. امتیاز عکس: <http://immigration-hungary.com/EN>

همزمان با تغییر موقعیت چین در سرمایه‌داری جهانی و بازاریابی ساختارهای اجتماعی آن، شمار فزاینده‌ای از خانواده‌های شهری طبقه متوسط و بالا در حال نقل مکان به چند کشور برگزیده در سراسر جهانند. پیمایش‌ها نشان می‌دهند که انگیزه این «هجرت ثروتمندان» بیش از آنکه سودای انباشت بیشتر باشد، دغدغه‌های پسماتریالیستی است. آنها بازار رو به گسترشی برای برنامه‌های «ویزا طلایی» شکل می‌دهند؛ کشورها این برنامه‌ها را برای جذب سرمایه خارجی از طریق فروش اقامت و تابعیت به راه انداخته‌اند. در سال‌های اخیر، بسیاری از این «مهاجران ویزا طلایی» چینی رفته‌رفته به کشورهای اروپای شرقی و مرکزی علاقه‌مند شده‌اند؛ دولت‌های این کشورها مشتاقند با طرح‌های مهاجرتی کم‌هزینه‌تر پذیرای آنها باشند.

< برنامه «ویزا طلایی» مجارستان

یا گوانگژو) هستند که همچنان به درآمدها یا حواله‌ها از چین متکی‌اند. برخلاف تاجران سطح خردی که اغلب متعلق به جنوب شرقی چین بودند و نخستین بار در اوایل دهه ۱۹۹۰ اغلب به هدف انباشت اقتصادی به مجارستان آمدند، این خانواده‌ها به مجارستان مهاجرت می‌کنند تا به سبک‌زندگی‌ای آرام در فضای شهری‌ای دست پیدا کنند که به لحاظ زیست‌محیطی سبز است، فرهنگی غنی دارد و موقعیتی از حیث نژادی سفیدپوست دارد که مثل «اروپای اصیل» تصور می‌شود - آن هم با پرداخت بهایی نازل‌تر.

تصمیم خانواده‌ها برای ترک چین و انتخاب مجارستان در بساخت تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خاصی از کودکی در چین دوران اصلاحات و تحت «سیاست تک‌فرزندی» ریشه دارد. زمانی که دولت در اواخر دهه ۱۹۷۰ برنامه تنظیم خانواده خود را معرفی کرد، یک دلیل این بود که کاهش کمیت جمعیت، «کیفیت» آن را بهبود می‌بخشد. بنابراین کیفیت تبدیل به وسواس والدین طبقه متوسطی شد که محکوم به پروردن کیفیت تنها فرزند خود تا بیشتری حد ممکن بودند. کیفیت جسمی و اخلاقی و آموزشی فرد طبق گفتار رسمی فقط با تلاش فردی به دست نمی‌آید، بلکه در عین حال نتیجه تأثیرات محیط است. با این همه، انتظارات والدین طبقه متوسط بالاتر از چیزی بود که کلانشهرهای چین امکان برآوردنش را داشتند.

برنامه «ویزا طلایی» مجارستان یکی از پذیراترین پیشنهادهایی بود که به این بازار نوظهور ارائه شد: بین سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۷، زمانی که برنامه اجرا می‌شد، مجارستان موفق شد دومین طرح کم‌هزینه در اتحادیه اروپا را ارائه دهد و از حیث سادگی و سرعت عمل در فرایندش از هماتایان خود پیشی بگیرد. سادگی و سرعت عمل این طرح و عدم نیاز به داشتن شرایطی بیشتر از خرید اوراق قرضه دولتی با سررسید پنج‌ساله به مبلغ حدود ۲۵۰ هزار یورو (بعدها این رقم ۳۰۰ هزار یورو شد) به‌علاوه حق کمیسیون، برای بیش از ۱۹ هزار متقاضی - که ۸۱ درصدشان از چین هستند - فرصت دریافت اجازه اقامت را فراهم کرد. با وجود اینکه این طرح به‌منظور «مهاجرت بدون اسکان» طراحی شده است، به‌نظر می‌رسد که این برنامه به جای جلب‌نظر صاحبان کسب‌وکار که به تحرک زیاد در اتحادیه اروپا علاقه دارند، بیشتر خانواده‌هایی را جذب کرد که در عمل از این فرصت برای مهاجرت به خارج استفاده می‌کردند. آنها از سرمایه‌گذاری به‌عنوان ابزاری برای پیگیری اهداف به‌ویژه غیراقتصادی استفاده کردند: محیطی سالم برای پرورش کودکانی با مهارت‌های متعدد.

مهاجران «ویزا طلایی» چینی در مجارستان خانواده‌های طبقه متوسطی از کلانشهرهای چین (عمدتاً از پکن، شانگهای

«از زمان اجرای طرح ویزای طلایی مجارستان تا سال گذشته، در تملک املاک مسکن بوداپست توسط خارجی‌ها افزایش چشمگیری وجود داشته است.»

بیشتری نشان می‌دادند.

< خانه اروپایی با تخفیف

حتی اگر شماری از مهاجران ویزا طلایی قصد داشتند به هر دو هدف سرمایه‌گذاری و سکونت ملک بخرند، به انتخاب منزل که می‌رسید، اغلب به دنبال آپارتمان در محلاتی بودند که به کیفیت بالای مدرسه و مسکن‌سازی شهرت داشتند. ایده‌های انتزاعی درباره کیفیت به فضا ربط داده شده‌اند و از منظر تلاقی آرمانی ساخت نژادی (که اینجا به حضور کودکان کولی یا مهاجر اشاره دارد) و طبقاتی محله و مدرسه سنجیده می‌شوند و به این ترتیب شکل نوعی جهان‌وطن‌گرایی گزینشی به خود گرفته است. بسیاری از تازه‌واردان چینی که مجنوب سبک زندگی غربی‌اند و در عین حال بابت حضور مسلمانان و/یا سیاهان نگران و وحشت‌زده‌اند، علی‌رغم اینکه خودشان مهاجرند، پشتشان به پوپولیسم راست‌گرای به شدت ضد‌مهاجر دولت مجارستان گرم شده است. بسیاری از تازه‌واردان بر این برداشت خود تأکید ورزیدند که مجارستان خیلی بیشتر از کشورهای اروپای غربی پذیرای آنهاست و تقریباً هیچ تبعیضی را تجربه نکرده‌اند. همان پاسخ‌دهندگان به طرز تناقض‌آمیزی، سیاست مهاجرتی گزینشی دولت را که به اسکان تعداد ناچیزی از پناهندگان و مهاجران مسلمان و/یا آفریقایی منجر شده بود، به دلیل تأثیری که بر احساس امنیتشان داشت، تحسین می‌کردند.

دولت ملی به‌نحوی استراتژیک از تأمین وضعیت اقامت و شهروندی در مجارستان به‌مثابه ابزاری سیاست‌گذارانه استفاده می‌کند تا - چه از طریق برنامه ویزا طلایی و چه از طریق کانال‌های ویژه به‌عنوان بخشی از دیپلماسی میان دولت‌ها - به منابع اقتصادی خارج از اروپای غربی دست یابد. این امر هم منافع اقتصادی کله‌کنده‌های سیاسی حاکم را تقویت می‌کند و هم دستیابی به برخی از اهرم‌های سیاسی و اقتصادی در سطح اتحادیه اروپا را تسهیل می‌کند. مهاجران چینی ویزا طلایی، به‌عنوان شهروندان یک قدرت جهانی نوظهور خارج از بلوک قدرت آن‌سوی اقیانوس اطلس می‌توانند از این روند منتفع بشوند؛ جالب آنکه آنها می‌توانند در این شرایط مناقشه‌انگیز سیاسی و اقتصادی، در بوداپست به حسی از حضور در خانه و احساس تعلق به اروپا دست یابند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

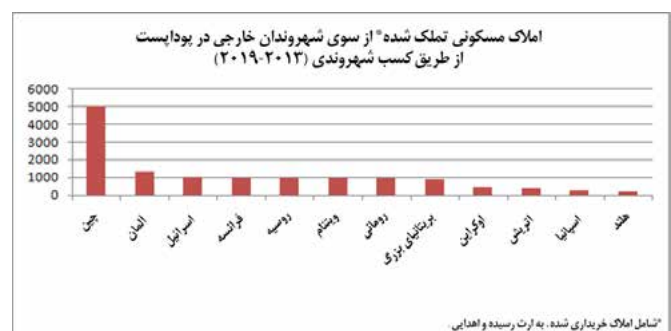
Fanni Beck <beck_fanni@phd.ceu.edu>

Eszter Knyihar <nyihar.eszter0302@gmail.com>

Linda Szabó <szabo.linda@periferiakozpont.hu>

از این جهت، مهاجران طبقه متوسط چینی مجارستان را مقصدی آرمانی می‌دانند که در آنجا محیط فیزیکی و اجتماعی و آموزشی، رضایت‌بخش و هزینه زندگی، مقرون به صرفه است. هدف بسیاری از مهاجران چینی ویزا طلایی یافتن ملکی مناسب و خوش موقعیت است که علاوه بر اینکه سرمایه‌گذاری خوبی باشد، بتواند خانه خانواده شود. پدیده خانه آرمانی وابسته به حس «قطعیت و مستقر شدن» است و به مفهوم مالکیت خانه گره خورده است. امکان تملک خانه‌ای قابل ارث‌بری (inheritable) در مجارستان - و در اکثر قریب به اتفاق موارد در پایتخت آن، یعنی بوداپست - در قیاس با هریک از کلان‌شهرهای چین یا در قیاس با هر کلان‌شهری در جهان یا هریک از شهرهای دروازه سرمایه‌داری معاصر، شانس ساختن زندگی باکیفیت‌تر با دارایی سرمایه‌ای کمتر را به مهاجران چینی می‌دهد.

از آغاز برنامه ویزا طلایی مجارستان تا سال گذشته، تملک دارایی‌های مربوط به مسکن توسط خارجی‌ها افزایش چشمگیری داشته است؛ چینی‌ها با وجود رونق عمومی بازار مسکن، بزرگ‌ترین گروه را در میان سرمایه‌گذاران خارجی تشکیل می‌دادند.



در میان مقیم‌های چینی، فقط مهاجران ویزا طلایی نبودند که به املاک و مستغلات بوداپست جذب شدند. شماری از تاجران خرد نیز به سرمایه‌گذاری در حوزه مسکن روی آوردند. پژوهش ما نشان می‌دهد، با وجود اینکه مرکز شهر برای هر دو گروه محبوبیت داشت. تاجران خرد بیشتر متمایل به خرید ملک‌هایی نزدیک به بازارهای عمده‌فروشی و خرده‌فروشی چینی یا مناطق مقرون به صرفه‌تر حومه منطقه پست بودند. مهاجران ویزا طلایی معمولاً نسبت به شهرک‌های مسکونی جدید در مناطق تپه‌ای و سرسبز منطقه گران‌قیمت بودا و خانه‌های جداگانه [بدون دیوار مشترک با خانه‌های دیگر] در منطقه کلان‌شهر بوداپست علاقه

< چینی‌ها در ایتالیا: کسب‌وکارها و هویت

تینگ دنگ، مرکز مطالعات و آموزش جمعیت، دانشگاه براون آمریکا

یوان در سال ۱۹۸۸ در بولونیا متولد شد. اون از نسل سوم چینی‌هایی است که نخستین بار در دهه ۱۹۳۰ به ایتالیا آمدند. اولین خویشاوند او که پا به خاک ایتالیا گذاشت، برادر پدربزرگش بود که همراه با مردان مجرد دیگری از یک روستا به ایتالیا رفتند تا شانس خودشان را در کسب‌وکار در خارج از کشور محک بزنند. او مانند بسیاری دیگر از مردان چینی، با وجود اینکه رژیم فاشیستی ازدواج بین‌نژادی را رسماً منع می‌کرد، با زنی ایتالیایی از مناطق روستایی ازدواج کرد. عموی پدر یوان مانند بسیاری دیگر از مردان چینی طی جنگ جهانی دوم به چین بازنگشت بلکه ماند تا در کنار همسر ایتالیایی‌اش کارگاه صنعتگری کیف‌های چرمی خود را اداره کند. آنها چند فرزند داشتند، اما به گفته یوان هیچ‌یک از آنها با بستگان چینی خود که بعدها به ایتالیا مهاجرت کردند، ارتباط برقرار نکردند. آن زمان که پدربزرگ یوان در دهه ۱۹۵۰ به ایتالیا رفت، برای برادرش در کسب‌وکار خانوادگی چرم مشغول به کار شد، در حالی که همسر و فرزندانش را در دهکده ناتال در منطقه ونزو در سواحل جنوب شرقی چین گذاشته بود. پدر یوان و خواهران و برادرانش در سال ۱۹۷۸ دوباره در ایتالیا به پدرشان پیوستند. پدر یوان در ایتالیا رستورانی چینی افتتاح کرد و همسر و دخترش به او ملحق شدند. رستوران در محله‌ای واقع شده بود که اکنون متراکم‌ترین جمعیت چینی را در بولونیا دارد. خواهرها و برادرهای پدر یوان هریک کارگاه‌ها و رستوران‌های خودشان را راه انداختند. خانواده یوان، طی یک مهاجرت زنجیره‌ای کلاسیک، یک‌به‌یک بستگان خود را برای کار در کسب‌وکارهایشان به ایتالیا آوردند. بعدها آن بستگان جدا شدند و اقدامات تجاری خود راه راه انداختند.



تبلیغات کوچ چینی برای اجاره تخته‌خواب در یک صندوق پستی در محله چینی‌ها در میلانو. امتیاز عکس: تینگ دنگ

احتمالاً هیچ یک از این نخستین مهاجران ونزو انتظارش را نداشتند که زنجیره مهاجرتی‌ای که از آنها آغاز شده بود، دست آخر صدها هزار نیروی کار غیرماهر چینی را به ایتالیا و سایر نقاط اروپا بیاورد. این مهاجران چینی (émigrés) از زمان باز شدن درهای چین به سوی دنیای سرمایه‌داری، شوق آن داشتند که «سریعا در اروپا ثروتمند شوند». از اواسط دهه ۱۹۸۰ تا رکود جهانی سال ۲۰۰۸، مهاجرت مردم چین مصادف بود با بازار کاری در ایتالیا که برای کار در برندهای نوظهور ساخت ایتالیا در صنعت جهانی پرسرعت مد تقاضای نیروی کار ارزان و انعطاف‌پذیر داشت.

چینی را برای فرزندان‌شان ضرورتی آموزشی می‌دانند.

چین برای چینی‌های ایتالیا، که احتمال دارد خودشان تجربه محدودی از زندگی در آنجا را داشته باشند، دیگر فقط یک جای دوردست خیالی نیست. چین به‌عنوان یک قدرت اقتصادی در حال رشد، نقش بیش‌ازپیش مهمی در شکل دادن به اقتصاد قومی چین در ایتالیا دارد. چینی‌بودن شکلی از «سرمایه قومی» است که آنها امید دارند از آن بهره‌مند شوند تا در حال و آینده اقتصادی نامطمئن دوام بیاورند. اما چین فقط منبعی سرشار برای گروه قومیتی چینی در ایتالیا نیست، بلکه همچنین برای آنها بیش از پیش به معیاری برای ارزیابی ایتالیا در جایگاه یک کشور تبدیل شده است. بسیاری در قیاس با موفقیت اقتصادی چین، از رکود اقتصادی ایتالیا اظهار خشم کرده‌اند و توهم واقعیت چندفرهنگی روزافزون اروپا به مراتب بیشتر از قبل نزد آنها از بین رفته است. بسیاری‌شان از تبعیض روزمره‌ای که با آن مواجه می‌شوند با عنوان «razzismo» انتقاد می‌کنند، اما اغلب هنگام قضاوت درباره سایر مهاجران و همچنین ایتالیایی‌هایی که ببینند مغازه یا می‌خانه راهاندازی کرده‌اند، کلیشه‌های اصلی را درونی می‌کنند. آنها اغلب ایتالیایی‌ها را به‌طور ذاتی تنبل و شلخته و کم‌کارتر از چینی‌ها توصیف می‌کنند. بسیاری از چینی‌ها در ایتالیا با وجود آنکه تصور آغوش باز ایتالیایی‌ها به روی اوقات فراغت و لذت‌بردن همگانی‌شان از زندگی را تحسین می‌کنند، بر این باورند که دقیقاً همین خصوصیت منجر به رفتاری‌های اقتصادی ایتالیا شده است.

بسیاری از چینی‌ها در مورد طیف وسیعی از موضوعات مناقشه‌انگیز مربوط به چین، از جمله اعتراضات حول قانون استرداد هنگ‌کنگ، موضوع شین‌جیانگ و موضوع پاندمی کووید ۱۹ در میانه انتقادات فراگیر رسانه‌های غربی به دولت چین، فوراً از دولت پکن حمایت کرده‌اند. در حقیقت، ظهور جهانی چین به‌عنوان یک غول اقتصادی (و بیش از پیش پرمدعای سیاسی) نه فقط مرزهای کسب‌وکار جماعت‌های قومی چینی را که از قدیم مستقر شده بودند از نو ترسیم کرده است، بلکه سبب پیدایش ناسیونالیسم دیاسپوریک نوظهوری شده که (از نو) در حال شکل‌دادن به آگاهی قومی چینی‌های داخل ایتالیا است. از این رو، به نظر می‌رسد چینی که پدربزرگ و مادر بزرگ یوان از آن عزیمت کردند و ایتالیایی که انتخاب کردند تا خانه خود کنند، زیر و رو شده باشد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Ting Deng <ting_deng@brown.edu>

کارگاه‌های تولیدی در کنار رستوران‌های چینی، دو موقعیت عمده مناسب برای کسب‌وکار را تشکیل می‌دادند که دستیابی به ثروت را برای این نسل از مهاجران چینی و خانواده‌هایشان ممکن می‌کرد. از دهه ۱۹۹۰، هنگامی که چین به عنوان تولیدکننده و صادرکننده کالا در جهان ظاهر شد، تجارت واردات و صادرات و کسب‌وکارهای عمده‌فروشی مربوط به آن، برای تازه‌واردان جدیدتر چینی تبدیل به مسیر اقتصادی تازه‌ای به سمت موفقیت اقتصادی در ایتالیا شد. در هزاره جدید، همزمان که مهاجرت توده‌ای از چین به تدریج به پایان رسیده، اقتصاد قومی چینی‌ها (ethnic economy) بیشتر به سمت خرده‌فروشی و صنعت خدمات پیشروی کرده است و چینی‌های به مراتب بیشتری به کسب‌وکارهای محلی کوچک - از جمله قهوه‌خانه‌ها، مغازه‌های ارزانی‌فروشی و سلمانی‌ها - نقل مکان کرده‌اند که جمعیت‌های متنوع محلی مشتری‌هایشان‌اند. همچنین در سال‌های اخیر، تعداد فزاینده‌ای از مهاجران چینی در ایتالیا وارد کسب‌وکارهای فراملی شده‌اند: برخی دوباره در چین سرمایه‌گذاری می‌کنند و برخی دیگر از وی‌چت، پلتفرم چینی رسانه اجتماعی به‌منظور مشارکت در بخش پررونق کسب‌وکارهای خرد برای مصرف‌کنندگان چینی در هر دو کشور استفاده می‌کنند.

تنوع درون‌گروهی جمعیت‌های چینی در ایتالیا نیز آن قدر بیشتر شده است که از حیث تفاوت‌های نسلی بیش از پیش به چشم می‌آید. چینی‌های نسل یوان که در ایتالیا به دنیا آمدند یا دست‌کم بزرگ شده‌اند، دیگر راضی نمی‌شوند که به همان سیاق نسل‌های قدیمی‌تر باشند و در اقتصاد قومی بمانند؛ اقتصادی که معمولاً بر فروش نیروی کار ارزانشان متکی است. شمار روزافزونی از چینی‌های زاده ایتالیا در دانشگاه تحصیل کرده‌اند و هدفشان استخدام در بازار کار اصلی است. با وجود این، هویت چینی و منابع قومی همچنان سرمایه اجتماعی و فرهنگی مهمی‌اند که نسل جوان چینی‌ها به آن تکیه دارند. برخی به‌عنوان وکیل و دکتر و سایر متخصصان کار می‌کند و عمدتاً به جماعت‌های چینی خدمات می‌دهند و برخی دیگر در بنگاه‌های دولتی و خصوصی جدید چینی استخدام می‌شوند که در ایتالیا فعالیت می‌کنند. عده دیگر به چین نقل مکان کرده‌اند تا در آنجا برای شرکت‌های ایتالیایی و فراملی کار کنند. جالب اینجاست که یوان و بسیاری دیگر از چینی‌های هم‌نسل او که در محیطی بزرگ شدند که زبان چینی در آن اهمیتی نداشت، در بزرگسالی در حال یادگیری چینی ماندارین‌اند. والدین جوان نسل یوان اکنون زبان

< وضعیت رو به تغییر چینی‌ها در صربستان

یلنا گلدیچ، دانشگاه بلگراد صربستان

رستورانی در پایتخت صربستان که سعی در جذب گردشگران چینی دارد. امتیاز عکس: یلنا گلدیچ.



کرد و هم نتیجه موقعیت رو به تغییر چین در جهان. این حضور را همچنین می‌توان از دریچه موقعیت صربستان در اروپا درک کرد - به دلیل مقررات آسان‌گیری که این کشور نسبت اتحادیه اروپا داشت، مقصدی مطلوب برای تاجران چینی بود، با وجود این بسیاری از مهاجران مایل نبودند به‌طور دائم آنجا بمانند. همچنان اکثر کودکان در چین به مدرسه فرستاده می‌شوند، بنابراین جمعیت چینی‌های زاده صربستان زیاد نیست. با کم‌شدن سرعت پیش‌روی صربستان به سمت عضویت در اتحادیه اروپا، بسیاری از کسب‌وکارهای متعلق به چینی‌ها به بلغارستان، رومانی، ایتالیا، کرواسی، سایر کشورهای اتحادیه اروپا و حتی آمریکای جنوبی و آفریقا منتقل شده‌اند.

وضعیت اولین جماعت‌های چینی در جامعه صربستان موضوع چندین مطالعه بوده است. از این مهاجران چینی اغلب تلقی منفی وجود داشت که به کیفیت پایین کالاهایی مربوط بود که می‌فروختند. [همزمان] صرب‌ها اهمیت آنها را در جایگاه تأمین‌کنندگان طیف وسیعی از کالاهای متنوعی که در طول تحریم‌های اقتصادی دهه ۱۹۹۰ دچار کمبود عرضه شده بودند می‌ستودند. به هر تقدیر، آن دوره یک دوره پرفراز و نشیب تاریخی بود که همه برای فائق آمدن بر آن بی‌تاب بودند؛ پیوند خوردن با آن دوره نیز در وضعیت نامطلوب مهاجران چینی نقش داشته است.

روابط میان جمهوری خلق چین و جمهوری صربستان طی دهه گذشته نزدیک و نزدیک‌تر شده است و تغییراتی را در جماعت‌های مهاجر و روندهای مهاجرت به ارمغان آورده است. وضعیت چینی‌ها در صربستان از بیگانگان ناخوانده اما ضروری در دوره‌های بحران اقتصادی، به وضعیت گروه پیچیده‌ای تغییر یافته است که هم فرصتی جذاب تلقی می‌شود و هم تهدیدی بالقوه.

< موج اول مهاجرت

اولین گروه‌های بزرگ از مهاجران چینی که پس از تغییرات نامطلوب در شرایط ویزا در مجارستان به سمت جنوب حرکت کردند، در دهه ۱۹۹۰ در صربستان مستقر شدند. آنها اغلب تاجرانی بودند که از استان‌های جنوبی چین می‌آمدند و در کسب‌وکارهای فراملی مشغول کار بودند و در جماعت‌های نسبتاً منزوی زندگی می‌کردند. آنها همچنان به توزیع کالا در سراسر منطقه ادامه دادند، فقط این بار به جای بوداپست از بلگراد. به‌نظر می‌رسد که محرک این بنگاه‌داران جست‌وجوی اقتصادهای درحال‌گذار باشد. آنها در این اقتصادها از کمبود کالاهای مصرفی سود می‌بردند. حضور آنها را می‌توان هم تداوم روندهای تاریخی مهاجرت چینی‌ها به اروپای شرقی تلقی

< مهاجرت‌ها و تحرک‌های جدید

پس از آنکه چین و صربستان در سال ۲۰۰۹ شراکت استراتژیک خود را شکل دادند، همکاری میان دو کشور به سرعت نزدیک و نزدیک‌تر شد. پروژه‌های ساختمانی و سرمایه‌گذاری چینی‌ها در صربستان ذیل طرح «یک کمربند یک راه»^۱ افزایش چشمگیری داشت، همکاری در حوزه فرهنگ و فناوری بیشتر شد و اخیراً، تیمی از پزشکان چینی هدایت بهسازی واکنش صربستان به پاندمی کووید ۱۹ را منطبق با «مدل چینی» برعهده گرفته است. با این‌همه، این تغییرات بر وضعیت مهاجران چینی که تا آن‌زمان در صربستان زندگی می‌کردند، اثر چشمگیری نداشته است، زیرا صرب‌ها این بنگاه‌داران را مترادف با چین نمی‌دانند [مقاله به زبان صربی]. علاوه‌براین، جریان‌های تازه مهاجرت و تحرک منجر به حضور موج‌های جدیدی از چینی‌ها در صربستان شده است؛ موجی که در عوض آن بنگاه‌داران، به چهره چین در ذهن صرب‌ها بدل شده است.

پروژه‌های سرمایه‌گذاری چینی‌ها موج مهاجرتی جدیدی همراه با مهاجرانی با مدت معین (fixed-term) را به وجود آورده که راهی صربستان شدند، از جمله نیروهای کاری و مدیران رده‌میان و رده‌بالا. با این‌همه، علی‌رغم تبلیغ بسیاری که برای پروژه‌ها می‌شود، این جماعت‌های چینی جدید بیرون از دید عموم و اکثراً همان‌جایی که کار می‌کنند، یعنی در حوالی محوطه‌های دورافتاده ساخت‌وساز و عمران، زندگی می‌کنند. این نخستین بار است که کارگران ساختمانی چینی با این تعداد و ذیل توافق‌نامه‌های بین دو دولت به یک کشور اروپایی مهاجرت می‌کنند؛ و این نشانگر تغییری در نیروی کار چینی است که تاکنون در قالب کار پذیرایی یا کارگاه‌های پوشاک و در هردو اغلب به شکل غیرقانونی و مخفی در اروپا حضور داشته‌اند.

دومین موج جدید حضور چینی‌ها در صربستان، نه به دلیل مهاجرت بلکه به دلیل تحرک و به دنبال برقراری نظام دوطرفه بدون ویزا در سال ۲۰۰۷ ایجاد شد. این امر هجوم چشمگیر گردشگران چینی را در پی داشته که طبق گزارش‌ها از طبقه متوسط بالای چین بودند و با چنان جمعیت کثیری وارد شدند که واحدهای مشترک افسران پلیس صرب و چینی به‌منظور گشت‌زنی در نقاط گردشگری تشکیل شدند. صربستان همراه با قبرس و سایر کشورهای بالکان غربی، در میان کشورهای اروپایی بیشترین افزایش را در شمار گردشگران چینی در سال ۲۰۱۹ داشت. این افزایش گردشگری در جاهای دیگر اروپای شرقی نیز روندهای مشابهی دارد. اما این افزایش مانند آن‌چه مثلاً در مجارستان و پرتغال اتفاق افتاد، با مهاجرت معطوف به سبک‌زندگی^۲ (lifestyle immigration) طبقه متوسط همراه نشده است؛ شاید به این دلیل که صربستان خارج از اتحادیه اروپا قرار دارد.

< به‌سوی آینده‌ای مشترک

هنوز هیچ مطالعه همه‌جانبه‌ای درباره تحولات اخیر انجام نشده است. با وجود این، مروری بر رسانه‌ها و شواهد روایی و اثبات‌نشده نشان می‌دهد که جامعه صرب‌ها به این دو گروه جدید واکنش متفاوتی نشان داده‌اند. از گروه دوم استقبال شد - افراد اهل تجارت

در ورود شمار فزاینده چینی‌های نسبتاً ثروتمند فرصتی دیدند و کوشیدند خدماتی تنظیم و تأسیس کنند که نیازهای خاص آنها را به‌طور کمابیش موفقیت‌آمیزی تأمین کند. مشهود بود که هر سفری که مقصد اصلی آن صربستان باشد منفعت بالقوه اقتصادی برای کشور دارد. از سوی دیگر، در شرایط نرخ بالای بیکاری در صربستان، گاهی اوقات از آنهایی که در پروژه‌های سرمایه‌گذاری چینی‌ها مشغول کارند به‌عنوان تهدیدی بالقوه یاد می‌شود. هرچند همزمان روایت‌هایی شخصی درباره دوستی‌های میان‌قومی و نمونه‌هایی از روابط نزدیک میان جماعت‌های محلی و کارگران چینی وجود دارد. ممکن است با این سنخ جدید مهاجران، روابط به طرق بسیار متفاوتی پیش برود و بنابراین باید در آینده‌ای نزدیک به‌دقت آن را مشاهده کرد.

چینی‌هایی که پیش از این در اوایل قرن بیست‌ویکم در صربستان زندگی می‌کردند، وضعیتشان چندان تحت تأثیر تغییرات ذکرشده در روابط ژئوپولیتیک و روابط دوجانبه نبود، اما آنها با فرصت‌های جدیدی روبرو بودند. برخی هر دو گروه جدید را فرصتی تلقی کردند تا کسب‌وکار خود را از طریق عرضه غذا و کالای چینی در محوطه‌های ساختمان‌سازی و یا افتتاح رستوران‌های چینی و بابل‌تی‌فروشی‌ها^۳ در حوالی نقاط گردشگری بسط بدهند. برخی از موقعیت «محلی‌بودن» خود استفاده کردند و به کسب‌وکارها درباره نحوه اجرای پروژه‌ها یا به آژانس‌ها درباره مکان برگزاری تورها مشاوره دادند. شاید چینی‌های موج اول در اصل متعلق به طبقات اجتماعی-اقتصادی پایین‌تری نسبت به این مهاجران جدید باشند؛ آنها بی‌شک از چین کمتر توسعه‌یافته‌ای آمدند. با وجود این، امروزه می‌توانند از دانش و تجربه محلی خود استفاده کنند تا برای موج‌های جدید چینی‌های در حال ورود، مفید و مطلوب باشند. همچنین این واقعیت که آنها می‌توانند بینش‌های میان‌فرهنگی برای طرف صرب ایجاد کنند، شاید به مرور زمان در شأن ایشان در نگاه جامعه محلی تغییری ایجاد کند.

پویش‌های میان گروه‌های مختلف چینی و روابط خاص آنها با جماعت‌های محلی منعکس‌کننده سیر تغییرات اقتصاد سیاسی جهانی است. با تأثیر شدید عوامل ناپایدار همچون پوپولیسم و سلامت عمومی، جریان‌های مهاجرتی جدید مرزها و سلسله‌مراتب موجود را به پرسش می‌کشند و مستلزم آنند که موقعیت‌های هر گروه از نو به مذاکره گذاشته شود. با توجه به دیدگاه‌های بسیار متنوع درباره چینی‌ها در صربستان و درک و موقعیت متغیر صربستان و چین، ممکن است وضعیت آنها در جهت‌های کاملاً مخالف متحول شود و بنیان موج‌های آینده مهاجران را شکل بدهد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Jelena Gledić <jelenagledic@gmail.com>

۱. نام دیگر طرح راه ابریشم جدید (راج) که یک طرح سرمایه‌گذاری اقتصادی در بیش از شصت کشور جهان که کشور چین در سال ۲۰۱۳ این طرح را ارائه داد و خود پشتوانه اقتصادی این طرح است. (م)

۲. مهاجرت‌هایی که به دلایلی غیر از فقر و جنگ و دلایل سیاسی و بیشتر برای تغییر کیفیت و شیوه زندگی به طور موقت یا دائم و توسط افراد و خانواده‌های نسبتاً متمول انجام می‌شود. (م)

۳. نوعی نوشیدنی اصالتاً تایوانی که اکنون جایگاه بین‌المللی پیدا کرده است. (م)

< مهاجران چینی و پاندمی کووید ۱۹

مارتینا بوفولین، مرکز تحقیقاتی آکادمی علوم و هنرهای اسلوانی



گرافیتی در وین اتریش، مارس ۲۰۲۰. عکس از سباستین بیک.

< نژادپرستی مرتبط با پاندمی

پروونق (بیشتر در اروپای شرقی و مرکزی)، کسب و کارهای خرد مربوط به پوشاک (در ایتالیا و اسپانیا) و رستوران‌های چینی، به خوبی در کشورهای محل اقامت خود جای گیر شدند. باوجود آنکه آنها در روابط بین فردی و همچنین در تماس با مقامات دولتی در معرض تهمت‌ها و تعصب کلامی قرار می‌گیرند، اغلب احساس امنیت می‌کنند و این نوع تبعیض را امری مسلم می‌انگارند. در نتیجه، اغلب اقلیت «نامری» نامیده می‌شود و به ندرت در بحث‌های مربوط به نژادپرستی در اروپا به آنها پرداخته می‌شود.

اندکی پس از شیوع سارس کووید ۲ در آغاز سال ۲۰۲۰، گزارش‌ها دربارهٔ اعمال متعصبانه، نژادپرستانه و خشونت علیه چینی‌ها به تدریج در سراسر جهان تکثیر شد.^۱ بر سر چینی‌ها نعره می‌کشیدند، به آنها حمله می‌کردند و آنها به چشم دیدند که مغازه‌ها و رستوران‌هایشان به دلیل تنیدگی ترس و نژادپرستی در میان مردم عادی و مقامات، مورد حمله و خرابکاری قرار می‌گیرند.

تنها چند هفته پس از اعلام رسیدن ویروس به اروپا، بنگاه‌داران خرد در اروپا شاهد کاهش فروش و مراجعه به رستوران‌هایشان بودند و مغازه‌های برخی از آنها (به عنوان مثال در ایتالیا) مورد حمله و خرابکاری قرار گرفت. آنها در اتوبوس‌ها یا مطب پزشکان (در آلمان و ایتالیا و اسلوانی) شاهد فاصله‌گیری فیزیکی دیگران بودند، اغلب به دلیل ماسک زدن به صورت (در ایتالیا و هلند و انگلستان) متلک شنیدند، به آنها حمله شد و ضرب و شتم شدند، همچنین (به عنوان مثال در اسلوانی) هنگامی که فقط سعی در محافظت

یکی از گروه‌هایی که بیشتر تحت تأثیر این حملات قرار گرفت، بنگاه‌داران خرد چینی بودند که در اروپا زندگی می‌کنند و حق اقامت قانونی آنها اغلب وابسته به فعالیت اقتصادی است؛ آنها کسانی بودند که کسب و کارهایشان فقط به دلیل «چینی بودن» فوراً آسیب دید. اکثر این بنگاه‌داران خرد طی «تب خارج رفتن» در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ و اوایل دههٔ ۱۹۹۰ چین را از مبدأ استان‌های چجیانگ یا فوجیان و همچنین از مناطق شهری و شمال شرقی این کشور ترک کردند. آنها طی چند دهه، اغلب با راه‌انداختن شرکت‌های واردات عمده‌فروشی

مادری خود تأکید بورزند و طغیان سخنان نفرت بار در فضای آنلاین را فروبشانند، گفتمان طردکننده‌ای که در این میان بسط و پرورش یافت نشانگر تحولات احتمالی در نقش نمادینی است که چینی‌های خارج از کشور از ابتدای اصلاحات چهار دهه پیش در ملت‌سازی چین ایفا کرده‌اند؛ در گذشته مهاجران چینی میهن‌پرستانی تلقی می‌شدند که در مدرن‌سازی وطن مشارکت داشتند.

بسیاری از مهاجران چینی پس از آنکه در محل اقامتشان به اندازه محل تولد خود با طرد مواجهه شدند، به دلیل کووید ۱۹ از سوی اعضای خرده‌گروه‌هایی نیز که به آنها تعلق داشتند - یعنی بستگان و دوستانشان و هم‌وطنان محل اقامت خود - داغ ننگ خوردند. داغ ننگ خوردن به‌خصوص در میان بنگاه‌داران خردی شدید بود که زاده مکان‌های از دیرباز مهاجرت‌خیز چین مانند چینگی‌تیان واقع در استان چجیانگ بودند. آنها در شبکه‌های اجتماعی به‌شدت درهم‌تنیده بستگان و دوستان زندگی می‌کنند که جاهای مختلف سراسر جهان را به محل تولدشان در بخش کوهستانی شرق چین متصل می‌سازند.

یکی از این موارد که به‌جزئیات در رسانه دیاسپورا شرح داده شد ورد خانواده یکی از نخستین قربانیان کووید ۱۹ در میان چینی‌های داخل اروپاست که نه فقط در معرض شایعه‌های شروانه بلکه در معرض تهدیدهای هم‌وطنان خود قرار گرفت. اعضای خانواده احساس می‌کردند در جهت عمل مسئولانه و مهار پخش ویروس هر کاری که در توانشان بوده انجام داده‌اند، اما همچنان متهم می‌شدند که زندگی‌ها و کسب‌وکار هم‌وطنان مهاجر را به مخاطره انداخته‌اند. این خبر نه فقط در میان جماعت مهاجران کشور محل اقامت به‌طور گسترده پخش شد، بلکه بلافاصله به محل تولد نیز منتقل شد و مایه ننگ بیشتر خانواده در میان آنهایی شد که در چینگی‌تیان بودند.

بنابراین این پاندمی نشان داد که هنوز هم طرد و تعصب جزء بزرگی از تجربه مهاجران چینی است و از کشورهای محل اقامت فراتر رفته و تقریباً به همه موقعیت‌های طول روند مهاجرت می‌رسد. به‌علاوه، پاندمی از ظهور گفتمان طرد جدیدی در چین علیه مهاجران چینی خبر داده است. هرچند پاندمی در سطحی کلی‌تر اهمیت همیشگی تصوراتی را آشکار کرد که مهاجران و بیماری را به هم ربط می‌دهد و از آن استفاده می‌شود تا تحرک را محدود کنند یا حتی به‌نحوی دقیق‌تر تعیین کنند که کدام تحرک مجاز باشد و از آن استقبال شود و کدام تحرک خیر. ■

نامه‌ایان را به این نشانی بفرستید:

Martina Bofulin <martina.bofulin@zrc-sazu.si>

1. <https://www.euractiv.com/section/global-europe/news/covid-19-crisis-triggers-eu-racism-against-asians-rights-agency-says>

۲. اصطلاح «نوزادان غول‌پیکر» برگرفته از کتاب کشور نوزادان غول‌پیکر نوشته روان‌شناسی به نام وو ژیهونگ است که در آن از رشد شخصی چینی‌های جوان را نقد می‌کند. این اصطلاح در فضای آنلاین برای توصیف افراد طلبکار و خودبزرگ‌بین به کار می‌رود. (م.)

از خودشان داشتند، متهم به احتکار ماسک‌های صورت به دلیل سودجویی شدند. علاوه بر این، نه فقط چینی‌ها بلکه همه افرادی که ویژگی‌های آسیایی داشتند، خواه اخیراً سفر کرده بودند یا حتی هیچ‌گاه در آسیا بوده‌اند یا نه، چنین رفتاری را تجربه کردند.

< کنش‌های مقاومتی

اعمال شنیع طردآمیز در بسیاری از کشورها با مقاومت مواجه شد. مثلاً در ایتالیا، ماسیمیلیانو مارتیلی جیانگ که در کودکی از چجیانگ نقل مکان کرده بود، با عکس‌هایی از خود در مقابل مکان‌های توریستی اصلی فلورانس با پارچه‌نوشته‌ای که روی آن نوشته بود: «من ویروس نیستم، انسانم. تعصب خود را کنار بگذارید»، کارزاری را در رسانه‌های اجتماعی آغاز کرد. در سوئد هنرمند کره‌ای‌الصل، لیزا وول-ریم شوبلوم کاریکاتورهای یک‌قطعه‌ای درباره طردی که آسیایی‌ها در دوران پاندمی با آن مواجهند به اشتراک گذاشت؛ همزمان هنرمند ایتالیایی، لایکا هنری خیابانی خلق کرد که به پیوند میان پاندمی و نژادپرستی علیه آسیایی‌ها در رم می‌پرداخت. بنابراین، نژادپرستی مرتبط با کووید ۱۹ در مباحثات جاری درباره نژادپرستی نظام‌مند و بین‌فردی علیه رنگین‌پوستان در اروپا و همین‌طور در کنشگری فزاینده اروپایی‌هایی با پیشینه آسیایی و تازه‌واردان آسیایی سهمی پیدا کرد.

< طرد در «بازگشت به خانه»

با وجود آنکه نژادپرستی علیه مهاجران چینی خارج از چین - در گزارش‌های رسانه‌ای متعدد و یک صفحه اختصاصی ویکی‌پدیا - به‌خوبی مستند شده است، درباره طرد آنها هنگام بازگشت به چین بسیار کمتر می‌دانیم. جمهوری خلق چین پس از آن‌که در مارس ۲۰۲۰ اعلام کرد دیگر هیچ انتقال محلی (local transmissions) جدیدی وجود ندارد، نظارت بسیار دقیق روی «موارد وارده» (im-ported cases) از خارج را پی گرفت. آنها بی‌درنگ اقدامات مختلفی را برای مهار انتقال مستقر کردند. همزمان سفارتخانه‌های چین، تشکل‌های دیاسپورا و نمایندگان شهرهای زادگاه مهاجران از آنان می‌خواستند به چین بازنگردند. سیل بازگشت شهروندان چینی از خارج تهدیدی بود برای تأثیرات اقدامات سفت‌وسختی که چین برای مهار ویروس به اجرا درآورده بود و همچنین برای «روایت موفقیت» همه‌جانبه کشوری که به نحوی مؤثر و سریع با ویروس مقابله کرده بود.

گفتمان معطوف به تهدید «موردهای وارده» که از سوی دولت آغاز شد به کاربران شبکه‌های اجتماعی سرایت کرد. بسیاری از شهروندان اینترنتی بازگشت‌کنندگان را به «بازگشت به جایی که از آنجا آمده‌اند» فراخواندند و آنها را به این دلیل محکوم کردند که مانند «نوزادان غول‌پیکر^۲» رفتار می‌کنند و «در ساختن وطن مشارکت ندارند، اما برای آسیب رساندن به آن نفر اولند تا از راه دور بشتابند.» در حالی که سرانجام رسانه‌های جریان اصلی دولت تصمیم گرفتند بر دستاوردهای چینی‌های خارج از کشور برای سرزمین

< به سوی تحلیل مقایسه‌ای رژیم‌های راست افراطی

والدن بلو، دانشگاه ایالتی نیویورک در بینگهامتون آمریکا

رژیم‌های راست‌گرا هم در شمال جهانی و هم در جنوب جهانی به قدرت رسیده‌اند. این گروه‌های حاکم در حین داشتن برخی خصوصیات مشترک، جنبه‌های یکتایی نیز در رابطه با جایگاهشان در اقتصاد سیاسی جهان دارند که بررسی جداگانه آنها را برای اهداف تحلیلی سودمند می‌کند. اما این به آن معنا نیست که موقعیت سیاسی-اقتصادی در جهان، به‌تنهایی یا حتی به طور عمده، ریشه‌ها و پویای این رژیم‌ها را توضیح می‌دهد.

پاندمی کووید ۱۹ سبب شکوفایی ایده‌هایی درباره نحوه تجدید سازمان جامعه در مسیرهای مرفقی‌تر و از منظر چپ شده است. در وینارهایی که سراسر جهان را پوشش می‌دهند، مردم با ردیفی از بدیل‌ها، از جمله کینزگرایی احیاشده جناح چپ، مهار رشد (de-growth)، جهانی‌زدایی (deglobalization)، اکوفنیسم، حاکمیت غذایی، مارکسیسم رهایی‌بخش و بوئن ویویر یا «خوب زندگی کردن» مواجه شده‌اند.

< راست افراطی در شمال جهانی

در پس ظهور رژیم‌ها و شخصیت‌های راست افراطی در شمال جهانی چه عواملی وجود دارد؟

تنها مشکل این است که این ایده‌های شگفت‌انگیز کشش سیاسی ناچیز یا نامشخصی دارند، آن‌هم درست زمانی که پارادایم مسلط لیبرال‌دموکراسی به همراه اقتصاد نئولیبرال به بحرانی عمیق‌تر وارد شده‌اند و همان‌طور که دنی رودریک اقتصاددان می‌گوید، به احتمال زیاد «به‌آهستگی در حال زوال‌اند».

اول، راست افراطی در اروپا و ایالات متحده توانست از اثرات منفی سیاست‌های نئولیبرال بر شرایط زندگی مردم بهره‌برد. سوسیال‌دموکرات‌ها یا چپ میانه در تدوین و اجرای سیاست‌های نئولیبرال دست داشتند. این امر باعث شد در بخش بزرگی از پایگاه مردمی این احزاب این حس ریشه بدواند که دیگر نمی‌توانند برای محافظت از خود به احزاب سوسیال‌دموکرات اتکا کنند، و، آنها را در برابر غارت احزاب راست‌گرا آسیب‌پذیر کرد؛ احزاب راست‌گرایی که با زیرکی تأیید همه‌جانبه سیاست‌های نئولیبرال توسط راست میانه را دور ریختند و فرصت‌طلبانه مواضع «رفاه‌گرایانه‌ای» را گلچین کردند که از قدیم چپ‌ها مدافعش بودند.

در طرف مقابل طیف سیاسی، نه محافظه‌کاران و نه راست افراطی هیچ ایده به‌واقع نوآورانه‌ای ندارند و هر ایده جالبی مانند جهانی‌زدایی (deglobalization) که دارند، از چپ دزدیده‌اند. با وجود این، راست افراطی شتابی سیاسی گرفته است و اثرات بی‌ثبات‌کننده کووید ۱۹ شاید به‌راستی بر این شتاب بیفزاید.

ظهور جهانی راست افراطی یکی از دو غافلگیری بزرگ نیم‌قرن اخیر در کنار سقوط رژیم‌های سوسیالیستی در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی در آخرین دهه قرن بیستم است.

دوم، راست افراطی در اروپا می‌گوید رهبری تکنوکراتیک غیرانتخابی اتحادیه اروپا در حال حکمروایی بر رهبران ملی کشورهای عضو است که به‌طور دموکراتیک انتخاب می‌شوند. این جبهه این‌گونه با سوار شدن روی مسئله دموکراسی توانست تخم کینه را علیه اتحادیه اروپا بکارد. بنابراین وقتی در سال ۲۰۱۵ تروئیکای کذایی نتیجه فراندوم یونان در مورد برنامه ریاضتی تحمیلی‌اش به مردم یونان را نادیده گرفت، مارین لوپن، رهبر جبهه

در سال ۲۰۱۰، به جز مجارستان هیچ رژیمی در سراسر جهان جزو رژیم‌هایی نبود که بتوان آن را «راست افراطی جدید» نامید. اکنون شاهد آنیم که شخصیت‌های راست افراطی از هفت دموکراسی بزرگ جهان در چهارتای آن به قدرت رسیده‌اند: هند، ایالات متحده، برزیل و فیلیپین. حتی در جاهایی که آنها بخشی از ائتلاف‌های قدرت نیستند، در بسیاری از موارد مانند آلمان و دانمارک و ایتالیا، با وزن انتخاباتی خود نقطه ثقل سیاست را به راست منتقل کرده‌اند.

«نه محافظه‌کاران و نه راست افراطی هیچ ایده به‌واقع نوآورانه‌ای ندارند و هر ایده جالبی مانند جهانی‌زدایی که دارند، از چپ دزدیده‌اند. با وجود این، راست افراطی شتابی سیاسی گرفته است.»

مودی به افول سکولاریسم و تنوع در هند می‌بالد و بولسونارو درباره دیکتاتوری نظامی‌ای که به مدت ۲۰ سال بر برزیل حاکم بود، حرف‌های نوستالژیک می‌زند.

آنچه در درجه اول بیگانگی شهروندان از لیبرال‌دموکراسی را در این سه جامعه توضیح می‌داد، در واقع شکاف وسیع میان وعده لیبرال‌دموکراسی و واقعیت آن بود. شکاف فراخ میان آرمان‌های باشکوهی که در قانون اساسی هند و قانون اساسی ۱۹۸۷ فیلیپین و قانون اساسی ۱۹۸۸ برزیل بیان شده است و واقعیت‌های فقر گسترده و نابرابری و سلب قدرت، لاجرم دیر یا زود به انفجاری مردمی منجر می‌شد.

ظهور قدرت راست افراطی را بدون در نظر گرفتن سرخوردگی طبقه متوسط نمی‌توان درک کرد. طبقه متوسط در ۳۰ سال آخر قرن بیستم، عامل محوری تضعیف دیکتاتوری‌ها در سراسر جنوب جهانی بود. با این‌همه، آنها طی دو دهه گذشته به واسطه شکست لیبرال‌دموکراسی در تحقق‌بخشی به وعده‌هایش و زوال استانداردهای زندگی خود، تا حد زیادی سرخورده شده‌اند. آنها به‌سوی راه‌حل‌های سیاسی تندوتیزتر آغوش گشوده‌اند و باوجود آنکه سیاست‌های نئولیبرال اثرات متناقضی بر آنها داشته‌است، برخی حتی آن را تأیید کرده‌اند. این سیاست‌ها شرایط زندگی را برای برخی در طبقه متوسط تباه کردند، اما همزمان به نفع برخی دیگر [در همین طبقه] بودند؛ همچنین به نفع بعضی از اعضای طبقات پایین که پدیده‌ای را به وجود آورده‌اند که برخی آن را «مشتاقان طبقه متوسط» (aspirational middle class) نامیده‌اند؛ افرادی که از حیث درآمد، طبقه متوسط نیستند اما آرزو دارند که چنین باشند. مودی، دوترته و بولسونارو در پاسخی مثبت به اینها، مشتاقانه به استقبال سیاست‌های نئولیبرالی رفته‌اند، در حالی که برخی از هم‌تایانشان در شمال به دلایل فرصت‌طلبانه به فاصله‌گرفتن از آن سیاست‌ها مشغولند.

همچنین ترس از جرم و به‌اصطلاح «طبقات خطرناک» عاملی است که سبب بسیج طبقه متوسط در مسیر راست شده است و این به‌ویژه در مواردی اتفاق می‌افتد که نابرابری و فقر چنان بی‌داد می‌کند که مردم به موادمخدر و جرم روی می‌آورند. ترس طبقه متوسط از جرم و موادمخدر، هم در برزیل و هم در فیلیپین، بی‌شک عاملی اصلی شورش انتخاباتی بود. شکی در این نیست که دوترته با هوشمندی موادمخدر و جرم را از بستر اجتماعی‌شان خارج کرده و با عوام‌فریبی آنها را به عمده‌ترین مشکلات پیش‌روی همه طبقات، ثروتمند و طبقه متوسط و فقیر تبدیل می‌کند.

ملی فرانسه خود را دموکرات جا زد و اعلام کرد که «گزینه یا دموکراسی است یا دیکتاتوری یورو».

سوم، احزاب راست‌گرای افراطی توانسته‌اند با کمترین مخالفت مؤثر، بر موضوع مهاجران مسلط شوند. آنها نه فقط راست میانه و چپ میانه را متهم می‌کنند که هیچ سیاست عملی و بادوامی درباره مهاجرت ندارند، بلکه این تئوری توطئه را جلو برده‌اند که راست میانه، چپ میانه و اتحادیه اروپا همدست با هدفی هستند که احزاب راست آن را هدف «مغولان مهاجر» برای فروپاشی جامعه اروپایی و آمریکایی ترسیم می‌کنند.

مخالفت با مهاجرت و تضمین سلطه جامعه سفیدپوستان بر اقلیت‌ها مسئله محوری راست افراطی است که بر آن سوار شده است و نیرو بسیج می‌کند و در دل این هیئت نژادپرستانه است که طرفداری فرصت‌طلبانه خود از مواضع ضدجهانی‌سازی و ضدنئولیبرال و «طرفدار دموکراسی» را جای داده است. به‌عنوان مثال جبهه ملی مارین لوپن در فرانسه، اکنون خواستار بازگرداندن مالیات بر ثروت است، در حالی که خود این جبهه تنها چند دهه پیش، از همه اشکال مالیات‌گذاری تصاعدی دفاع می‌کرد. همان‌طور که توماس پیکتی اقتصاددان یادآور شده است، این بخشی از «چرخش اجتماعی» حزب یا گرفتن ژست دفاع از سیستم حمایت اجتماعی از کارگران از طریق وضع مالیات‌های بالاتر برای ثروتمندان است. حزب فیدس ویکتور اوربان مزایای خانواده را افزایش داده و مشاغل یارانه‌ای برای بیکاران ایجاد کرده است. رهبران راست افراطی می‌گویند، اقدامات خاصی برای حفظ و ارتقاء رفاه اجتماعی، محافظت از مشاغل و حمایت از اقتصاد، همه تا زمانی خوبند که دینفعان فقط افرادی با رنگ پوست «درست» و فرهنگ «درست» و نژاد قومی «درست» باشند. البته شاید این موضع به صراحت ابراز نشود، اما این پیامی است که ضرورتاً منتقل شده و تاکنون مؤثر بوده است.

< راست افراطی در جنوب جهانی

در مورد جنوب جهانی، مسلماً حقیقت دارد که مانند شمال، تعدیل ساختاری نئولیبرال در وخیم‌تر شدن شرایط زیست از پیش طاقت‌فرسای اکثریت بزرگی از شهروندان دموکراسی‌ها نقش داشت، با وجود این آنچه در جاهایی مانند فیلیپین و هند و برزیل در حال رخ دادن بود، اتفاقی بنیادی‌تر بود: انکار لیبرال‌دموکراسی. رودریگو دوترته در فیلیپین، نارندرا مودی در هند و ژائیر بولسونارو در برزیل تجسم این انکارند: دوترته که نظارت بر اعدام فراقضایی هزاران نفر را بر عهده دارد، به نقض رویه دادرسی قانونی افتخار می‌کند،

است، در حالی که حمایت طبقه متوسط بیشتر نوعی «اجماع فعال» است که در عقاید اظهارشده در تلویزیون و اینترنت و رسانه‌های چاپی نمود می‌یابد. روشنفکران طبقه متوسط همواره در شکل‌دادن به افکار عمومی پیشگام بوده‌اند و در هند و فیلیپین، بخش بزرگی از این قشر از مودی و دوترته حمایت کرده‌اند.

سرانجام، نمی‌توان موفقیت برخی از این شخصیت‌های راست افراطی را بدون در نظر گرفتن کاریزمایشان درک کرد. به‌ویژه مودی و دوترته شخصیت‌های کاریزماتیک‌اند که به‌نظر می‌رسد اکثریت قریب به اتفاق را تحت تأثیر قرار می‌دهند تا از هرچه آنها بگویند و انجام دهند، حمایت کنند و با آن مدارا کنند. آنان تبیین‌های مبتنی بر محاسبه‌ی عقلانی، طبقه و قیام‌آبی را زیر سوال می‌برند. هیچ‌یک از شخصیت‌های راست افراطی در شمال نمی‌توانند از جهت برخورداری از جذابیت گسترده نزد همه طبقات، به این دو چهره حتی نزدیک شود. اگرچه در مورد دونالد ترامپ به‌نظر می‌رسد جایگاه کاریزماتیکی در حزب و پایگاه توده‌ای خود داشته باشد، چنانکه رأی بیش از ۷۴ میلیون امریکایی در انتخابات سال ۲۰۲۰ به او - که ۱۱ میلیون بیشتر از رأی کسب‌شده او در سال ۲۰۱۶ بود - گواهی بر این واقعیت است.

< نتیجه‌گیری

رژیم‌های راست افراطی در شمال جهانی و جنوب جهانی مشخصات مشترکی دارند. این مقاله تفاوت‌های آنها را بررسی کرده است. هدف سهیم شدن در کوششی مشترک بوده است تا در بحران سیاسی فعلی در جهان درباره شتاب سیاسی این رژیم‌ها در برابر رقبای میانه و چپشان، به توضیحی جامع‌تر نایل آییم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Walden Bello <waldenbello@yahoo.com>

همچنین موضع ضدفساد جذبه‌ای قوی دارد، آن هم نه فقط برای طبقه متوسط. کارزارهای «مفت‌خورها را دور بریزید» تنور انتخابات را گرم می‌کند. با این‌همه به‌نظر می‌رسد، هر حزبی که با برنامه انتخاباتی ضدفساد به قدرت می‌رسد، در جایگاه قدرت فاسد می‌گردد؛ تا جایی که مردم نسبت به شیوه‌های انتخاباتی بسیار بدبین می‌شوند و به رهبرانی چون مودی در هند و دوترته در فیلیپین جذب می‌شوند که ممکن است در بسیاری از موضوعات موافقشان نباشند و حتی آنها را برای حقوق سیاسی خطرناک بدانند، اما آنها کسانی‌اند که می‌توانند تصویری نافاسد از خود ارائه دهند (حتی اگر واقعیت چیز دیگری باشد).

در برزیل، تعداد زیادی از رأی‌دهندگان به‌هدف مجازات حزب کارگر به دلیل فساد که تصور می‌شد در میان برخی از رهبرانش باشد، به‌سراغ بولسونارو رفتند. در حالی که همه حزب‌ها غرق در اقدامات مفسدانه بودند، حزب لولا متحمل شدیدترین خشم و غضب رأی‌دهندگان شد، احتمالاً به این دلیل که پیش از تصدی ریاست‌جمهوری به کارنامه پاک خود مباحثات ورزیده بود، اما به مجردی که قدرت را به دست آورد، فاسد تلقی شد. فساد در رژیم‌های قبلی به‌مراتب بیشتر از دوره لولا و جانشین وی، دیلما روسف بود، اما به‌نظر می‌رسد ریاکاری پاداش بیشتری از عدم امانت‌داری بدون پرده‌پوشی می‌گیرد.

در رابطه با طبقه کارگر، دهقانان، تهی‌دستان شهری و روستایی و طبقه کارگر، ابلهانه است که انکار کنیم دوترته و مودی از حمایت گسترده‌ای در میان آنها برخوردارند. اما شاید بشود گفت حمایت طبقات پایین از این شخصیت‌ها متفاوت از حمایت طبقه متوسط است. با وام‌گیری از آنتونیو گرامشی می‌توان گفت که حمایت طبقات پایین بیشتر نوعی «اجماع منفعل» (passive consensus)

< اهداف جهان‌شمول جامعه‌شناسی آمریکای لاتین

استبان تورس، دانشگاه ملی کوردوبا-شورای ملی پژوهش علمی و فنی آرژانتین

در این بخش از گفت‌وگوی جهانی نمونه مختصری از نوآوری‌های نظری، خطوط فکری و آثار آتی گروهی از نویسندگان برجسته آمریکای لاتین ارائه می‌شود. جمله این همکارانمان همه روزه مشغولند تا ابزارهای نظری جدیدی بسازند که به کار مطالعه جامع واقعیت اجتماعی آمریکای لاتین، و در مواردی، به کار جامعه جهانی به عنوان یک کل، بیاید. نویسندگان این بخش از گفت‌وگوی جهانی ضمن تصدیق هویت ملی‌شان، هویتی جداگانه از جنس آمریکای لاتین دارند که رد آن در آثار فکری ایشان هویدا است. این بدان معنی است که ایشان همزمان، تعهد فکری نسبت به آینده جامعه منطقه‌ای و در عین حال نسبت به آینده جامعه جهانی را در خود می‌پروراند. عمده نویسندگان مهمان در کنار سایر موارد به طرح روزآمدسازی، اصلاح ساختاری، یا به صراحت، انقلابی در جامعه‌شناسی جهانی کنونی می‌پردازند. هیچ یک از آن‌ها به تحدید قدرت خلاق خود تن نمی‌دهد و جملگی وحشت دارند که مبدا به بازتولیدکننده صرف ایده‌های دیگران بدل شوند. هر یک از ایشان تشخیص خود را در رابطه با وضعیت فعلی علوم اجتماعی منطقه و جهان، چالش‌های اصلی نظری و سیاسی پیش‌روی این رشته و درباره‌ی مسیر تکاملی تولید دانش در رابطه با فرآیندهای تغییر اجتماعی در آینده دارد.

این گروه از همکاران — که به صرف کار و استعدادشان، در کشورهای خود، در منطقه، و به‌گونه‌ای فزاینده در سراسر

جهان غرب شناخته شده‌اند — همگی، به نجیب‌ترین تعبیرش، جاه‌طلبی غیرمعمولی در سر دارند و در تعهد تزلزل‌ناپذیرشان نسبت به پژوهش مبتنی بر نظریه‌های جدید اجتماعی مشترکند. هر کدام از ایشان در پژوهش بدیع خود، در خلق نظری و در اهدافی که برای تغییر جامعه‌شناختی دارد، از مقاصد، ابعاد و سوالات مختلف الهام گرفته است و در هویت‌یابی ایدئولوژیک، تصمیمات هنجاری و مواضع سیاسی هر کدام نیز تفاوت‌هایی هست. تجمیع گونه‌گونی‌ها در این بخش تأییدگر آن است که هر یک از نویسندگان قادر بوده‌اند که از خوانش محلی مشکلات بزرگ حال تاریخی، اندیشه‌های خاص خود را بیافرینند تا در مسیر تولید نظریه‌های اجتماعی تبیینی خود، به جلو پیش روند و ترسیم‌گر افق‌های انتظارات جوامع مورد نظرشان باشند.

با این حال، تمامی تفاوت‌ها در این بخش از آرمان شورانگیز مشترکی تبعیت می‌کند؛ آرمانی که ساختمان هر کدام از پیشنهادها را می‌سازد و ریشه‌اش به درخشان‌ترین دوران تاریخ آمریکای لاتین می‌رسد. هر کدام از خطوط فکری بر پایه‌ی رد مؤکد همه اصول خودپسندگی (اوتارکی) منطقه‌ای و نیز هر اصلی از تبعیت نظری آمریکای لاتین بنا شده است. هر یک از نویسندگان این بخش عقیده دارند که خط سیر و هویت آمریکای لاتین آنها ارزشی ایجابی و متمایز و به‌علاوه چشمه‌ای برای استقلال داخلی در عرصه جهانی است و نه یک محدودیت منطقه‌ای یا موضعی برای تفکر و عمل در

جامعه جهانی. بدون این درک مشترک که سرچشمه‌اش میراث متنوع آزادی‌بخش ریشه‌دار در تاریخ منطقه‌ای است، نمی‌توان اعتقاد راسخ، قدرت و اصالت جاری در این اندیشه‌ها و سیر فکری را تبیین کرد.

آخرین چیزی که می‌خواهم ذکر کنم این است که اکثر قریب به اتفاق نویسندگان این بخش، در کارگروه «نظریه اجتماعی و واقعیت آمریکای لاتین» (Teoría social y realidad latinoamericana) انجمن علوم اجتماعی آمریکای لاتین عضویت دارند. در این فضای جمعی چندملیتی که ایجاد کرده‌ایم، حدود چهل پژوهش‌گر گرد هم آمده‌اند و در حال حاضر من و ژوزه موریسیو دومینگس اداره‌اش می‌کنیم؛ در اینجا سعی داریم تا بر نقصان‌هایمان در تولید نظری مستقل در جامعه‌شناسی آمریکای لاتین و علوم اجتماعی فائق آییم. برای پیش‌برد بیشتر این آرمان، به‌طور خاص، ضروری است که یک گفت‌وگوی نظری تساوی‌گرایانه را در جامعه‌شناسی جهان میان بلوک‌های منطقه‌ای و کشورهای مختلف برقرار کنیم. دعوت سخاوتمندانه کلاوس دوره، سردبیر گفت‌وگوی جهانی، برای ایجاد بخش آمریکای لاتین نمونه‌ای شگفت‌انگیز از روحیه نوین جهان‌شهروندسازی (mundi-alization) است که عصر تاریخی‌مان بدان نیاز مبرم دارد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Esteban Torres <esteban.torres@unc.edu.ar>

< پارادایم جهانی:

پیشنهادهای جدید برای جامعه‌شناسی

استبان تورس، دانشگاه ملی کوردوبا-شورای ملی پژوهش علمی و فنی آرژانتین

(۲) سبقت وجود نابرابری بین ملت‌ها و منطقه‌ها؛ (۳) شهود یا گواهی مبنی بر این‌که جامعه جهانی صرفاً مدرن یا «در فرآیند مدرنیزاسیون» نیست.

فرآیند جهان‌شهروندسازی که ذکر آن رفت، فرسودگی فزاینده پارادایم‌های مدرن و ضدمدرن پست‌مدرن را نشان می‌دهد. آغاز هر دو پارادایم با این فرض است که چارچوب مرجع جامعه‌شناسی، جامعه ملی است. فرضی که به معرفتی مشترک در آمده است. نه صرفاً هر انگاره‌ای از جامعه ملی، بلکه چشم‌اندازی خودارجاع و تحدیدگر که — با انواع ایدئولوژیکش — از نخستین انقلاب صنعتی از شمال جهانی گسترش یافته است. این انگاره از جامعه ملی در پالوده‌ترین شکلش در پوشش جهان‌گرایی بازاندیشانه و نافذ قرار گرفت که انتقالش به توده‌ها به واسطه دانشگاه‌ها در کشورهای حاشیه‌ای تسهیل شد تا بر ارزش جوامع تاریخی‌شان افزوده شود. آنچه در هر دو پارادایم مدرن و پست‌مدرن دیده می‌شود، گونه‌های مختلف ملی‌گرایی روش‌شناختی، معرفت‌شناختی و نظری است. اکثریت قریب به اتفاق نظریه‌های فعلی جامعه‌شناسی جهانی غرب پیرامون جهانی‌سازی در محدوده این چارچوب تحدیدگر قرار دارند.

نابسندگی روبه‌رشد هر دو پارادایم مدرن و پارادایم ضدمدرن پست‌مدرن در دو بحران یادشده و بحران‌های دیگر مشهود است، این نابسندگی در فرآیند تاریخی

آمریکایی لاتین، پاسخی به دو نوع بحران همزمان است: (۱) بحران وخامت‌یافته نئولیبرالیسم و (۲) بحران نوظهور انگاره جامعه آنچنان که خود جامعه‌شناسی و جوامع تاریخی آن را متصورند. بحران اول به سبب فرآیند بازگشت به مرکزگرایی دولتی در سراسر جهان تشدید یافته است؛ فزونی بحران دوم زاینده فرآیند بی‌سبقت جهان‌شهروندسازی روانی و فکری است. این دو بحران و همچنین فرآیندهای جهان‌شهروندسازی و مرکزگرایی دولت که یاد شد، چنان که در آمریکای لاتین مشاهده می‌شود به دلیل اثرات بحران مالی جهانی ۲۰۰۸، آخرین موج ادغام منطقه‌ای پایین به بالای آمریکای لاتین (۲۰۰۳-۲۰۱۵) و پاندمی کنونی کووید ۱۹ عمیق‌تر شده است. اگر بحران نئولیبرالیسم بر پارادایم ضدمدرن پست‌مدرن تاثیر منفی بگذارد و بر پارادایم مدرن تاثیر مثبت داشته باشد، تاثیر بحران انگاره جامعه بر هر دو منفی است؛ هرچند اثری که بر پارادایم مدرن دارد قطعی‌تر است. نظر به تازگی مورد دوم و با توجه به پتانسیل آن برای عزم اجتماعی، بر آن تمرکز خواهیم داشت.

پاندمی کووید ۱۹ رخداد اصلی مولد فرآیند فوق‌تسریع‌شده جهان‌شهروندسازی روانی و فکری برای اولین بار در تاریخ بشریت است. این فرآیند شامل حداقل سه ماده اصلی است: (۱) انگاره اولیه جامعه جهانی متحد که تمامیت عرصه‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی را با هم ادغام می‌کند؛



تحولات عمده اجتماعی در جامعه جهانی از ابتدای قرن بیست و یکم در حال بی‌رمق کردن دو پارادایم حاکم بر توسعه جامعه‌شناسی از آغاز تا به امروز است: پارادایم مدرن و پارادایم ضدمدرن پست‌مدرن. این موضوع تغییر پارادایمی را طلب می‌کند. پیشنهاد من طرح ابتکار علمی پست‌مدرن جدیدی است با عنوان «پارادایم جهانی» (به انگلیسی world paradigm) و به اسپانیایی paradigma mundi-alista). این منظومه فکری حامل طرح جدیدی از جامعه جهانی، تغییر اجتماعی جهانی و جامعه‌شناسی جهانی است. در این مقاله مروری بر برخی از این عناصر خواهیم داشت.

< جهان‌شهروندسازی در پی کووید ۱۹

تغییرات اساسی حال حاضر جامعه‌شناسی

«پاندمی کووید ۱۹ رخداد اصلی مولد فرآیند فوق‌تسریع‌شده جهان‌شهروندسازی روانی و فکری برای اولین بار در تاریخ بشریت است.»

ساختاربندی مجدد جامعه‌شناسی آمریکای لاتین و تا حدی ساختاربندی مجدد جامعه‌شناسی جهانی برجسته شده است؛ فرآیندی که از دهه ۱۹۸۰ آغاز گردید. این ساختاربندی مجدد با انفصال مادی پیوند میان کردارهای سیاسی جامعه‌شناختی و فرادانشگاهی و نیز انفصال فکری پیوند میان پیش‌ران‌های علمی، انتقادی و سیاسی کردار جامعه‌شناختی ارتباط دارد. این فرآیند فصل پیوند، تجزیه علمی و عجز سیاسی جامعه‌شناسی جهانی را عمیق‌تر کرده و هم‌زمان منابع فکری بازیگران سیاسی را تحلیل برده است.

< پروژه علمی پارادایم جهانی

در مواجهه با این وضعیت، جامعه‌شناسی‌های پیش‌رو و چپ باید هسته مدرن خود را از نو به دست آورند و در عین حال، آن را تعالی داده و به سوی یک پارادایم جهانی سوق دهند. پارادایم جهانی برداشتی از جامعه‌شناسی ارائه می‌کند تحت عنوان نیروی اجتماعی علمی محلی (local-

ized) و چندمحلی (multi-localized) که هدفش تحول جامعه جهانی است. این پارادایم نوعی پروژه علمی پست‌مدرن جدید، نوعی مدل بازپیونددهنده میان هسته سیاسی علمی و انتقادی پژوهش و نظریه جامعه‌شناختی و نوعی اسباب میانجی جدید میان کردار جامعه‌شناختی و سیاسی می‌طلبد. به مؤلفه اول پارادایم جهانی خواهیم پرداخت: پروژه علمی که از دیالکتیک میان اصل جهان‌شهروندسازی، اصل محلی‌سازی و اصل تاریخ‌مندسازی پدیدار می‌شود.^۲ در اصل جهان‌شهروندسازی مفروض است که شالوده نخست جامعه، جهانی است و نه ملی. این فرض بدان حد انقلابی است که معادله فضایی هسته‌ای پارادایم مدرن و پارادایم پست‌مدرن ضدمدرن را قلب می‌کند. اصل جهان‌شهروندسازی طرح مختصات انگاره جامعه جهانی به عنوان یک واحد برتر را ممکن می‌سازد که از تعامل میان سه سطح سیستمی حادث می‌شود: (۱) روابط میان عرصه‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی، به مثابه عرصه‌های تقلیل‌ناپذیر و جدانشدنی، (۲) روابط مرکز-حاشیه و (۳) روابط میان مدرن و غیرمدرن.

اصل محلی‌سازی مستلزم به رسمیت شناختن محلی‌سازی به عنوان نقطه ارجاع برای جامعه جهانی است. جامعه جهانی برای پارادایم جهانی یک فرم‌اسیون اجتماعی نابرابر است و هم‌زمان محلی و چندمحلی است. هر نقطه محلی‌سازی یک چگالش مستقیم و غیرمستقیم منفرد از تعامل نامتقارن میان سه عرصه یاد شده است. همانطور که جامعه جهانی ثمره تنها یک محلی‌سازی نیست، چشم‌انداز کاملی از فرم‌اسیون اجتماعی یاد شده و تغییر اجتماعی جهانی نیز نمی‌تواند محصول فقط یک محلی‌سازی باشد. به همین دلیل است که جنبش‌ها و برنامه‌های تحول ساختاری مورد نیازمان به خلق یک جامعه‌شناسی جهانی نیاز دارند که لاجرم نظریه‌های محلی‌سازی‌های تاریخی سیاره‌مان را برای گفتگو کنار هم بنشانند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Esteban Torres <esteban.torres@unc.edu.ar>

۱. برای مطالعه تقریر جامع این پیشنهاد، ببینید:

Torres, E. (۲۰۲۱) *La gran transformación de la sociología* [دگرگونی بزرگ جامعه‌شناسی]. Córdoba-Buenos Aires: FCS-CLACSO.

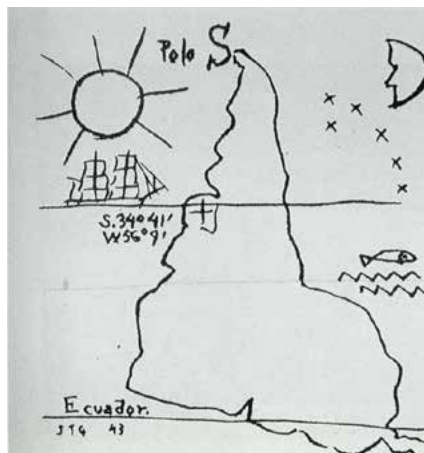
دست‌نویس برای انتشار ارسال شده است.

۲. در این‌جا به دو اصل نخست اشاره خواهیم داشت، زیرا فضا محدود است و این دو نوآورانه‌ترین عناصرند.

< پیوند جامعه‌شناسی جهانی و مدرنیته جهانی

خوزه مائوریسیو دومینگس، موسسه مطالعات اجتماعی و سیاسی دانشگاه دولتی ریو دو ژانیرو برزیل

داخلی» پابلو گونزالس کاسانو و رودولفو استاونه‌گان که به دست‌اندازی دولت مدرن پسااستعماری بر اجتماعات بومی اشاره داشت، می‌توانست مجال توصیف عام دولت مدرن باشد؛ که در حقیقت در همه جا بدین شکل رشد می‌کرد. با این حال، آن‌ها به چنان تفاسیری نپرداختند. فلورستان فرناندز حتی عقیده داشت که ما به دلیل فقدان منابع خاص و نیروی انسانی متخصص و همچنین به سبب وجود مسائل انضمامی مبرم‌تر نمی‌توانیم روی نظریه کار کنیم.



طراحی قلم و جوهر «آمریکای معکوس» (América Invertida) هنرمند اروگوئه‌اسپانیایی خوانکین تورس گارسیا (1943). قاره آمریکای لاتین معکوس تجسم اعتماد به نفس بالای هنر آمریکای جنوبی است. امتیاز عکس: کریتیو کامانز.

جامعه‌شناسی آمریکای لاتین — و در واقع کل علوم اجتماعی آمریکای لاتین — دچار فقدان مزمّن نظریه‌پردازی است. اگر صحت داشته باشد که این امر شاید در حال حاضر بیشتر یک پدیده جهانی است، محدودیت ذکر شده این مشکل را در منطقه پیچیده‌تر می‌سازد. مسئله حتی زمانی بغرنج‌تر می‌شود که از حیث راهبرد پژوهش به رابطه میان نظریه و واقعیت تجربی بپردازیم. آیا باید از جزء شروع کنیم و به سطح کلان برسیم؟ یا آیا — در آمریکای لاتین هم — اجازه داریم که از مشکلات نظری کلان این شبه‌قاره و نیز سایر مناطق مدرنیته جهانی شروع کنیم؟ چند دهه پیش لئوپولدو زی مشاهده کرد که در حالی که اروپایی‌ها — و اهالی آمریکای شمالی — جهان‌شمولیت خود را مسلم می‌پنداشتند و می‌دیدند که ویژه‌بودگی‌شان به فوریت از لحاظ مفهومی قابل تعمیم می‌شود، اهالی آمریکای لاتین مجبور بودند که از ویژه‌بودگی شروع کنند زیرا جهان‌شمولیت‌شان از اصل انکار شده بود.

آنکه آن‌ها که برخی از ایده‌های مارکس را به چالش بکشند. همین در مورد بحث جرمانی پیرامون «پوپولیسم» نیز می‌تواند صادق باشد که می‌گوید مدرنیزاسیون توده‌ها را «در دسترس» نخبه‌های فرصت‌طلب قرار داد که «به بازی گرفته شوند» (-manipulation)، چرا که در شمول یک نظام سیاسی دموکراتیک قرار نگرفته بوده‌اند. این دیدگاه می‌توانست بر تأملات بیشتر درباره اروپا دلالت داشته باشد، اما جرمانی (که به دلیل فاشیسم از ایتالیا به آرژانتین مهاجرت کرده بود) خود را به پرداختن به آرژانتین محدود کرد و بعدها در کنار نویسندگان دیگر استدلالش را به آمریکای لاتین به عنوان یک کل تعمیم داد. به هر روی همگی در آنجا توقف کردند. نظریه «استعمار

جامعه‌شناسی سیاسی سنتی قوی در آمریکای لاتین دارد. جامعه‌شناسی سیاسی احتمالاً شاخه محوری جامعه‌شناسی آمریکای لاتین بوده است، هرچند به طور قطع تنها شاخه مهم آن نبوده است («فرهنگ» نیز حائز اهمیت بوده است و همین‌طور برخی ارجاعات قدیمی‌تر به اقتصاد سیاسی). جامعه‌شناسی سیاسی با ظهور علوم سیاسی به عنوان یک رشته علمی مستقل با سیمایی از آمریکای شمالی بسط و تحول یافت، برخلاف روایت‌های جامعه‌شناختی پیشین که ریشه‌های عمیق‌تری در جامعه داشتند. جامعه‌شناسی سیاسی بینش‌های نظری مهمی به عمل آورد و با این حال از حرکت به سوی یک مشارکت نظری عام‌تر بازماند — چنان‌که معمولاً در آمریکای لاتین این‌گونه بوده است. یعنی تحولات خاص مدرنیته در بعد سیاسی خاص آن به بحث گذاشته و مفهوم‌سازی می‌شد، لکن تحلیل‌ها معمولاً نرسیده به سطح منطقه‌ای متوقف می‌شد.

< غیاب نظریه اجتماعی

نمونه‌ای از این امر پرداخت کیخانو به «ارتش ذخیره صنعتی» مارکس برای درک علت مازاد بیش از حد نیروی کار در آمریکای لاتین بود که پدیده‌ای را رقم زد که وی آن را «قطب حاشیه‌ای» نامید. کیخانو جایی متوجه شد که این مشکل احتمالاً در اروپای قرن نوزدهم هم وجود داشته و مهاجرت آن را رفع کرده بود. اما جرئت نکرد که از این فراتر رود (چه رسد به

< نظریه مدرنیته سیاسی

اگر این موضوع در گذشته صادق بود، در حال حاضر دیگر مفهومی ندارد. اگرچه اختلافاتی پیرامون مدرنیته و تبار آن هست، اما دیگر کسی تصور نمی‌کند که غرب حامل مدرنیته در سطح جهانی‌اش باشد. برخی از مدرنیته‌های استعماری و پسااستعماری، مدرنیته‌های آمیخته (entangled modernities)، مدرنیته‌های چندگانه و از این قسم سخن می‌گویند. به علاوه، همه جا، از جمله در آمریکای لاتین انباشت دانش، از جمله دانش نظری، وجود دارد که مجال آن را می‌دهد که با بالاترین سطح نظریه شروع کنیم. این امر همان قدر که برای اروپا، آفریقا، ایالات متحده و آسیا درست است، در مورد آمریکای لاتین هم مصداق دارد. برای اطمینان باید به نوعی، نسبت به زمینه حساسیت داشته باشیم، اما مشکل این است که زمینه ما جهانی است — یا باید باشد. البته این در صورتی است که به تجربه‌ای پس از تولد و/یا پرورش در یک مکان خاص مقید نباشیم — که البته در کل راهبرد مناسبی برای علوم اجتماعی نیست.

این همان چیزی است که به تلاش‌های جامعه‌شناختی من جهت داده است. من که با اندیشه آمریکای لاتین آشنا بودم و با نوعی «مادی‌گرایی تاریخی» پیوند داشتم، تصمیم گرفتم که باید در کل بحث «ساختار و عاملیت» و نیز در بحث ثبات و تغییر

در زندگی اجتماعی تجدید نظر کنم. در نتیجه به نظریه «ذهنیت جمعی» و نظریه «خلاقیت اجتماعی»، شامل دیدگاهی از تکامل و تاریخ، رسیدم. دانشم درباره تصور اصلی از مدرنیته و مؤلفه‌های نهادی آن را عمیق‌تر کردم و سپس با آنچه به عنوان «مرحله سوم مدرنیته» تحلیل کردم، به واقعیت‌های آمریکای لاتین بازگشتم. این مسیر به بحثی درباره مدرنیته جهانی — یکپارچه، ناهمگون و آمیخته — در بسطش به سراسر کره زمین گسترش پیدا کرد. سرانجام به سراغ چیزی رفتم که امروز برای من حوزه‌ای است که مناقشات تمدنی و رهایی‌بخش به شکل راهبردی در آن جای دارند: بعد سیاسی مدرنیته. در عین حال، به این نتیجه رسیدم که زمان آن رسیده است که به سراغ «سبب‌تقریر» (method of exposition) مارکس بروم، که مدت‌های مدید مورد توجه‌ام بود، تا از آن در تحلیل بعد سیاسی استفاده کنم. این به معنی واری‌های عمیق و سازمان‌دهی نظام‌مند مقوله‌هایی بود که می‌توانستند مدرنیته‌ی سیاسی و نیز وضع‌گرایش‌های پویای آن را کامل پوشش دهند.

این امر مرا به ارائه شرح مقوله‌ای مدرنیته سیاسی در حیطه جهانی‌اش و در قالب خاصی از نظریه انتقادی سوق داده است. تلاش کرده‌ام که تحولات تاریخی در سراسر جهان را لحاظ کنم، اما آنچه که واقعاً اهمیت دارد قرارگرفتن آنها در نظام تحلیل مقوله‌ای است. تحلیل من معطوف

به چگونگی پدیداری تصورات و نهادها در کنار سازوکارهای خلق‌کننده و تبیین‌گر این پویایی است. شکل حقوق (rights-form)، شکل شهروندی (citizenship-form)، قانون، دولت، استقلال (autonomization)، نظام‌های سیاسی و رژیم‌های سیاسی، از جمله یک دموکراسی قابل‌تصور رادیکال، رابطه انتزاع و انضمام و همچنین لحظات گشایش‌بخش و محدودکننده لیبرالیسم، تشکیل‌دهنده هسته اصلی رویکرد نظری‌ای است که مشغول به پروراندنش بودم. شناسایی، تحلیل، تبیین و پیش‌بینی روندهای مربوط به تقویت دولت و افزایش استقلال سیاسی شهروندان را نیز به این مقوله‌ها اضافه کنید. اخیراً در حال پژوهش درباره «رنال سوسیالیسم» بوده‌ام که آن را «جمع‌گرایی اقتدارگرایانه»، یک فرماسیون اجتماعی اصیل و البته نه سوسیالیستی، تعریف کرده‌ام که انگل‌وار از مدرنیته تغذیه می‌کند.

برخی مطالب مربوط به این فهم نظری عمومی از مدرنیته منتشر شده است و قصد دارم در طی چند سال آینده یک شرح نظری نهایی منسجم‌تر از مدرنیته سیاسی عرضه کنم. این کار بخشی از رویکرد جامعه‌شناختی جهانی با پیش‌زمینه آمریکای لاتین است که به هر منوال به دست آرمان‌های — نظری و ارزش‌شناختی — جهان‌شمول‌گراتغییر شکل داده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

José Mauricio Domingues

<jmdomingues@iesp.uerj.br>

< تاریخ‌مندی‌سازی نظریه:

پیشنهادی برای آمریکای لاتین

ویویان براچت-مارکز، کالج مکزیک

طی سال‌های ۱۸۱۰ تا ۱۸۶۰ تغییرات سرزمینی عمده‌ای رخ داد: هشت دولت جدید متولد شدند (نیکاراگوئه، کوستاریکا، ال سالوادور، اکوادور، ونزوئلا، بولیوی، پاراگوئه و اروگوئه) و مکزیک مرزهای سرزمین‌های شمالی‌اش را به نفع ایالات متحده از دست داد. امتیاز عکس: کریستو کامانز.



نظریه اجتماعی در گذشته، در کشورهای مرکزی (در مقابل کشورهای حاشیه‌ای) ماهیتی ایستا داشته است؛ از این حیث که در آن نظم اجتماعی به مثابه غیبت تعارض گسترده و تعارض به عنوان شاهدهی بر بی‌نظمی دیده می‌شده است. نظریه اجتماعی به‌علاوه تلاش داشته است تا با پیش‌بینی تسلسل اجتماعی پایدار براساس استدلال فرضی قیاسی، «علمی» شود. حتی هنگامی که پدران جامعه‌شناسی در حال تجربه تغییرات روان‌تکان انقلاب صنعتی بودند، ایشان این تغییرات را تفاوت میان یک نقطه ثابت مبدأ و نقطه ثابت دیگری در مقصد به تصویر کشیدند، که در میان این دو نقطه فرآیندی حادث می‌شد که کمتر از آنچه که باید نظریه‌پردازی شده است: یعنی طیفی از گماینشافت تا گزلفاشت.

براساس این مدل عام، کشورهای آمریکای لاتین هم ناقص و هم ناتمام ظاهر شده‌اند که یا از «سنت» به «مدرنیته»، یا از توسعه‌نیافته (یا کمتر توسعه‌یافته یا در حال توسعه) به جایی نزدیک‌تر به «توسعه‌یافته» در حرکتند. آن فرآیند تاریخی «در میان» به وفور توصیف شده ولی به عنوان یک کل نظریه‌پردازی

نشده است.^۱ در هر صورت، نتیجه همواره این بوده است که آمریکای لاتین به تبع نیروهای بازار جهانی (یا امپریالیسم، یا استعمار)، با تأثیر ناچیزی که نقش مردم در ساختن نظم‌های اجتماعی طی دو قرن پس از استقلال ایفا کرده بود، نامتوازن و ناقص «توسعه» یافته بود.

< ساخت تاریخی نظم‌های اجتماعی در آمریکای لاتین

مایلم ادعا کنم که می‌توان آمریکای لاتین را، به عنوان یک منطقه، با موفقیت نظریه‌پردازی کرد؛ مشروط بر اینکه تاریخ‌مندی‌اش را به رسمیت بشناسیم و از این پیش‌فرض شروع کنیم که نظم‌های اجتماعی در هر محیط جغرافیایی محصول فرایندهای اجتماعی نامعلوم قویا پیچیده‌اند که بر ساختی تاریخی دارند. بنابراین یک سوال کلیدی در تحلیل نظم‌های اجتماعی آمریکای لاتین در ارتباط با نهادهای بر ساخته تاریخی مربوط به عاملیت است و از دل آن این سوالات مطرح می‌شود: (۱) کنش از طرف کیست و به نفع چه کسی (افرادی که به دنبال حداکثرسازی منفعت خویش‌اند، خانواده‌های پدرسالار،

اجتماعات بومی یا منافع سرمایه‌داری) و (۲) کدام اصول پویا (سیستمی، ماشینی یا عاملیتی) ایشان را برمی‌انگیزاند. پاسخ این سوالات بسته به آن است که کدام عدسی نظری می‌تواند مجموعه‌ای از نوزده ملت آمریکای لاتین را، در مقابل نوزده مورد جداگانه، به صورت موردهایی قابل مقایسه نظام‌مند با یک‌دیگر در آورد.

در این مقاله کوتاه، تنها می‌توانم به خلاصه شرح دهم که کار من در امتداد این خطوط چگونه می‌تواند به پاسخگویی به این سوالات کمک کند.^۲ استدلال عام نظری را می‌توان به این شرح خلاصه کرد: آنچه که به طور تاریخی در آمریکای لاتین حاصل شده است، مجموعه‌ای از نظم‌های اجتماعی محدود به مکان و زمان متشکل از منظومه‌هایی از قواعد، هنجارها و نمادهایی است که به تناوب یا به شکل هژمونی درمی‌آیند و یا از اعمال شدن و شایع شدن در میان مردموامی‌مانند. به عبارت دیگر، می‌توانیم بگوییم که نتایج خاص این فرآیند اجتماعی به ترتیب نهادینه (instituted) و بازنهادهایی (re-institutionalized) و بازنهادهایی (re-institutionalized) شده‌اند و همزمان در حال تقابل با مداخلات

جمع‌بندی

از این زاویه، مشکلات کشورهای آمریکای لاتین از سال ۱۸۱۰^۵ به وضوح متفاوت از مشکلاتی بوده که از دهه ۱۵۰۰ گریبانگیر ملت‌های اروپایی الگو^۶ بوده است؛ ملت‌های اروپایی که به کرات و اغلب با سوگیری و زمان‌پیشانه با ملت‌های آمریکای لاتین مقایسه شده‌اند. با اتخاذ این رویکرد می‌توانیم ظهور و زوال نظم‌های اجتماعی آمریکای لاتین را نظریه‌پردازی کنیم؛ نه از حیث اصول جهانی اروپامحور موعود، بلکه به عنوان نمونه‌های قابل قیاس و در حال تغییر پویه تاریخی که از سال ۱۸۱۰ از ریو گرانده^۷ تا تیرا دل فوگو خلق شده، تحول یافته و توقف یافته است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Viviane Brachet-Márquez <brachet@colmex.mx>

۱. به جز نظریه‌پردازان وابستگی و نظام جهانی مانند کاردوسو و فالتو، والراشتاین و اریگی و نیز بوزراپ و هیرشمن.

۲. این کتاب در حال تدوین است و انتظار می‌رود تا جولای ۲۰۲۱ تکمیل و در سال ۲۰۲۲ به دو زبان انگلیسی و اسپانیایی با چاپ برسد.

۳. در اینجا مفهوم وبری دولت‌ها به مثابه موجودیت‌های دارای سلطه بر قلمرو به واسطه ابزار مشروع خشونت از نظر تاریخی مسئله‌مند (problematic) در نظر گرفته شده و نه تعریفی.

۴. لاتیفونديو یک کلمه عام اسپانیایی است و به زمین‌های وسیع تحت تملک ارجاع دارد.

۵. ماه مه ۱۸۱۰ روز آغازین جنگ‌های استقلال در بونیس آیرس و مکزیک است.

۶. مقایسه‌ها محدود به بریتانیای کبیر، فرانسه یا پروس بوده است و صحبت از سایر ۲۴ ملت اروپایی نبوده است.

۷. با ضمیمه بیش از نیمی از قلمروی مکزیک به ایالات متحده در ۱۸۴۸، ریو گرانده شمالی‌ترین مرز مکزیک شد.

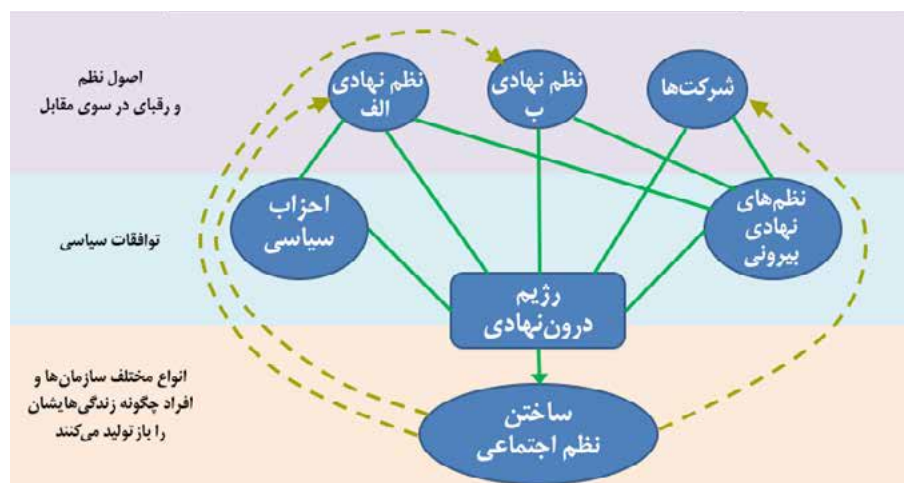
مقابله شده است. اما این واقعیتی است که ما می‌توانیم و باید که نظریه‌پردازی کنیم و به صورت نظام‌مند و به دور از افسانه‌های اروپامحورانه تحقیق کنیم.

همانطور که در نمودار ۱ نشان داده شده است، این مطالعه در حال انجام برای بررسی تجربی این فرآیند کلی، بر روابط بین دولت‌ها و سایر نظم‌های نهادی، گروه‌های اجتماعی قدرتمند، شرکت‌های سرمایه‌داری و دولت‌های خارجی تمرکز دارد. دولت‌ها برای رسیدن به هژمونی تلاش کرده‌اند تا بر قلمرو خود تسلط یابند،^۲ به توانگری مالی برسند و از حق حاکمیت خود دفاع کنند. آن‌ها با این کار آن حد از قدرتی را که در توان دارند بر جمعیت خود اعمال کرده‌اند؛ سهم‌شان را از رژیم‌های انباشت گرفته‌اند و به قدرت‌های خارجی برتر امتیازاتی دادند.

اینها شرایطی است که دولت‌های آمریکای لاتین به صراحت و آشکارا مخصوصاً در جایگاه نهادها عمل کرده‌اند. این رفتار آنها با وجود این بوده است که با بدهی‌های فراوان از جنگ‌های استقلال به قدرت رسیده‌اند و قدرت و اقتدارشان نسبت به کلیسای مسیحی، لاتیفونديو^۴ یا نیروهای نظامی بسیار محدود بوده است و در شرایطی است که در سایه دائمی تهدید مداخله کشورهای دیگر با اقتصاد و فناوری پیشرفته‌تر قرار داشته‌اند.

دولت‌های خارجی و شرکت‌های جهانی به منزله بخشی از فرآیند بین‌المللی فراگیر رقابت بازاری جغرافیای سیاسی بوده‌اند.

از این منظر، موتور محرک تاریخ پس از استقلال آمریکای لاتین از تعامل متقابل گاه همکارانه و گاه متعارضانه میان کنشگران نهادی با هدف افزایش ثروت، اقتدار و قدرت نخبگان نزدیک به نهادی (نهادهایی) به حرکت درآمده است که در زمان/مکان‌های مختلف نقش هژمونیک داشته‌اند. سرچشمه دیگر این تاریخ، شیوه‌های پاسخ گروه‌های فرودست به رخدادهای اثرگذار بر زندگی روزانه‌شان است که از طرفی خود این فرایندها را تشدید یا تعدیل می‌کنند. نمودار ۱ این تحولات تاریخی را به طور انتزاعی نشان می‌دهد که در آن واقعیت‌های تجربی متناظر را می‌توان نه تنها به همان شکل رخ داده در کشورهای مختلف منطقه بلکه همچنین می‌توان به شکلی ملاحظه کرد که نشان‌دهنده انواع مکرر نظم‌های اجتماعی نسبتاً پایدار باشد که به صورت تاریخی با هم اشتراک دارند. در این دیدگاه، نه فقط کنشگران نهادی کلیدی، بلکه افراد، جوامع و سازمان‌ها نیز هر روز از خلال تلاششان برای بازتولید حیات خود و فهم تجربه‌شان، نظم‌های اجتماعی را خلق می‌کنند. این تمهیدات در آمریکای لاتین مانند جاهای دیگر، عمدتاً توافقی یا تساوی‌گرایانه نبوده است به طوری که فرصت‌های بسیار برای تغییرات تدریجی از دست رفته یا با آن‌ها



نمودار ۱. امتیاز عکس: ویویان براشت-مارکز.

< بازنگری در وابستگی‌های متقابل

سر جیو کوستا، دانشگاه آزاد برلین آلمان

راهپیمایی مارگاریداها (Marcha das Margari-
das)، اعتراضات زنان کارگر روستایی در برازیلیای
برزیل در آگوست ۲۰۱۹. امتیاز عکس: رنانا سی. موتا،
دانشگاه آزاد برلین.



< جامعه‌شناسی تحت فشار

جامعه‌شناسی از زمان پیدایش همواره ملزم به اثبات سودمندی دستاوردهایش و نشان دادن تفاوتشان با دستاوردهای سایر رشته‌های نزدیک به خود بوده است. جامعه‌شناسی می‌تواند فرآیندهای اجتماعی را با در نظر گرفتن زمینه پیدایش و معانی نسبت داده شده به این پدیده‌ها از سوی بازیگران بررسی کند و این گونه است که خود را متمایز می‌سازد. پیشرفت‌های علمی مختلف و تحولات اجتماعی اخیر ظرفیت جامعه‌شناسی در دریافت پیوند میان ساختارها و معانی را به طور فزاینده‌ای به چالش کشیده است؛ در این مورد در مقاله‌ام در کتاب نقد سیاه-پس/استعمارگرایی-استعمارزدایی: خلل و بندها منتشر شده توسط انتشارات کمپوس در سال ۲۰۱۴ صحبت کرده‌ام.

نخست تمایلات درونی جامعه‌شناسی برای تقلیل این رشته به مطالعه ساختارها

(اقتصادگرایی) یا صرفاً بررسی بعد نمادین فرآیندهای اجتماعی (فرهنگ‌گرایی) است. همانطور که جامعه‌شناسان آلمانی هانس گئورگ سوئفتر و کارل لیشتبلاو به درستی مدعی شده‌اند، در هر دوی این تمایلات ابژه اصلی جامعه‌شناسی یعنی جامعه — معانی، بازنمایی‌ها و ساختارهای درهم‌تنیده — از دیدگان ناپدید شده است. جامعه‌شناسی در حالی که بین گرایش به اقتصادی‌شدن (economization) و فرهنگی‌شدن (cultur-alization) گیر افتاده است، با چالش تحلیل دنیای معاصر روبه‌روست که شباهت اندکی با مدل جامعه مدرن مجسم جامعه‌شناسان پس از جنگ جهانی دارد. در جامعه‌شناسی مدرنیته متناظر با جهانی است که نظمش قائم بر مرزهای امن و هویت‌های ثابت است: غربی و غیرغربی، زن و مرد، بومی و خارجی، مدرن و سنتی، آلمانی، ترک و آلمانی ترک‌تبار.

مجموعه تحولات دوم، مربوط به جهانی‌شدن فرآیندهای اجتماعی و زندگی

اجتماعی است. جامعه‌شناسی هنوز فاقد ابزار لازم برای دست یافتن به درکی از جامعه جهانی به معنایی فراتر از مجموع جوامع ملی است. علاوه بر این، این واقعیت که مدرنیته دیگر همچون گذشته عمدتاً به دست «قدرت‌های غربی» شکل نمی‌گیرد برای این رشته مسئله‌ساز است. همان گونه که در نظریه‌های پسااستعماری به وفور بحث شده است، تسلط غرب در ذات مفهوم مدرنیته در جامعه‌شناسی هست. با این حال، این دیدگاه نه پیش‌بینی می‌کند و نه مجال این درک را می‌دهد که برای مثال تلاقی‌های بالی‌وود، هالی‌وود و تله‌نوولا (telenovelas) شکل‌دهنده رومانتیسم قرن بیست‌ویکم باشد یا اینکه آمریکای لاتین بتواند چنان پیشرفت کند که به پیرامونی از چین بدل شود. تلاش‌های جامعه‌شناسی برای پرداختن به فرآیندهای اجتماعی جهانی بیشتر به کاربرد مقوله‌های جامعه‌شناسی‌های ملی در سایر نقاط جهان ناشناخته معطوف بوده است. در نتیجه جامعه با جامعه جهانی و مدرنیزاسیون

با جهانی‌شدن جایگزین شده است. البته این مفاهیم نو، ولو در مقیاسی جدید، ویژگی‌های ملی خود را حفظ می‌کنند. نتیجه فقدان یافته‌های اصیل نو و عجز از درک برهم‌کنش ساختارها و معانی فراتر از مرزهای ملی است.

سوم، وابستگی متقابل میان‌گونه‌ای است. جامعه‌شناسی، که آغاز حیاتش در اوج دوران شکوفایی انسان‌محوری بود، جوامع انسانی را همچنان به منزله جمع‌هایی می‌بیند که صرفاً از محیط اطراف استفاده می‌کنند. این امر در تناقض با سه دهه پیشرفت علمی در زمینه مطالعات پسانسانی است که در شبکه‌هایی از وابستگی متقابل میان انسان و غیرانسان از جمله گیاهان، حیوانات، ارواح و همچنین مصنوعات را برجسته شده است. از آنجا که جامعه‌شناسی جوامع را جدا از محیطشان تحلیل می‌کند و شبکه‌های روابط برقرارکننده پیوند ناگسستنی میان انسان‌ها و دیگر اشکال زندگی را نادیده می‌گیرد (مانند ویروس‌ها و باکتری‌ها که درون بدن‌های انسانی ما می‌زیند و گیاهان و حیواناتی که با آن‌ها از درون و بیرون در تعاملیم) این رشته دیگر قادر به درک فرآیندهای حیاتی (و مهلک!) شامل وابستگی‌های متقابل میان‌گونه‌ای نیست. این موضوع به ویژه در پاندمی کنونی کووید ۱۹ به روشنی دیده می‌شود؛ چنان‌که کاترین پرایس در مقاله‌اش با عنوان «تلاقی‌گاه گونه‌ها و داده‌ها»، منتشر شده در مجله آموزش و علم پسادیجیتال در سال ۲۰۲۰ نشان می‌دهد.

< دستاوردهای آمریکای لاتین

سنت جامعه‌شناختی آمریکای لاتین و جریان‌های فکری گوناگون آن سرزمین،

تأملات و دستاوردهای اصلی عرضه می‌کند که می‌تواند یاری‌گر غلبه بر این چالش‌های جامعه‌شناسی باشند.

پژوهش بر روی پیوندهای میان ساختارها، معانی اجتماعی و بازنمایی‌ها دست‌کم از دهه ۱۹۵۰ در جامعه‌شناسی آمریکای لاتین مطرح بوده است. عالمان اجتماعی مانند رودولفو استاونهاگن، فلورستان فرنانز و هلث سافیوتی، سال‌ها پیش از آن‌که واژه «تلاقی» (intersectionality) وارد حوزه علوم اجتماعی شود، مشغول مطالعه آن بودند که قومیت و طبقه، نژاد و طبقه، و جنسیت و طبقه چگونه تلاقی می‌یابند و جایگاه‌هایی اجتماعی ایجاد می‌کنند که بیان‌گر موقعیت‌ها در ساختار اجتماعی و نیز نشان‌دهنده اشکال خودبازنمایی و کنش است. الیزابت جلین، جامعه‌شناس آرژانتینی، در مقاله‌ای که در کتاب *نابرابری‌های درهم‌تنیده جهانی*، مناقشات و شواهد مفهومی از آمریکای لاتین از نشر روتلج در سال ۲۰۱۸، این مباحث را بازسازی و به‌روز می‌کند.

در زمینه جهانی‌شدن فرایندهای اجتماعی و زندگی اجتماعی، نظریه‌پردازان وابستگی و اخلاف‌شان درهم‌تنیدگی‌های میان ساختارهای اقتصادی و الگوهای جامعه‌پذیری را در مناطق مختلف جهان امروز و نیز در شکل‌پذیری تاریخی‌شان از استعمار و برده‌داری تا سرمایه‌داری مالی معاصر به خوبی روشن ساخته‌اند؛ در مقاله‌ام تحت عنوان «پژوهش مدرنیته در آمریکای لاتین: تبار و تنگناها» منتشر شده در مجله کارنت سوسیالوژی در سال ۲۰۱۹ به این موضوع پرداخته‌ام.

حتی در مورد چالش بسیار دشوار جامعه‌شناسی در پرداخت مکفی به پیوندهای متقابل میان‌گونه‌ای هم آمریکای لاتین مجموعه‌ای غنی از منابع مفهومی دارد که به طور عمده به سنت‌های فکری بومی مربوط است. برخی از اینها به گستردگی در سطح بین‌المللی منتشر شده‌اند؛ مثلاً منظرگرایی بومیان آمریکا که به تفضیل در آثار ادواردو ویروس دو کاسترو بحث شده و بوئن ویوبر (زندگی خوب) که به طور خاص در کشورهای آندی پرورش یافته است. در این جریان‌های فکری، وابستگی‌های متقابل میان انسان‌ها و غیرانسان‌ها تا حد زیادی در سطح توصیفی-تحلیلی و همچنین از دید هنجاری اخلاق سیاره‌ای بررسی شده‌اند.

این سنت‌ها و منابع، طیف وسیعی از امکان‌ها را به روشنی معرفی می‌کنند اما تضمین نمی‌کنند که جامعه‌شناسی آمریکای لاتین در بازسازی ضروری جامعه‌شناسی به عنوان رشته‌ای وقف مطالعه وابستگی‌های متقابل در سطوح مختلف یادشده نقش مهمی ایفا کند. جامعه‌شناسی آمریکایی لاتین برای ایفای نقش در این بازسازی باید به این سنت‌ها بازگردد و آن‌ها را به واژگان مباحثات نظری معاصر ترجمه کند. به علاوه، ایجاد اشکال جدید تعاون و همکاری متقارن میان تولیدکنندگان دانشگاهی و غیردانشگاهی دانش و میان جامعه‌شناسی‌های جنوبی و شمالی نیز ضروری است. کیفیت و بزرگی سهم آمریکای لاتین در بازسازی جامعه‌شناسی معاصر به این ائتلاف‌ها وابسته است. ■

نامه‌ایان را به این نشانی بفرستید:

Sérgio Costa <sergio.costa@fu-berlin.de>

< عصر نادیده‌انگاری:

نظریه سیستم‌ها درباره بحران‌ها

آلدو ماسکارنو، مرکز مطالعات عمومی شیلی

امتیاز عکس: لی لین در آن اسپلش.



کار من در پنج سال گذشته بر توسعه یک نظریه سیستم‌ها (systems theory) از بحران‌های اجتماعی پیچیده متمرکز بوده است. چه به این دلیل که از انقلاب فرانسه به بعد مفهوم بحران در پیوند جدانشدنی با مفهوم نقد باقی ماند، چه به این دلیل که نظریه انتقادی تفاوت میان بحران و نقد را به عنوان بخشی از کردار سیاسی و نظری خود اتخاذ کرد، حقیقت این است که نظریه سیستم‌ها به طور نظام‌مند از مفهوم بحران اجتناب کرده است. از زمانی که خود لومان بحران را نوعی توصیف سلبی جامعه مدرن درباره خودش دید، تا تأملات اخیر در خصوص وضعیت سورئال امکان وجود نظریه سیستم‌های انتقادی، سازوکار بحران ارزش پنهان رابطه میان نظام و محیط بوده است. با این حال، بحران‌های اجتماعی پیچیده امضای قرن بیست و یکم است.

< وجه تاریک جوامع مدرن

در دو دهه گذشته وجه تاریک جامعه مدرن خود را به صورتی دراماتیک و با کیفیتی متفاوت از دهه‌های گذشته نشان داده است. رویدادهایی که از دیرباز بحران

سقوط برج‌های دوقلو خوش‌باش به عصر نادیده‌انگاری بود. در بیست سال گذشته، که تازه دوران طفولیت سده جدید بود، بارها از حملات در لندن، مادرید، نیس، پاریس، بوستون و نیز از قتل‌عام‌ها و نقض حقوق بشر در خاورمیانه، آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین متحیر گشته‌ایم. جایی برای مخفی شدن وجود نداشت. تنها خانه، مکانی نسبتاً امن به نظر می‌رسید. با این حال، بحران مالی ۲۰۰۸، پیامدهای همواره در حال فزونی تغییر اقلیم، گسترش بنیادگرایی دینی و پوپولیسم به شدت بیگانه‌هراسانه فرایندولوژیک به ما آموختند که حتی خانه می‌تواند برای نادیده‌انگاری هدفی دردسترس باشد.

آشفته‌گی مالی سال ۲۰۰۸ به وضوح فروپاشی سیستمی عصر شبکه‌ای نادیده‌انگاری بود: به‌هم‌پیوستگی و هم‌زونی ساختاری بیش از اندازه، جهان را تا حدی منحصر و پرشتاب کرد که از توجه به نگرانی‌های هنجاری فرازمانی‌تر غافل نمود. تغییرات ناگهانی و درهم‌شکننده شرایط اقلیمی در قسمت‌های مختلف دنیا به‌هم‌پیوستگی فضانورد زمین را نشان داده است و به این سوال دامن می‌زند که آیا توافقات بین‌المللی در زمینه

نامیده‌ایم در تکامل تدریجی اجتماعی قوام، گستردگی و تناوب بی‌سابقه‌ای پیدا کرده‌اند. صحبت از زمانه‌ای است که بحران‌های اجتماعی فوق‌پیچیده‌ای را در آن تجربه می‌کنیم که به طور چشمگیری به ما یادآور می‌شوند که نهادهای جامعه مدرن غرق در توقعات چندلایه و به‌هم‌پیوسته‌اند و نمی‌توانند انتظارات ناکام ما را برآورده کنند. هیچ پنهان نیست که مدرنیته جهانی در هر گوشه‌ای از جامعه جهانی با نارضایتی و بیگانگی مواجه است چرا که مردم مبتلا به پیامدهایی‌اند که در جاهای دیگر رخ می‌دهند. در این یادداشت، این زمانه درهم‌تنیده را عصر نادیده‌انگاری (the age of neglect) می‌خوانیم.

در گرگ‌ومیش سده جنگ‌های جهانی، هولوکاست و امید برآمده از فراز حقوق بشر، چرنوبیل اولین نشان غیرمنتظره این عصر جدید شبکه‌ای پسامحلی بود. و آنگاه سده پرآشوب نادیده‌انگاری آغاز شد. ابتدا تحت‌تأثیر سقوط نشانه‌های یک مدرنیته در حال رشد و خودتضمین‌شده قرار گرفتیم که با هواپیماهای عادی از صحنه روزگار حذف شدند؛ هواپیماهایی که معنایی جدید به عنوان تسلیحات کشتار جمعی پیدا کرده بودند.

«مدرنیته جهانی در هر گوشه‌ای از جامعه جهانی با نارضایتی و بیگانگی مواجه است چرا که مردم مبتلا به پیامدهایی اند که در جاهای دیگر رخ می‌دهد. در این یادداشت، این زمانه درهم‌تنیده را عصر نادیده‌انگاری می‌خوانیم.»

پایداری زیست‌محیطی صرفاً نمونه‌هایی از نیات نیکوی سیاسی‌اند یا که آیا پشتوانه‌شان تصمیماتی با الزام‌آوری هنجاری است. از سوی دیگر، پیش‌روی اساسی و سرزمینی بنیادگرایی مذهبی با ارتباطات‌شان با مراکز زندگی غربی، محدودیت‌های کنترل مرزی سنتی را آشکار کرده‌است؛ آن‌ها اهمیت رخنه‌های ناچیز در گفتمان انگیزشی حقوق بشر را در این زمینه، به ویژه در میان جمعیت جوان پسمادی سرخورده برجسته ساخته‌اند. و پوپولیسم، از تجارب کلاسیک چپ گرفته مانند رژیم چاوز-مادورو، تا پروژه‌های راست مانند آن‌چه لی‌پن، ترامپ و بولسونارو پروراندند، از این رخنه‌های هنجاری عصر شبکه‌ای نادیده‌انگاری برای کارگزاری مجدد گفتمان‌های ملی‌گرایانه بیگانه‌هراس بهره می‌جوید؛ گفتمان‌هایی که هدف‌شان پیوندزایی و انزوا از چیزی است که نفوذ خارجی و مطالبات برون‌زا پنداشته می‌شود.

< نظریه گذارهای بحرانی

احتمالاً مورخان آینده، سال ۲۰۱۱ را سال ابراز نخستین واکنش خودآگاهی هنجاری جدید مدرنیته در قرن بیست و یکم تلقی خواهند کرد. البته پیش از این نقطه از تاریخ علائم هشداردهنده‌ای دیده شده است، مانند انقلاب رنگی در چندین کشور اتحاد جماهیر شوروی سابق که با یوگسلاوی در سال

۲۰۰۰ آغاز شد و یا مثلاً شورش‌های حومه پاریس در سال ۲۰۰۵. اما در سال ۲۰۱۱ شاهد موجی پویا از جنبش‌های اجتماعی در جهان در واکنش علیه نادیده‌انگاری بودیم؛ اشغال وال استریت، جنبش ضد سیاست‌های ریاضتی اسپانیا (Indignados)، شورش‌ها در اروپای مرکزی و آمریکای لاتین و البته بهار عربی تجلی‌های غیرمتمرکز گذشتن از حد بودند. مهاجرت‌های گسترده از خاورمیانه به اروپا، از آمریکای مرکزی به ایالات متحده و هجرت از حکومت‌های فروپاشیده‌ای و ونزوئلا به کشورهای مختلف آمریکای لاتین در سال‌های اخیر نتیجه این تحلیل‌رفتگی هنجاری بوده است. به طور خلاصه، انگیزاننده مردم فقط بقا نیست، بلکه به علاوه تحقق انتظارات هنجاری نیز است که خود مدرنیته در ابتدا وعده داده بود و سپس نادیده گرفت.

در نظر من در مواجهه با رویدادهای پیچیده از این نوع، نظریه سیستم‌های اجتماعی نسبت به سایر رویکردها برتری‌هایی دارد. در وهله اول، در این نظریه بر ظهور سیستم‌های مستقل جهانی تأکید می‌شود که سطح کنترل‌شان اغلب فراتر از امکانات بشری و مقررات ملی است. دوم اینکه، این نظریه به ما نشان می‌دهد که سیستم‌های مستقل سطح بالایی از وابستگی‌های متقابل برقرار می‌کنند و این که از ترکیب استقلال و وابستگی متقابل می‌توانیم توقع فزونی و نه کاهش تعارضات

و تناقضات را داشته باشیم. سوم اینکه، این نظریه همچنین به صراحت نشان داده است که رفتار سیستم‌ها فراملی است، به نحوی که ممکن است مناطقی به دلیل چشم‌پوشی یا به دلیل نادیده‌انگاری در مناطق بسیار دوردست به کل از هم بپاشد. و سرانجام نظریه سیستم‌ها به ما هشدار داده است که تحت شرایط امروزی با پیچیدگی و مخاطره بالاتر، ما در معرض متناقض‌نماهایی (paradoxes) قرار داریم که باید با آن‌ها زندگی کنیم و نه تناقض‌هایی (contradictions) که به نحوی قابل فیصله باشد.

من در کارم راهی برای مطالعه بحران‌ها در سیستم‌های اجتماعی پیچیده دهه‌های اخیر پیشنهاد می‌دهم که می‌تواند روشن‌گر علل قوام، گسترش و تناوب‌شان باشد. بدین ترتیب مفهوم بحران را با مفهوم گذار بحرانی جایگزین می‌کنم که با آن برخی پیشرفت‌های اخیر پژوهش‌های تجربی را در نظریه‌های پیچیدگی (بوم‌شناسی، فیزیک، نظریه گراف) در کنار هم می‌گذارم؛ نظریه‌هایی که به طور کلی برای جامعه‌شناسی ناشناخته‌اند. با طراحی یک نظریه فرعی درون چارچوب سیستمی، یعنی نظریه گذارهای بحرانی، پاسخی به یک پدیده پیچیده جدید ارائه می‌دهم: بحران‌های خارج‌ازمقیاس، مکرر و غیرقابل کنترل عصر نادیده‌انگاری. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Aldo Mascareño <amascareno@cepchile.cl>

۱. نوعی جهان‌بینی که همگان را بر روی زمین تشویق به عمل همچون خدمه‌های هماهنگی می‌کند که در مسیر رسیدن به منافع بزرگ کار می‌کنند. (مترجم)

< پژوهش دربارهٔ نئولیبرالیسم در آمریکای لاتین^۱

ورونیکا گاو، دانشگاه بوینس آیرس-دانشگاه ملی ژنرال سن مارتین-شورای ملی پژوهش علمی و فنی آرژانتین

مقصود از پژوهش من در کتاب *نئولیبرالیسم از پایین: اقتصادهای باروک* و کاربردشناسی مردمی^۲ پرداختن به مفهوم نئولیبرالیسم، نحوهٔ تاریخ‌مندسازی آن در منطقه‌مان، عمق‌بخشیدن به مباحثات نظری و ترسیم تبارشناسی بر اساس پیکارها با هدف به چالش کشیدن انگارهٔ آن نئولیبرالیسمی است که مترادف با بازار و در نقطهٔ مقابل مداخله‌ی دولتی است. این مباحث همچنین حول توصیف سناریوی پسانئولیبرالیسم در ارجاع به آمریکای لاتین است.

< «نئولیبرالیسم از پایین»

تلاشم است که از تعریف نئولیبرالیسم به عنوان مجموعه‌ای از سیاست‌های از بالا، به عنوان برنامه‌ریزی ساختاری، فراتر روم. همچنین دستورالعمل «نئولیبرالیسم از پایین» پیشنهادی من نیاز به دیدن تلاش‌های مردمی برای مقاومت و فرمول‌بندی مجدد سلب مالکیت نئولیبرالی را نشان می‌دهد. با اتخاذ این دیدگاه، به چالش کشیدن قرائت‌های تمامیت‌بخش از نئولیبرالیسم و نیز تقابل با تحلیل‌هایی را دنبال می‌کنم که نئولیبرالیسم را منحصر از حیث شکست قطعی فردیت‌های فرودست می‌فهمند.

در مقابل، من به تکرار ابعاد علاقمندم؛ تکراری که در آن تسلسل‌ها و انقطاع‌های نئولیبرالیسم، هر دو برقرار است و به منطق‌هایی عمیق‌تر از منطق‌های مورد ارجاع نظام سیاسی اشاره دارد. من کارکرد انضمامی نئولیبرالیسم را از پایین مطالعه می‌کنم و در

چارچوبی که نام «اقتصادهای باروک» بر آن می‌گذارم — اصطلاحی برای «لکه‌دار کردن» زمانه و منطق‌های عملیات‌ها، لکه‌دارکردن تولید فضاها و اشباع‌شده و ابتکارات پیش‌پاافتاده و عامی — که شیوه‌ای است برای نام‌گذاری ساختمان سیاسی اقتصادهای مردمی به مثابهٔ بسترهای پیکار که در آن «منطق نئولیبرال» (هنجاری مفروض برآمده از قواعد ناب مرکانتیلیسمی) به دست کسانی که قرار است صرفاً قربانیانش باشند تصاحب شده، تخریب شده، تحول یافته و و از نو عرضه شده است.

پیکارها درون و علیه نئولیبرالیسم، پیکارهایی علیه سلب مالکیت و علیه ساز و برگ‌های مالی در مقام چاره‌ساز خصوصی آن سلب مالکیت‌ها و به عنوان شکل جدیدی از استخراج ارزش است. این رفتارها ماهیت مبهم و متباین نزاع میان اطاعت و استقلال را در تفسیر و از آن خودسازی شرایط نئولیبرال هویدا می‌کنند.

اگر توافق داشته باشیم که نئولیبرالیسم به چرخه‌های خاصی از پیکار واکنش نشان می‌دهد که لذا بر مقیاس خشونت‌ش تاثیر می‌گذارد، این سوال مطرح می‌شود: چگونه اشکال پایداری و نوترکیبی نئولیبرالیسم را شناسایی کنیم و همزمان در برابر این انگاشت هم مقاومت کنیم که نئولیبرالیسم می‌تواند با برابر گرفتن زندگی و سرمایه، همهٔ تخاصم‌ها را حذف کند؟ به عبارت دیگر: نئولیبرالیسم چه نوع تخاصم‌های دارد و چه تعارضاتی باعث جهش و دگرگونی آن می‌شود؟

< رویکردی فمینیستی به نئولیبرالیسم

پژوهش اخیر من به تمرکز بر خوانش فمینیستی از نئولیبرالیسم ادامه می‌دهد. منظورم دو کتاب جدیدم است: *خوانشی فمینیستی از بدهی* (به همراه *لوسی کالرو*)^۳ و *قدرت فمینیستی، یا میل به تغییر همه‌چیز* (*La potencia feminista. O el deseo de cambiarlo todo*)^۴. تحلیل نئولیبرالیسم یکی از ویژگی‌های اصلی جنبش‌های فمینیستی معاصر بوده است و بنابراین عنصری اساسی از بین‌المللی‌گرایی‌شان است. دلیلش این است که اولاً آن تحلیل یک کلید تفسیری انضمامی اساسی برای شناسایی تعارضات و نیز برای ترسیم پیوندهایشان است؛ تعارضاتی که پیش‌تر بدین شکل درک نشده است. دوم اینکه، به ما اجازه می‌دهد که شیوه‌هایی را به بحث بگذاریم و به چالش بکشیم که نئولیبرالیسم در آنها از طریق چندفرهنگ‌گرایی یا شمولیت فرودستان، که آرام‌بخش پیکارهاست، تعارضات را ترجمه و مدیریت می‌کند. در نهایت اینکه تشخیص واکنش‌های محافظه‌کارانه را ممکن می‌سازد؛ واکنش‌هایی که در برابر نیروی فراملی فمینیسم، به ویژه در آمریکای لاتین، سربرآورده است.

آن دیدگاه خوانشی از خشونت نئولیبرالیسم را در چارچوب می‌آورد که دربرگیرندهٔ اقدامات تعدیل ساختاری و همچنین شیوه‌ای است که استثمار بدان شیوه در تولید فردیت‌ها ریشه می‌دواند؛ فردیت‌هایی که به تزلزل و بی‌ثباتی سوق داده می‌شوند و با این حال برای موفقیت در شرایط ساختاری سلب

«رابطه بین پدرسالاری و سرمایه‌داری به انعکاس اتکای جهانی حتی بیشتری بر نیروی کار تولید معطوف شده است. ولی چرا نئولیبرالیسم به این شکل در حال جهش است؟»

مالکیت می‌جنگند.

مهم است.

گاگو، (۲۰۲۰) این بدهکاری با سوءاستفاده از میثاق‌های جنسیتی، تا سرحد استعمار بازتولید روزمره تشدید شده است و همزمان، در تب و تاب تحرکات فمینیستی به مطالبه استقلال اقتصادی بیشتر از سوی زنان، لزبین‌ها و زنان ترنس پاسخ می‌دهد. منابع مالی را که با پیچیدگی فنی و با توجه به تأثیر روزمره‌اش درک می‌شوند باید از دریچه منطق استخراج سرمایه فهمید که به آنچه «استخراج‌گری مالی» می‌خوانیم سازمان می‌دهد.

بسیاری از پژوهشگران فمینیستی ادعا دارند که رابطه بین پدرسالاری و سرمایه‌داری معطوف به انعکاس اتکای چه‌بسا بیشتر جهان بر نیروی کار بازتولیدی شده است. در این‌صورت این سوال مطرح می‌شود: چرا نئولیبرالیسم به این شکل در حال جهش است؟

< استخراج‌گرایی مالی

این‌طور که من می‌فهمم، این ویژگی‌ها همچنین نشان می‌دهند که چرا سوژه‌محورسازی جمعی به‌کارگرفته‌شده در شورش‌های فمینیستی کنونی — در شکل‌های متداول، بومی، دگراندیش، کوئیر و سیاه، در کنار ترکیبات و قلمروهای دیگر — در نبرد علیه قدرت جهش نامحدود نئولیبرالیسم (مدینه‌فاضله بی‌پایان مالی‌سازی) مؤلفه‌ای اساسی است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Verónica Gago <verogago76@gmail.com>

۱. ترجمه به انگلیسی توسط لیز میسون دیس

۲. این کتاب بار نخست توسط انتشارات تینتا لیمون در آرژانتین در سال ۲۰۱۴ و پس از آن در اسپانیا توسط نشر ترافیکانتس دو سوتنوس در سال ۲۰۱۵؛ در ایالات متحده توسط انتشارات دانشگاه دوک در سال ۲۰۱۷ (با ترجمه لیز میسون دیس)؛ در بولیوی توسط نشر اتودترمیناسیون ادیتوریال در سال ۲۰۱۸؛ در برزیل توسط انتشارات ادیتوریا الفانت (به ترجمه ایگور پرز)؛ و نسخه کوتاه‌تر آن در کنار مقالاتی دیگر در سال ۲۰۲۰ توسط انتشارات رزون دگر (با ترجمه میلا ایوانوویچ) منتشر شده است.

۳. منتشر شده در سال ۲۰۱۹ در آرژانتین توسط بنیاد روزا لوکزامبورگ؛ به ایتالیایی در سال ۲۰۲۰ توسط انتشارات اومبره کورت (با ترجمه نیکولاس مارتینو)؛ و به انگلیسی در سال ۲۰۲۰ توسط انتشارات پلوتو پرس (با ترجمه لیز میسون دیس).

۴. منتشر شده در آرژانتین توسط نشر تینتا لیمون در سال ۲۰۱۸؛ در برزیل توسط نشر ادیتوریا الفانت (به ترجمه ایگور پرز) در سال ۲۰۲۰؛ در پرو توسط نشر سینستر؛ در مکزیک توسط نشر ان ال اربول و به انگلیسی توسط نشر ورسو در سال ۲۰۲۰ تحت عنوان بین‌الملل فمینیست (Feminist International) (با ترجمه لیز میسون دیس).

من بر روی چهار صحنه خشونت کار می‌کنم: (۱) فوران درونی خشونت در خانه‌ها در اثر بحران تصویر مرد نان‌آور و به دنبال آن از دست دادن اقتدار و نقش ممتاز وی در رابطه با جایگاهش در بازار کار؛ (۲) سازماندهی اشکال جدید خشونت به عنوان یک اصل از اقتدار در محله‌های بخش مردمی که از گسترش اقتصادهای غیرقانونی سرچشمه می‌گیرد؛ اقتصادهایی که جایگزین حالات دیگر تامین منابع می‌شوند؛ (۳) سلب مالکیت و غارت زمین‌ها و منابع مشترک با شرکت‌های فراملی و در نتیجه سلب استقلال مادی سایر اقتصادها و؛ (۴) صورت‌بندی اشکال استثمار و استخراج ارزش که مالی‌سازی زندگی اجتماعی — به ویژه از خلال ساز و برگ بدهی — نشان مشترک‌شان است.

تحلیل توامان نئولیبرالیسم و استخراج‌گرایی (خام‌فروشی) (extractivism) برای درک بعد امپریالیستی نئولیبرالیسم (که در دیدگاه‌های اروپایی-آتلانتیکی هیچ‌گاه برجسته نمی‌شود) و نیز در تشخیص منبع خشونت فعلی بسیار

تمرکز من در حال حاضر بر روی شیوه‌ای است که مالی‌سازی روش‌های جدیدی برای سازماندهی (مجدد) تولید و بازتولید خلق می‌کند. اما برای این‌که بفهمیم بدهی در آمریکای لاتین چگونه از اقتصادهای داخلی، اقتصادهای غیردستمزدی و اقتصادهای غیرتولیدی ارزش استخراج می‌کند، باید دستگاه‌های مالی را به مثابه سازوکارهای واقعی استخراج ارزش و اخلاقی‌سازی میثاق‌های محقق‌نشده جنسیتی ببینیم — یعنی از خلال یک صورت‌بندی خاص بین تولید و بازتولید. بنا بر تحلیل ما (کالارو و

< به سوی دستور زبان پسالیبرال

کارمن ایلزارب، دانشگاه کاتولیک مقدس پرو



راهپیمایی معروف به «راهپیمایی چهارساله» پایان بخش حضور آلبرتو فوجیموری در قدرت بود. هزاران نفر در سال ۲۰۰۰ در خیابان‌های پرو علیه تقلب انتخاباتی به اعتراض برخاستند و بدین ترتیب نشانی مستحکم از دموکراسی برافراشتند. امتیاز عکس: کریستو کامانز.

مهم‌ترین پدیده سیاسی قرن بیست و یکم تا به امروز تهی شدن و زوال — شاید حتی افول — ننگین فهم لیبرالی از دموکراسی نیابتی است. گرچه بحران مشروعیت احزاب سیاسی، در جهان رخدادی فراگیر است، موضوع فقط این نیست. همان مفهوم نیابت به عنوان یک سازوکار سیاسی عملی وارد بحران شده است و این امر شاید قابل بازگشت نباشد. توجه داشته باشید که مفهوم نیابت تدابیر نهادی همه دموکراسی‌های معاصر موثر بوده است و فرمول‌بندی آن به قدیمی‌ترین مفهوم‌سازی‌های دولت مدرن گره خورده است. بنابراین دست‌کم از زمان توماس هابز، با این ایده خو گرفته‌ایم که می‌توان قدرت را تفویض کرد و همچنان در اختیارش داشت.

نقش افسانه نیابت (تظاهر به این که افرادی که در اصل در فرایند بررسی و تصمیم‌گیری غایبند، همچنان صدا و رأیشان حاضر است) در پرورش دموکراسی‌های مدرن اساسی بوده است. من قبلاً استدلال کرده‌ام که این افسانه مخدوش شده است و که همان انگاره نیابت (نه فقط نهادها و روال‌های کلیدی که آن را عملی می‌سازند) تحت تأثیر قرار گرفته است.

< دستور کار پژوهشی درباره فروپاشی سیاست نیابتی

در پاسخ به مفصل‌زدایی اشکال سیاسی نهاده شده میانجی‌گری و نظر به انفصال آشکار

پیوند میان حاکمان و مردمان تحت حکومت، اشکال جدیدی از خودنیابتی سیاسی پدیدار می‌شود که احزاب سیاسی و دستورکارشان و بلکه مجاری نهادی تمهیدشده نظام نیابت سیاسی را کنار می‌گذارد. با این حال، حوزه سیاست رها نشده است. در فرایندهای میان مدت، که حتی می‌تواند دهه‌ها به طول انجامد، سیاست‌زدگی مجدد جامعه و ظهور دوباره حاکمیت ملی را شاهدیم که گاهی همانطور که در مورد شیلی به وضوح عیان است، موفق می‌شود خود را به یک قوه برساننده (constituent power) تبدیل می‌کند.

در این زمینه، تکرار اشکال حاکمیت عمومی

را می‌توان نشانه‌ای از تغییرات مهم در فهم و ساخت معاصر امر سیاسی دانست. بنابراین، مهم است که پرسیم اگر وقتی واسطه‌گری شکست بخورد چه اتفاقی می‌افتد، چه اتفاقی می‌افتد هنگامی که سازوکارهای نیابت دیگر مانند گذشته عمل نکنند، و چه می‌شود اگر زمانی حتی انگاره نیابت فرو بپاشد. دستورکار پژوهشی من برای سال‌های آتی توجه به دو پویه مرتبط با این فرآیند خواهد بود: (۱) تغییرات در نظام‌های سیاسی به دلیل فقدان یا زوال نهادهای رسمی نیابت سیاسی و (۲) ظهور اشکال خودنیابتی و سوژه‌های سیاسی جدید برای تعامل با دولت.

علاقه‌ام در خصوص خط سیر نخست پژوهش، مطالعه اشکال نوظهور ضددموکراسی (counter-democracy) است. ظهور (مجدد) حکومت‌های استبدادی، فاشیستی و حتی استبدادی در سال‌های اخیر به طور قابل ملاحظه‌ای مشهود شده است؛ این امر هم در کشورها و مناطقی هویدا است که تأسیس دموکراسی در آن‌جا به صورت تاریخی با دشواری‌های بارز همراه بوده است (در این باره برزیل مثالی نمادین در آمریکای لاتین است) و هم در کشورها و مناطقی با سنن جافتاده دموکراتیک (ایالات متحده یک مورد نمادین در نیم‌کره شمالی است). به همین ترتیب، نه فقط کشورهایی مانند

پرو، کلمبیا یا شیلی و بلکه همینطور بولیوی و اکوادور با تلاش‌های مهم اخیرشان برای تثبیت چارچوب نهادی دموکراسی نیابتی، معمولاً کردارهای دولتی ضددموکراتیکی را می‌پروانند که ناقض حقوق بنیادی جمعیت‌های آسیب‌پذیر است. چگونه می‌توان پدیده متناقض‌نمای حکومت‌های ضددموکراتیکی را تبیین کرد که از صندوق‌های رأی خارج می‌شوند؛ و پیامدهای آن برای استمرار دموکراسی چیست؟ کدام اشکال نهادی و چه سازوکارهایی متضمن بقای حاکمیت استبدادی امروز است؟ چه نوع پاسخ یا واکنش‌هایی در بسترهای سلطه استبدادی پدیدار می‌شوند؟ مبانی نظری و مفهومی تحلیل انتقادی پراکسیس ضددموکراتیک امروز کدامند؟

نظر به خط سیر دوم پژوهش، علاقمندم این موضوع را بررسی کنم که ظهور مجدد انگاره حاکمیت مردم (popular sovereignty) چگونه شکل می‌گیرد. در شمال و در جنوب و از شرق گرفته تا غرب، قوت اشکال انبوه بسیج اجتماعی را بیشتر و بیشتر نه تنها در پاسخ به بحران‌های اقتصادی با تأثیر اجتماعی مشهود، بلکه به‌علاوه در واکنش به فقدان ابزار نیابت سیاسی شاهدیم. این اشکال از طغیان مردمی که فراتر از مجاری مرسوم ابراز ناسازگاری و نارضایتی است، فاش‌کننده فرسودگی

عمیق‌تری است و گشایش‌گر فضایی برای صورت‌بندی مجدد پروژه‌ها و قوای سیاسی از پایین است. شاخصه این اشکال ظهور مجدد مردمی چیست؟ آیا این‌ها اشکال جدیدی از شکل‌گیری سوژه سیاسی است؟ این امر چه فرصت‌هایی برای دموکراتیک‌سازی سیاست به ارمغان می‌آورد؟ و تا چه حد و به چه طریقی ممکن است به نفع صورت‌بندی سیاست ضددموکراتیک باشد؟

◀ و رای مرزهای دستور زبان لیبرالی

هدفی که برای دستورکار پژوهشی‌ام در سال‌های پیش‌رو در نظر گرفته‌ام درک پویه تعاملات دولت و جامعه، توجه به اشکال ممکن‌سازی پیمان اجتماعی و فراتر رفتن از چارچوب مفهومی هژمونیک نظریه دموکراتیک لیبرالی است. این کار از حیث مضمونی شامل نقد نظریه دموکراتیک و دموکراتیک‌سازی و همچنین دور شدن از نظریه جنبش‌های اجتماعی است تا از پتانسیل اشکال جدید مشارکت و تجلی اجتماعی-سیاسی، تبیین درخورتری ارائه شود. این کار، به عنوان یک کل، به منظور درک و خوانش بهتر فرآیندهای جاری تغییر سیاسی، مستلزم توسعه مقولات و رویکردهای جدیدی خارج از دستور زبان لیبرالی خواهد بود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Carmen Ilizarbe <cilizarbe@puccp.pe>

< مقیاس‌ها، نابرابری‌ها و نخبگان آمریکای لاتین

ماریانا هردیا، دانشگاه ملی ژنرال سن مارتین - شورای ملی پژوهش علمی و فنی آرژانتین

الیکارشی قرن بیستم آرژانتین.



< واقعیت‌های آمریکای لاتین

نظریه اجتماعی — به خصوص آن‌طور که در آمریکای لاتین پرورش یافته است — با تأکید بر اهمیت مقیاس‌ها و با بررسی پیوندهای میان نخبگان و جوامع محلی، نسبت به نابرابری‌های منطقه بینش ایجاد می‌کنند. واقعیت‌های آمریکای لاتین چالش‌هایی بر نظریه انتقادی مطرح کرده است. از زمان استعمار و به دلیل جایگاه فرودست منطقه، منابع راهبردی در دست خارجی‌ها یا اخلاف اروپایی باقی مانده است. مقیاس ملی هیچ‌گاه برای درک هرم اجتماعی آمریکای لاتین کافی نبود. در عین حال، بیشتر کشورهای منطقه به همان اندازه که بر مازاد ارزش نیروی کار متکی‌اند، به صادرات مواد خام نیز وابستگی ژرفی داشته‌اند.

نخبگان آمریکای لاتین در مواجهه با نفوذ عمیق خارجی، به چالاک‌ی با چالش‌های

ثروتمندان و گروه‌های ممتاز به یک معنی استفاده می‌شوند، گویی همه‌شان به انگاره واحدی اشاره کنند. دومین مانع، انشقاق در علوم اجتماعی و رویکردهای روش‌شناختی آن است.

بسیاری از پژوهش‌گران و ناظران بر خصیصه‌هایی تأکید دارند که از اواخر قرن هجدهم پیوسته به این گروه‌ها نسبت داده می‌شده است: جاه‌طلبی و فقدان وجدان اخلاقی در میان مردان ثروتمند و قدرتمند، ارث‌بری فرزندان‌شان از موقعیت آن‌ها، و نه از «فضایل»‌شان، که افسانه‌بافی محافل برگزیده است. مختصر آن که در مواجهه با نابرابری‌های بی‌سابقه، شیفتگی خاصی به این خصیصه‌ها و تضاد میان نخبگان و مردم عادی باقی مانده است. معمولاً کار و کارگران حساس به تاریخاند: آن‌ها راهبر تحولات بزرگ‌اند یا دست‌کم از آن تحولات تأثیر می‌پذیرند. با این حال، بازتولید سرمایه، قدرت و سردمداران این دو در برابر تغییر مقاوم به نظر می‌رسند.

< توجه روزافزون و بحثی زودگذر

از آنجا که آمارهای فقر کاهش نداشته و یا حتی افزایشی بوده است، ثروت‌های کلان انباشته شده است و رهبران سیاسی جدیدی برای اعمال فشار نهادی ظهور یافته‌اند، نخبگان بار دیگر توجه دانشگاهیان و مردم را به خود جلب کرده‌اند. ایشان در حال حاضر هدف انتقادات مختلف و حتی متضادی‌اند: برخی حرص شرکت‌های بزرگ و برخی بی‌کفایتی سیاسی را مقصر می‌دانند.

هیچ‌گونه نوآوری علمی در مطالعه بر روی نخبگان با این موج انتقادی همراه نبوده است. شاموس خان در مروری که بر آخرین منابع روز دارد، در مورد ماهیت «زودگذر» این بحث‌ها هشدار می‌دهد. مانع نخست در رویکردی نوشته به نخبگان، طیف اصطلاحات مورد استفاده در سنت‌های گوناگون است. نخبه، طبقه فرادست، طبقه حاکم، بورژوازی،

زمانه خود سازگار شدند. در وهله اول به اصطلاح الیگارش‌ها آمدند که بر قلمروهای ملی نظامی نواستعماری استقرار کردند، جمعیت‌های بومی را به زانو درآوردند، روابط نزدیکی با سفرای اروپایی برقرار کردند و گونه‌هایی از نظام سیاسی بنا نهادند که سد راه مشارکت توده‌ای بود. پس از آن، یک طبقه بورژوازی ملی در بزرگترین کشورها پدید آمد. بورژوازی اغلب با حمایت جنبش‌های ملی‌گرا و رژیم‌های نظامی، با پیشرفت شهری و صنعتی، استخدام گسترده نیروی کار و سیاست‌های افزایش تولید و مصرف داخلی پیوند پیدا می‌کرد.

نظر به این سنت، مفهوم‌سازی‌های متأخرتر از ثروتمندان محدودیت‌هایی به همراه می‌آورد. پیکتی و آکسفام به نابرابری‌های در حال تعمیق اشاره داشته‌اند و بر مالیات‌ها به عنوان رویکردی ابتکاری برای بازتوزیع درآمد تأکید می‌کنند؛ هم‌زمان پژوهشگران دیگری تأکید دارند که سرمایه در چرخه کنونی سرمایه‌داری میل به سیالیت بیشتر و فراغت از قلمرو (deterritorialized) دارد. با این حال، دست‌کم در آمریکای لاتین، داده‌ها چندان قابل اعتماد نیستند و «ثروتمندان» ناهمگنی بالایی دارند و بنابراین نظریه نارضایت‌بخشی به دست می‌آید که صرفاً مبتنی بر محکومیت غنا است. دقیق بشیم ثروتمندان چند دسته‌اند: ثروتمندان خانوادگی در مقابل نوکیسه‌ها، دارایی‌های نقد در مقابل غیرنقد، ثروت وابسته به منابع در مقابل ثروت برآمده از نیروی کار، افرادی که در منطقه اقامت دارند در مقابل کسانی که در خارج از کشور کسب ثروت می‌کنند. بنابراین اگر هدف کاهش نابرابری‌ها باشد رویکرد به کار برده شده در کشورهای مانند ال‌سالوادور و فرانسه نمی‌تواند یکسان باشد. بخش بزرگی از ثروت آمریکای لاتین در دست اهالی آمریکایی لاتین نیست و این ثروت در داخل مرزهایشان هم انباشت نمی‌شود.

< فائق آمدن بر فقر مفهوم‌سازی درباره «ثروت‌مندان» >

برای رسیدن به دیدگاه دقیق‌تر درباره نخبگان آمریکای لاتین، سه اصل کلیدی به نظر می‌رسند: مشخص کردن نابرابری‌ها، مقیاسی که این نابرابری‌ها اعمال می‌شوند و نوع منابعی که صاحبان امتیاز برخوردارند.

مهم‌ترین نابرابری اقتصادی، مربوط به توانایی راه‌اندازی (یا توقف) پروژه‌های کلان سرمایه‌گذاری است که بر طبیعت و جامعه تأثیر می‌گذارد. در حال حاضر، سرمایه‌گذاران نهادی عمده و شرکت‌های بزرگ بین‌المللی مسلط بر منطقه به این نابرابری یک بعد جهانی می‌دهند. نظر به این که سرمایه به طور فزاینده‌ای سیال و منفک از فرد (depersonalized) است، نخبگان اقتصادی اینک نسبت به مالکان ابزار تولید، کارفرمایان بزرگ یا اغنیای محلی دست‌بالا را دارند: خاستگاه مدیران و متخصصان امور مالی و قانون و فناوری که در قلمروهای مختلف فعالیت می‌کنند، اکنون در مدیریت این سرمایه دخیلند.

در مقابل، مهم‌ترین نابرابری اجتماعی مزایای نخبگان از لحاظ برخورداری از مسکن، آموزش، مراقبت‌های سلامت و خدمات فرهنگی و مهمتر از همه روابط اجتماعی است که لزوماً هم‌تراز با ثروت‌شان افزایش پیدا نمی‌کنند. هنگامی که دولت‌ها هدف ارائه خدمات باکیفیت همه‌شمول را رها می‌کنند و حقوق بدل به کالا می‌شود دیگر چندان اهمیتی ندارد که کدام گروه نخبه است (متخصصان موفق، مسئولان رده بالای دولتی، یا صاحبان کسب‌وکارهای متوسط): آنچه اهمیت دارد این است که این نخبگان اجتماعی از فرصت‌هایی برخوردارند که هم‌شهروانشان از آن محرومند.

در آخر، برابری سیاسی وابسته به ظرفیت

مردم در بسیج، تدارک پشتیبانی و بهره‌مندی از نفوذ است. امروز جهانی‌شدن اقتصادی و تمرکززدایی، منابع نهادی نمایندگان سیاسی را تحلیل برده است و بسیاری از سیاستمداران منتخبان منافع اقتصادی‌اند. با فزونی یافتن تفاوت‌ها و مطالبات هویت‌محور، دولت‌ها ملزم به یافتن سرمایه فراتر از مرزهایشان و تبنی با رهبران محلی متمرکز و فرصت‌طلب شده‌اند.

< گروه‌ها و سلسله‌مراتب ضمنی >

مهم است که به تمایز میان نخبگان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و همچنین به پیوندهای میان آن‌ها اشاره کنیم. مایکل مان میان «شبکه‌های اجتماعی-فضایی قدرت» — و اقتداری که گروه‌ها و نهادها با دوره‌های مسئولیت محدود به دنبال آند — و قدرت بی‌سازمان تمایز برقرار می‌کند؛ منظور قدرتی است که بدون هرگونه هسته تعریف‌شده یا نظامی مستقیم، به‌خودی‌خود بر کردارهای غیرمتمرکز بسط می‌یابد. هم‌زمان که اقتدار یک رهبر نمود اولین نوع قدرت (قدرت بر) است، نظم بازار یا اینرسی عادات نمونه‌ای از نوع دوم (قدرت چیزی) است. این با پیشنهاد آلبرت هیرشمن شباهت دارد: بازارهای جهانی‌شده توانایی تاجرهای برای رها کردن سرزمین‌های غیرسودساز (خروج) را تقویت کرده است، بازیگران متنوع برای ابراز ناخرسندیشان به خیابان‌ها و رسانه‌های اجتماعی آمده‌اند (صدا)، اما وفاداری و اطاعت مورد نیاز اقتدار و سیاست عمومی تحلیل رفته است.

به نظر می‌رسد نقش تحلیل ثروت و قدرت در کاهش نابرابری‌ها حیاتی باشد. با این وصف، جذابیت خیره‌کننده ثروت و قدرت هم‌گام با نقد آشفته آنها گسترش داشته است، که هر دو می‌توانند برای هم‌زیستی اجتماعی به یک اندازه خطرناک و برای هر نوع پیشرفتی فلج‌کننده باشند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mariana Heredia <mariana.heredia@conicet.gov.ar>

< انبیاشت اولیسه و نقد قانون

گیلر مه لیتی گونسالویس، دانشگاه دولتی ریو دو ژانیرو برزیل

بخشی از نقاشی دیواری دیگو ریورا (۱۹۴۵-۱۹۲۹) در کاخ ملی مکزیکو سیتی که فتح میکزیک توسط اسپانیا را نشان می‌دهد.



قانون و توسعه سرمایه‌داری چه ارتباطی با هم دارند؟ این سوال معمولاً در درجه اول با استفاده از الگوی هنجاری بر اساس تمایز و ناسازگاری میان سرمایه‌داری و دموکراسی پاسخ داده می‌شود. از این فرض دو دیدگاه به دست می‌آید: در دیدگاه اول، منابع انگیزشی موجود برای مشروعیت‌بخشی به مداخلات دولت در سرمایه‌داری متأخر ناکافی دانسته می‌شود؛ در دیدگاه دوم، قانون محدودکننده بالفعل انباشت سرمایه و قدرت معرفی می‌شود، ولی فقط زمانی این گزاره برقرار است که این انباشت تعدادی کنشگر استراتژیک آزاد می‌کند که منجر به مخالفت عمومی می‌شوند.

هر دو دیدگاه به مبانی هنجاری نظریه یورگن هابرماس مربوط است.

هدف این الگو، فهم قانون و دموکراسی به عنوان مجموعه اصولی مصون از زمینه‌های متناقض است، گویی که گفتمان‌های حقوقی دموکراتیک می‌توانند فارغ از منافع مادی موجودی باشند که در ترکیبشان سهم دارند. با اعراض از پذیرش قانون به عنوان بخشی از حال واگرا، الگوی بالا تمهیدات حقوقی فراهم‌آور پیوند میان انباشت و مشروعیت را نادیده می‌گیرد. با دیدن محقق نشدن پیش‌بینی مشروعیت‌بخشی

به مشکلات در سرمایه‌داری متأخر تاکنون، این موضوع روشن‌تر می‌شود. نه تنها که نئولیبرالیسم منابع انگیزشی جدید بسیج می‌کند، بلکه سرمایه‌داری مالی و کنشگرانی که نقش کالایی‌سازی مجدد دارد، می‌توانند سازوکارهای مشروعیت‌بخشی حقوقی را در تمایلات سوداگرانه‌شان اعمال کنند.

< شکل حقوقی

نقد شکل حقوقی (legal form) (از یوگنی پاشوکانیس)، در سوی دیگر الگوی هنجاری سرمایه‌داری/دموکراسی، مفهومی را عرضه

می‌کند که هدفش تحلیل قانون در نظریه ارزش مارکس است. نقطهٔ عزیمت این بحث این شناخت است که در جامعهٔ سرمایه‌داری، این جامعه‌گرایی کار است که شکل ارزش (value-form) به خود می‌گیرد. در نتیجه، کار انضمامی به کار انتزاعی تغییر شکل می‌دهد و محصول آن از خلال یک دادوستد به دست می‌آید، که شکل ارزشش به شرط ضروری نظم اجتماعی بدل می‌شود. به محض آنکه دادوستد محصولات مختلف کار به شکل موجودیت‌های برابر درآیند، این دادوستد در میان انواع نابرابر کار انضمامی، برابری انتزاعی خلق می‌کند که، براساس استانداردهایی مانند میانگین زمان کار اجتماعی، مجال خودبازتولید نابرابری‌های اجتماعی را می‌دهد. و چون شکل ارزش تعیین‌کنندهٔ ادراک مستقیم و رفتار است، سرشتی بت‌گونه پیدا می‌کند.

در نتیجه، قانون در جوامع سرمایه‌داری یک شکل اجتماعی تلقی می‌شود که به همراه شکل ارزش فعال می‌شود. قانون از خلال تحمیل اصل دادوستد برابر که شرط لازم در دادوستد کالا است (یعنی «دادوستد برابر با برابر»)، در فرآیند انتزاعی‌سازی مولدان انضمامی نابرابر شرکت می‌کند. ابزار حقوقی این کار، اصول آزادی و برابری در قانون اساسی و همچنین «سوژهٔ حقوقی» است. در واقع، این ابزارها سوژه‌هایی از حیث انتزاعی برابر خلق می‌کنند که در دادوستد کالاهای هم‌ارز آزادند و در عین حال مجازند از منافع خصوصی و نابرابری بهرهٔ مادی ببرند. به همین دلیل، نهادهای حقوقی دموکراتیک یکی از اشکال اجتماعی‌اند که اجازه می‌دهند روابط و دادوستدهای بازار شی‌انگاری و بت‌انگاری شوند؛ برای همین، خودشان را هم بت‌انگاری می‌کنند.

< انباشت اولیه

نقد شکل حقوقی یک متغیر تبیینی به دست می‌دهد که به کار تحلیل وضعیت

قانون در سازوکارهای (باز)تثبیت انباشت سرمایه می‌آید — ولی نه به کار تحلیل احیای فرآیندهای انباشت و فشارشان در رشد مستمر. همانطور که از بحث‌های مارکسی پیرامون انباشت برآمده است، جوامع سرمایه‌داری ساکن نیستند، بلکه پویایی دارند. از این منظر، توسعهٔ سرمایه‌داری فرآیندی ثابت برای غلبه بر محدودیت‌های انباشت و رشد با استفاده از کالایی‌سازی فضاهای کالایی‌نشده به شمار می‌آید. این فرآیند با امکان‌ناپذیری تحقق ارزش مازاد کل در خاستگاهش و نیز فشار انباشت بی‌رویه عملی می‌شود که خود مستلزم سلب مالکیت یک حوزهٔ کالایی‌نشده به منظور از آن خود کردن کامل مازاد ارزش و مستهلک کردن سرمایه‌گذاری است.

بنابراین توسعهٔ سرمایه‌داری مبتنی بر پویهٔ سلب مالکیت است که تکرار انباشت اولیه، و به همراه آن «شنیع‌ترین مصادیق خشونت» را دائماً به چرخه می‌اندازد. این مصادیق خشونت را باید به عنوان اشکال مستقیم خشونت (یعنی تسخیر، دزدی و قتل) دانست که در توسعهٔ سرمایه‌داری نه صرفاً به صورت استثناء، بلکه به کرات اعمال می‌شود.

مفاهیم انباشت اولیه و سلب مالکیت در مقام یک تکانهٔ نظری نشان می‌دهند که قانون نه تنها به عنوان یک شکل اجتماعی بت‌گونه در جوامع سرمایه‌داری عمل می‌کند؛ بلکه سرشت دیگری نیز بر خود می‌گیرد. اما چگونه می‌توانیم توصیفش کنیم؟ این چه نوع خشونتی است؟ آیا تمهیدات قانونی به نفع سلب مالکیت سرمایه‌داری وجود دارد؟

< خشونت حقوقی انباشت اولیه

بحث انباشت اولیه، متمایز از نقد شکل حقوقی، حتی تأکید بیشتری بر دوره‌های بحران دارد. در این دوره‌ها سرمایه توسط نیروهایی به کار گرفته می‌شود که به گفته دیوید هاروی با مجال دادن به کالایی‌سازی

(مجدد) به دنبال تعدیل‌های فضایی-زمانی می‌روند و با این کار جریان سرمایه را از محدودیت‌ها رها می‌کنند. مداخلات بحران نه تنها ساختاردهی مجدد افق زمانی و فضایی، بلکه ایجاد محیطی سودمند برای سرمایه‌گذاری را نیز می‌طلبد. هر دو مورد با ساختارهای حقوقی مختلفی توصیف می‌شوند (مثلاً قانون نرم، قانون جزاء، سلب مالکیت قانونی، خشونت پلیس، جنگ و غیره). آن‌ها پویه‌ای پیچیده از نهادهایی ایجاد می‌کنند که هم محیط اجتماعی مشروعیت‌بخش کالایی‌سازی (مجدد) و هم تمهیدات خشونت‌آمیزی را روا می‌دارند که گروه‌های اجتماعی خاص را سلب مالکیت می‌کنند.

همان‌گونه که کلاوس دوره استدلال می‌کند، بحران دوگانهٔ اقتصادی-بوم‌شناختی موجود به واسطهٔ دیدگاه انباشت اولیه راه را برای تشخیص آسیب‌شناسی معاصر هموار می‌کند. در این آسیب‌شناسی، بحران‌های اقتصادی-بوم‌شناختی به عنوان عامل برهم‌زنندهٔ تعادل رابطهٔ میان رشد، رفاه و دموکراسی تفسیر می‌شود. بر این اساس، تعامل نظم‌های اجتماعی و حقوقی را می‌توان با ملاحظهٔ فشار انبساطی انباشت تحلیل کرد؛ انباشتی که نیروی آن توسط این بحران‌ها تشدید شده‌است. این تحلیل مستلزم بسط جامعه‌شناسی حقوقی انتقادی، فراتر از الگوی هنجاری هابرماس است. از سوی دیگر، استفادهٔ دائمی از انباشت اولیه نشان می‌دهد که توسعهٔ سرمایه‌داری نه تنها به مدل استثمار یافت‌شده در به اصطلاح اصل دادوستد برابر، بلکه همچنین به استثمار ثانویه‌ای مربوط می‌شود که با مجال دادن به انباشت از طریق تبعیض نژادی، نیروی کار بی‌دستمزد زنان و استثمار بی‌رویهٔ نیروی کار مهاجر ارتباط دارد. البته باید پرسید که کدام کارکرد حقوقی (در قانون‌گذاری اجتماعی، اقدامات پلیس و غیره) اجازهٔ تحقق این استثمار ثانویه را می‌دهد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Guilherme Leite Gonçalves <guilherme.leite@uerj.br>

< معرفی

تیم لهستانی

گفت‌وگوی جهانی



| Jakub Barszczewski

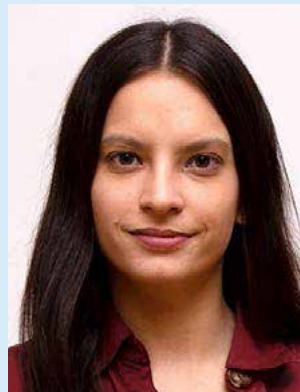


| Aleksandra Biernacka

| Iwona Bojad zījewa



| Sara Herczyńska



| Justyna Kościńska



| Adam Müller



| Weronika Peek



| Jonathan Scovil



| Aleksandra Wagner

یوستینا کوشچینسکا دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی در دانشگاه ورشو است. حیطة مطالعة وی جامعه‌شناسی شهری، مشارکت اجتماعی، طبقات اجتماعی و قشریندی را دربرمی‌گیرد. موضوع تز دکتری‌اش دسترسی فضایی خدمات عمومی است. او از سال ۲۰۱۹ هماهنگ‌کننده هیئت تحریریه گفت‌وگوی جهانی بوده است.

آدام مولر یک پژوهشگر کمی است که اکنون به‌عنوان عضو پیوسته مؤسسه ملی پردازش اطلاعات مشغول به کار است. وی دارای مدرک کارشناسی ارشد و لیسانس در رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه ورشو است. علاقه پژوهشی کنونی او الگوهای متغیر بخش آموزش عالی و کاربردهای پردازش زبان طبیعی در مطالعات علوم اجتماعی است.

ورونیکا پیک دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات انگلیسی در دانشگاه ورشو است که علاقه زیادی به جامعه‌شناسی دارد. علایق تحقیقاتی وی شامل زبان‌شناسی شناختی، با تأکید ویژه بر استعاره‌های مفهومی، مطالعاتی درباره گفتمان و نقد ادبی فمینیستی است.

جانا تان اسکویل دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی در دانشگاه ورشو و مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی در یک برنامه دکتری دو-دانشگاهی (cotutelle) است که بودجه آن را بورس تحصیلی دولت فرانسه تأمین می‌کند. علایق تحقیقاتی وی جامعه‌شناسی دین و دانش، انسان‌شناسی اجتماعی و تاریخ اندیشه‌هاست. موضوع پژوهش دکتری او درک اروپایی‌ها از تروریسم جهادی، با تمرکز بر موارد فرانسه و لهستان است.

الکساندرا واگنر کارشناسی خود را در مؤسسه علوم اجتماعی کاربردی در دانشگاه ورشو به پایان رساند و مطالعات کارشناسی ارشد خود را در همین مؤسسه آغاز کرد. علایق تحقیقاتی وی جامعه‌شناسی خانواده، فرزندپروری و ازدواج است.

یاکوب بارشچوسکی دارای مدرک دکتری است و در دانشگاه بیالیستوک جامعه‌شناسی تدریس می‌کند. علایق پژوهشی وی نظریات انتقادی، جامعه‌شناسی جنوب جهانی، اندیشه استعمارزدایی، جهانی‌سازی ضدژئومونیک و خلاقیت است. رساله دکتری او درباره مفهوم جهانی‌سازی ضدژئومونیک بواونتورا دسوسا سانتوس است. وی کتابی درباره گفتمان خلاقیت در پساوردیسم منتشر کرده است.

الکساندرا پیرناتسکا دانشجوی دکتری دانشکده تحصیلات تکمیلی تحقیقات اجتماعی، گروه نظریه فرهنگ، مؤسسه فلسفه و جامعه‌شناسی، آکادمی علوم لهستان است. تحقیقات فعلی او بر بازسازی میان‌فرهنگی فیلم در بستر جهانی‌سازی، نظریه ترجمه، تاریخ اندیشه‌ها و مطالعات دریافت متمرکز است. وی دو مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه ورشو در رشته‌های فلسفه لهستانی و مطالعات فرهنگ آمریکایی دارد.

ایوانا بویاجیوا فارغ‌التحصیل جامعه‌شناسی از دانشگاه یاگیلونیا در کراکوف است. او اکنون در حال کار بر روی رساله دکتری‌اش درباره گفتمان‌ها و محیط‌زیست است. وی همچنین در بخش غیردولتی کار می‌کند و برای کیفیت بهتر هوا در لهستان مبارزه می‌کند.

سارا هرچینسکا دانشجوی دکتری مؤسسه فرهنگ لهستان در دانشگاه ورشو است. حیطة پژوهشی اصلی او مطالعات حافظه است. او عضو تیم تحقیقاتی یادآوری هولوکاست بوده و رساله دکتری‌اش درباره موزه‌های زندگی‌نامه‌ای لهستان است. او عضو تحریریه مجله *mała kultura współczesna* و راهنمای گالری ملی هنر زاختا است.